

شریت مالش سرخون خشت خاش سر کاکلی لوفتر
 عرف کاسین عرف شاه شه شریت عنایینا

①

شریت زونا قلمه دایچه کله زبانه زلف لبتان کوه
 تیاردم

آدمر حالی هو اصاشر نوت
 اشهل ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له واشهل ان محمد
 ورسوله

لا اله الا الله

سوس

مهرمنده لوتیا

سوس
 سوس
 سوس

موسیقی خرد و پیش خواننده و اگر با مل فنیله سازند در پیرامان

(2)

نسی بر سیر خوانی	روز دهم شده
پیار است	هنگامی نشود
بهرود	باز از سفید در فلفل
مطرز نم	در ش
در سوت	نور
نور	نور

نسخه جهت دفع بوی بد

برگ کاج	فلفل سیاه	گوگل سفید
اول	عدد ۵	عدد ۲۸

اول برگ و فلفل آسیده آبش بمقدار یکلیا و
 نموده اول روز گوگل یکبارش برامش خود
 و روز دوم گمانش بمب روز هفتم سفید
 حوزده باشد غذا کجور و ان منگ و برنج خایه

و وقت کب خور سازد ایند

حار خاریش ملج زاصل بنج شاخ باوش بنج هایز

لو... اول... در... ز...

سوف	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
پایہ	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
آملہ	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
آثار	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
دین	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
اللہ	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
عزیز	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
نزد	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
طیبات	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
بکری	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

نفسش چہ در روغن جدا جدا بریان گویہ سوخته شود

ماہ شیر علی ہار یک سالہ کو فتنہ چہ چہ بہار
دو وقت ہاب بخورند

ایک کتاب نام لہری سے مالک لہری کتاب پر امیر
عظیم از شد و بین لہری

خم چار خم جزونه حارس بره سید بره سید
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

خم چار خم جزونه حارس بره سید بره سید

خطر بنفوس پنجم عرق بادام
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

نسخه سوسن در گوش
روغن بادام روغن کدو

خم چار خم جزونه حارس بره سید بره سید

مغز کدو مالیده خورد خیار سبز
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

نسخه آب درده

نسخه آب درده

اوشن شیر اسندل طباشیر تری کوکثار دو قیته در کار آردن شصت در
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

کته سفید پوست
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

اسکن دار صنی سنی موبیل مصدک سناء
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

عزا روغن زرد

قرنفل سدر بخان شکر نیر مصر عد
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد

عليه السلام

ووصي به الذي وصف بانك بعلي خلق عظيم وعلى آله

ووصي به الذي خصوصاً بلطف الهميم واما بعد احقر العباد محمد بن

ابن حاجي مير محمد مقيم معسر وشميدار وکه ترکیبی چند که از اصل شجره اصفا

میشود بر قطعات ترطاس می کاشت و این همه مشطط

افتاده بود استخراج آن عند حاجت ملائی مکمل می آوردند

علیه بنیاطر سید که هر کدام را که برض مخصوص است یکجا نهم

سازد بلا تصدیع عند حاجت کافی مهیات تواند شد چون الودود

لیس فی الدار غیره موجود و این رساله مختصر مشتمل بر تصدیق

و فضول و البواب تائید و ذکر فایده ترتیب خوردن تحلیل با اعتبار

فضول در راه جتیه و اسار با مونیز باید خورد و در ماه سون و بهار و

بانگ سنگ و در کنوار و گانگ بانبات و در اکهن و پورشن و

و در گاه و پیانگس با دوازده فصل و در حیت دوی که باشد بانبات

و در زور شیل و شهبه همچند تحلیل باید و نمک بقدر نمره زلفس برار است

کافی است مضر که بدین ترتیب بلیله بخورد نفع بسیارش دیده نماید لیکن
 مداومت نباید کرد که مداومت آن ضعیف معده می آید و فساد
 در اسامی ماهها سال بیان عربی و فارسی و هندی حمل فروردی
 میگردد و بسیار که نور اردیبهشت بر که وجیهه جزا خورد و مهنی دوسار
 در خان تیزگ و سوان اسد مرد و سنگ و چهار دون سینه تیز
 کتبان در اسبج میزان تندل بر چیک و کاتک عقرب بیان بر چیک
 و حکم قوس آنور دهن و پیه جدی نگردد و ماگر در دو بهمن کتبه و ماگس
 حوت استغذین و حیت از صاف کردن و کشتن فلات
 بیخی دات اما طریقی صاف کردن است که نخستین بکیند و غن کیند
 گرم کند و دما را کلاخته یا گرم کرده در آن اندازند بار بار تا سه بار بکیند
 در خوات و بستور در بول ماده کاژ نازانیده پس در آبکامه که نهیب
 کاچی گویند پس در پنج کاچی هر روز ایستد مشهور در هر حد است
 کت غوط دهند و باید که این مایعات در میان کلی باشد که بر آتش باشد
 پس آنچه کلاختی باشد چون قلعی و شیشه باید که آن را کاندازند و بر ظرفی
 در آن که در آن مایعات باشد سر پوشش کلی دهند و در وسط آن

سوراج کند پس آن دوات کلاهت را بر آن سر پوش
اندازند تا ذره سوراج اندون طرف هر دو چکه منفعت این
تجرب آلت که چری ازین دوات برنجد بود اسورا ندوالا احتیاج
نیت مقصود است اگر دوات است در آن مایعات هر طریق
که باشد اما آنچه کواختی است چون فولاد و مس و غیره باید که قسم
اصل آن است مانند صفایح رقیقه یعنی بزهر ننگ کنند و آتش
سوز کرده پتر تیب و کور در میان مایعات سرد کنند گشته
گشتن دوات آلت که سختین دوات را صاف نمایند چنانچه
گفته شد پس در میان ننگ یا تمرندی یا دودی که گیسو مشهور است
آن دوات را نهند چنانچه متعارف است پس بالاد آن دوات بچیند
و آن دواتی که قدر است درع باشد نهند و نه بالاد آن پا چکه رشتی نهند
و آتش دهند تا چهار پاس بعد از آن که سرد شود خاکسترو
آهسته آهسته اندازند و طبعی را که شکفته باشد ستیاند و جمله دواتها
بچینان سوزند که در دوام سیار است چهار کاری در پارچه
صاف کنند پس در شیره لسی در ظرف کلمی با کشت بر کنند
سیاب داند و آنه شود و ایضا چکند کلان بگیرند و در آن بر سیاب

برینند و هفت بار این نسون بران سیما ب خولده خوش
نیزند اولی موی چو ری باند چون پرا بانی در هتی را کاس بان چون
بخشک اور پانی بچر باند چون را کس بوس کورت سنج باند چون
واضحی تر شکستین هونت دایه راجارام که نومت کابا
باند چون چوتی تو میرا باند تا بچوتی پس دهن آن را بودند
تا سیما ب بر نقتد بده آن را در حکوفته کرد کرد او کل حکمت کیرند
تا از طرف خالی نباشد چون با قباب خشک شود در و یک کلی
نهند و سر پوش داده کرد آن بکل حکمت محکم کرد در خور کرد
آتش با چکد شتی پر کرده نهند تا استخوانها آن خاکستر آوند
این در پنج روز یک هفته میشود و اگر آتش کم شود دیگر افزونند
تا که همه کور شد و پوست و استخوان سوخته خاکستر کرد و بسوزند
بر آورده و کل دور کرده خاکستر در جای محفوظ نگاه دارند
که اخته قدری از این خاکستر کسیر بر دریزند طلک کرد و در بر طبع نیز
انوار زشاید خیر می شود گوگرد کند یک ظرف کلی نشیر از آنند
و بر پیش باریم کرایس بنهند و با طلا پارچه کند یک نهند و اگر در
دین خوف در مقدار موا کثرت در یک کشند از آنه یا کل بر

تابه آینه بپزند و بالا تابه انگشت افزون یکسان ساعت دارند تمام کنند
 کند نشد و نظرت شیر کسیرند اقلد سه مرتبه اکثر هفت مرتبه این را
 کند یک مغسول گویند بدن صاف کردن بعمل نیارند
 مجرب پیچید است تا آوردن سه چندان از سابق و در باه مجرب
 شکر و قند اول که پیش پاک گویند دو توله را یک قطعه
 بگیرند و پیش سفید که عبارت از زهر نیا بی است پا و شیر
 و بار یک سازند و زمین کنند گویند البش گرفته بیش مسروق
 ازین بسزند و شکر در وسط آن نهاده غلوه کنند
 پارچه بفت بران غلوه صاف پیچید در و بدوزند پس بپزند
 روغن معصوم که بپند ی که گویند مواز است سیر و در دیک مسین
 نهند و غلوه در آن اندازند و سر پوش بران محکم کرده سنگی
 بر سر بالا سر پوش بگذارند و زیر آن آتش دهند تا یکس
 بعد آتش تند بخار بر آید نگویند شور عظیم از دیک خواهد
 بر آید و سوسن کند بعد چهار پاس فرود آورده خام آید
 شده میماند قطعه شکر ازین بر آید قدر یک برنج ازین

شکرک همراه پان فایه بخورد و اشتها عظیم آرد و وضع تبض
کند و بی آفت است در باه اشرفی دارد و بدن را فریب سازد
و دیر قوت کند اگر یک هفته خورد یک ال قوت میماند و زعفران غلیظ
که مانند چوره میشود آن برای امراض فرجه مجرب است قدسی
بایان بخوراند نایب سیاب زده شکرک شکرک را با شیر
لیون تا چهار پاس که هر کشته بعد از شکرک قلیل المقدار باشد
جها در زوی سازند و در شیشه معمول حکمت از اخته مانند چوره سازند
آب چکانند و اگر بسیار باشد آن شکرک مسوقه را مانند نان تنگ ساخته
در تنگه که عبارته از طرف کلان کلی باشد بگذارند باید که زیر آن تنگه را
بگل و سرکین لیس ساخته باشند پس تنگه دیگر با در این تنگه در آن
گذارند چنانچه دهن سرد و بهم پیوند و پارچه و غیر آن که مخصوص بکلان است
آوده کردا در این تنگه بگیرند و خشک کنند چنان هفت لیس کردا کرد
و آن آن کشته بعد از آن تنگه را بر دیکدان نهند تا چهار پاس اشرف
در زیر بی سوزند چنانچه برای طعام سوزند و درین هنگام باید
که آن تنگه را بالاتر دارند و این چنان باشد که بر چه ترک کرده

غوره بروی گسترند چنانکه خشک شود باز تر کند منفعت این
 آنست که سیما ب صورت شود بعد از چهار پاس فسر و آرد
 تا سرد شود و حن کین مید آید پوست منگه باله سیما
 پس پدید آید و هر چه در رنگ زیرین ملتزق بود همه بتانند و
 برند و سیما از طلق که اهرک گویند بگیرد سبوی خردی
 و آب بر کنند سبوی در در یک کلی نهند و بالای رهن سبوی
 پاچه بندند و بالا آن که پنجه گسترند و بالای برک اهرک نهند
 و بالا آن اهرک نیز برک گویند که آرد پس آن دیک بر دیک
 نهند و آتش کنند تمام سیما اندون سبوی پر آب فرو خواهد
 چکید و به همیری معمولاً اطباء هند است در تلین و نضج ادرام
 بنایت سوزند است برنج مقدار چهار ادرام بگویند چنانچه
 برایت زنی سازند و در دیک شیر خجرات انداخته پزند تا همچو
 شیر برنج شود و اگر سبایه برنج باره دوار آینه زده همان
 همان نماید کشیدن لبان یعنی عودیکه میسوزند که بزبان
 نخل که در لبان دیک کلی و لبان در مطح کند و آنجا زبان

که قطعات لبان بیکدیگر پیوسته باشد و بالا از نبود پس پیش رو
بسر پوشش کلی پوشند و با آرد یا کل مضبوط کنند بر دیگران نیز زیرین
چراغ بسوزند چنان باشد که یکپارچه تیل در آن کشند و فیتله چنان بود
که یک پا و تیل در تمام شب بسوزد و باقی فغانه این در زیر و یکم چنان
دارند که در فیتله دو یکم مقدار دو نیم آن گشت مضموم فصل بود تمام شب
نهاده دارند و صبح سر پوشش بردارند تمام شب نهاده دارند تمام خود
متصاعد شده بر اطراف و یکم و سر پوشش خواهد چسبید
بر گیرند و بداند که برای سستی و کثرت عرق اسبیات موازنه یکماشته
با پان خوردن بشر طیکه سرما بود و سرد مزاج باشد
نیز مالند هم که گرم مزاج بود او را خوردن نشاید بلکه نشانی کافیه
ایضا طریق دیگر آنست که بطریق مذکور لبان در دیک اندهند و بر
دیک تهایی کانسبی نهند یعنی ظرف که کناره دار است و در لب
تهایی آب اندازند و در دگر دو دهن و یکم باره باشد بر گیرند و نیز
آتش بزم کنند تا یکپاس پس آنچه چوده مانند زیتنه با آب
بکند و صورت عمل در آن سستی قویت نیز مالیدن در روز

شود و باینده پوست درخت انکول در خشک سازند و ایضا
بیج درخت سطر اورا از زمین بردارند و از میان کاواک نماید
و قدری از پوست خشک رو دروند ازند و بالا آید خلوس مس
مادرق مس برگند و بالدر آن دیگر پوست فلور را باندند جمله رو
بعض حکمت گرفته با تشش شک بز کبیته دهند تمام بر سر شکفته
خواهد شد بکینند برای هر مرض بانو پانش دهند باید دانست که
انکول درخت کلان است و در قسم بود کاتها انکول
بسا عار دار که اینجایه مقصود همین است دویم بیجا زشت
و آن بیجا زشت و سختین باید که مس را صاف کنند و شسته
اما بهتر آنست که مس را که ازند و شسته مرتبه در دوزخ و تیل سر
نمایند و از آنکه زود نمیکند از قدری سسم انار و پاره آبگینه آید
تا زود کند و خسته نشود و این سیاب بگیرند و روغن سر سبز
و سیاب همچنان هر دو ساعتی با هم حل کنند و در بوت
کلی اندازند بعد بگیرند بوت آصفی و آن را از نمک سیاه بر سازند
و در میان این نمک آن بوت کلی دهند پس بر روغن

آهني بالا ران بوتره آهني نهند و پيشکيم سر پوش صم
 از نکل رسا نهر پر بود يعني تد و با لادن بوتره کلي که در بوتره آهني است
 همه نکل باشد شش با س آتش زير ديک دهند جمل آرد
 نيز سه کپه در ازيج و بر گزفته در شيشه کند و آن شيشه و
 مهر لب خوب دهند و بطريقي در دل جتر روغن او بستانند
 سوختن دندان خيل دندان قيل با سويان زنند
 و براده وي بستانند در سبوي کلي اندازند و سبور ادر کلمکت
 کيزند که کت پس در جگر دور که یک کز باشد و در عمق آن
 هم یک کز بود با جلد شتي بسوزند چنانچه مشهور است
 شش کيزند شکر فیک نوله که یک قطعه باشد و بيارند
 حرمال طبع بکوتد پس یکماشه حرمال در شيره ليون که بل کند
 و بر نه شکر فیک باشد و در آفتاب دارند تا خشک شود
 بس کبره پخته که کات يعني ما کيان سياه و سر وي چشم
 انوکي بر اندازد و سپیدی از وي دور سازند و زردی او آمده
 در آن پس آن شخوف چهره رنگ مومين بفضله اندازد و کبري

بگردانند تا بزودی وی آلوده نشود و بگردید بیضه دیگر و آن را خایه
گوده سر پوشش نهند برین بیضه در پوشند و اگر بیضه دومی
از کرات باشد زودی آن درین محله طاسازند و بمقدار
بیضه بار چکرفته بکل آلوده کرده بر بیضه سپید و خشکند همچنان
پوشید پس سه عدد و با چکر شسته آوزند و خود بشکنند
صفتها یا چکر شسته یکجا داشته بیضه اندر وی نهام آتش دهند
و پس از چهار گری بیرون آزند با یک شسته حرمال در آب پیوسته
سائیده بر شکر فطلد نمایند و پوستور کنند شسته آتش دهند
همچنان کند تا دوازده ماشه حرمال در دوازده پتہ خج شسته
من بعد ذلک بدون آن استعجال حرمال شکر ف را
در بیضه بطریق معمولی پتہ دهند تا یک عدد دیگر از چکر آتش دهند
شود جهت منه از اطرع فی القرمالادب تجعله الشمس جیا
دارند از هنگام آتش دادن بوی سوختن زرد یا بیضه
پیشویک بی آید و ما دایم که آن بوی فرو شود بیضه از آتش
پوشید و در این بیضه را با یک خایه باشد که بیضه بزودین

باشد یعنی در بیضه فرسین پاکبک بود زیرا که شکر و نقل است
 بهترین نشینند و اگر در زیر بیضه هم آتش باشد خوبست که
 شکر و سبزه که در دو حاصل آنکه اگر در زیر بیضه آتش نباشد
 بهتر است در دو اطرافت و بالا آتش در کسیر تا از همان رسد عدد
 پاکبک ده عدد بیضه آتش خالی نباشد در خون میماند
 که در شکم ماند و نفخش ظاهر است سیما بصر قدر که خواهند خورد
 در کاغذ یا در برگ پان و این اشرف است باز خوانند و بر آن
 بروند هر بار اول داخل در و دوم کند پس آن را فرو برند و قبل
 از خوردن آن سختین باید که برنج سخته و خجرات تناول نمایند
 چار و عن و بی روغن متصل و سیما خوردند بطریق گفته
 و بعد از خوردن سیما اندکی دهن بسته ماند و تکلم نکند تا سیما
 از در فرود بیفتد و در وزیم در میان بدنسان سیما را میخورد
 باشند تا لونی که گفته شده در بهفت روز نفع میدهد و هر قدر
 مدت که فایده بکار برده مختار است اول از نیم توله شش رخ باید پس چیم
 بطبع موافق آید هر روز خورد است سه سه از اول ماه در ایام سه ماند خورد

نه در کما کسی که برود و مرطوب بود ازین منتفع نشود

و محدود است زیان دلد و آفات آرد چون دانند

و بدانند تا سه روز این سیاب در شکم بماند روز سوم

در غایت برمی آید باید که سیاب قسم اول و سقی باشد

و در نیم خوردن سیاب مسکه دروغن بسیار خورد تا مغز

تواند رسانند و در ترش و باد از کبر احتراز لازم دارند از شون

اینست را نور اجنبی سازن نهاده است پی پیون مارا چهری

نیری هم گری نهوتی الله محمد الرسول الله آدم صغی الله چیمان کریا

چهمان رکهی تها ن رهجی بحق الله الا الله محمد الرسول الله نمک

و جویرد هر نیاتی هر باشد و خشک کند و بسوزند و خاکستر

بگیرند پارچه لک و سفید بر چهار پوب بندند چنانچه همیشه هوست

و آن خاکستر در آن پارچه اندازند و آب بر آن خاکستر ریزند

و تحت آن ظرفی نهاده دارند تا هر آب هر چکند و این کرد آید

چون آب خام بکشد با چهمان را در خاکستر اندازند فرو چکند

مغز است که در میان تا کیس در خاکستر نرود و تیری نماید و کب

در

مذکور که مسمی است بر نیز آب در طوت مسمی طبعی دار پس چنانند
 تا آب بسوزد و نمک آن بسته ماند بگیرند و بجار بزنند و باید که
 گند بر خیزد که باز خوانند بر آوردن طرفش همین است و هر که بار بر
 هر مرض که مفیدست در فصل آن مرض اسم که از نوشته شد
 بزرگد چون آب چکبه با در محاروت کند باید که آن را در آفتاب اول
 دراز داشته با لوز از سفید منتقل نخل کند بر خاکستر یکبارگی خورد
 فیتیزانیه ترکیب سرب خاکستر درخت لاجین و خاکستر ناسه
 سنج مسادی بستانند و قدری از آن با شیره کوز را چهار یا
 که برل کند پس صفراخ تنگ که از سرب ساخته باشند طلا نمایند
 هر دو جانب در آن صفراخ یعنی پیرا تو تو بنهاده در کاسه کلی بزند
 و کاسه دیگران پوشیده آن لکل حکمت در کبرند و خشک کنند
 و لکایت دهند چون سرد شود برآزند و صفراخ بستانند
 و هر دو خاکستر که شیره کوز را چهار یا مس که برل کرده باشند
 برین و صفراخ طلا کرده در کاسه بنهاده بطریق کبریت دهند
 و عین طوری که نامه پت تمام است و یعنی هر بار بر آوردند و بر آنجا
 نازد که هیچ باقی نماند شسته باید مالید آتش باید در دو لک است

آنست که یک وجب مقدار طول و عرض و عمق زمین را بکاوند
و کجیت آنکه در هر کز حفره سازند همگی ده پست است یک لک پست
فنج پست در لک پست صفائح سالم میباشد و از آن بعد میکاهد
و پس هر چه زیرش شود و آن را نیز بر صفائح نهاده آتش میدارد
باشند و ایضا بونه نقره و دوله سیاه کتوله شیر درشت بر توله
سیاه را درین بونه نهند بر آن شیر مذکور اندازند و در زیر آن
بونه چراغ چهار قندله ساز بسوزند یا بوزن کتوله دو با سس میدک بونه
برشته تا به آهنی باشد و چراغ چنین باشد که آتش تمام در زیر بونه
شود و فصل در بوم بونه و شعله قندله سه انگشت مفهوم باید
فتمین هذا قمره طلق یعنی ابرک یکدام بایزد و دو تباب کند و یکدام
قند سیاه و یکدام شوره قلم در آن افزایند و هم حل کند
و اگر حاجت باشد چند قطره آب نیز نهند پس این چهار چهارم
کند دیگر نه چهار عدد پاکد شتی مهر و صد از میان گاه ک زنده
بقدر زمانه و چهار عدد دوار درین هر چهار عدد پاکد شتی مهر
پاکد شتی مهر کرده نهند بیونی سر پوشش بقدر یک دست عمده و در
چهره کردن چهره پاکد شتی مهر کرده در دو سال این پاکد شتی مهر پاکد

مترقیه بنهند و آتش دند تا چهار باس چون سرد شود بیرون آردند و یکلام قدسیه
 و یکبارم شوره و یکبارین ابرک چشم شسته بطریق مذکور آتش و بنه همچنان تا سه
 چهار آتش دهند و بر بار قند و شوره مجله آمیزند ابرک سفید شده خواهد
 خوراک و دوسرخ برای هر مرض در هر چه مناسب او باشد به بند فایده معجزه
 باید که سمیاب و کندک آنوله سار بر دراد و ظرف آهنی انداخته تا سه
 روز که آن کند حفظ نماید **آبک آب نارسیه** چهار دام برتان یکدم
 بسایند مثل سرمه پس چون در ظرف اندازند و آب بر ورزند تا جوش
 زند چون میل بسوی نماید و هنوز سرد نشده باشد یک شیر گرم بود که در
 در آن آمیزند و بچوب حل نمایند و لیب کند و منتخص باشد هر گاه از
 ناخن بکنند از آن جابر خرد و الفور بشویند با آب گرم و بالایش روغن
 کنجد مالند و او در آن دو نیمدم کیور کجری و سه ماشه کافور جنبی و کور
 و سفیدی یک عدد بیضه مرغ نیز آمیزند و بسیار جوش بیخواره را نوشند
 کند و بداند که نوزده هماغه آن که بازند به عمل آردند چون دیر ماندند شود
 اثر کند **کوشیر** کاوش و گشایند چسناک در آن آویزند
 و بسیار جوش بنیده شیر را بر تابند و زرد را در نیم بکار آردند
 جوش را در حال کومه مغز جمال کومه را بگیرند و در پارچه بندند
 بیاید نه سیوه کل و سر کین کاو در آن اندازند اگر کسی بیاضی
 بقلند

نه از شدت باشد آب نیز از آنند و آن پارچه بسته را درین سبزه
ندازند و زیر آن بگذراند ساعت اشکش کند و بر آنند و بسته بر آنند
و در او دیده آفرینند و هر کرم است اشتباهی طعام آرد تحلیل دهد
اگر با فشه و ه سرف خورند قطع بنم نماید اگر با عرق بنید مشک خورند
علیه ^{در کتب} سطر را تسکین دهد و قوت معده کند مکر و پشت محکم سازد
به سق و بر ص را با اشکش دور کند و اگر زنگب با دار چینی یا جوز بوادین عرق کند
و شکم غصه بر آنند و بجا بر نه قوه باه و در خانه نازیک کند و جمیع ارض بلغمی و خونی و فاجه و انسج و دره
و قوه را مفید از کتاب حکیم محمد صالح بروی رقوم شد ^{در} اگر در نوازمانند که دور کند
قدیر از عرق غافور در دو ساکن شود اما احتیاط کند که بر نفل سازد برسد چه باخت ریختن آن
عقله در برای حرب و خاوش با درین آمیخته و بدوز آن مالش آن مفید است
در روزی که با نیکه دوستی کند اول آمیخته است و غایت روزانه از با نیکه دوستی
روزی که با دو بالان باشد موقوف کند نفعش آنست که ادران که از بیروت شد و از گرمی
روغن فیه و به جرم و در آن نیکه بر استاد کند بکار و نیا نماند است از جهت مفادست کوبن
سردی آب پسته یا کرمی سوده و بنج را حکم کرده و در آن درایم سرد و نیکه خورد و اگر فردا بگوید
آن فایز کند تا نیکه چشم را که از نیکه در میست موقوف و به و صاحب کلام حار با نفع بود
نوعی بود که اشتباه است کند اشتباه است که اشتباه طعام آرد و نیکه سوده است
مانند و نیکه سرد با نیکه کرمی و محقق ماه آرد و در نیکه کرمی نماند و نیکه کرمی است

و اگر نیکه کرمی

روز آب گرم سفید یک بشیر با دانه و جوار سفید را گرم کرده اینها را در کوزه
درز با روغن صاف کنند و قوام نماید چنانچه قوام رسد در کوزه و با دهن بادام با روغن گرم
حکمت تا به روغن جذب شود بعد از آن کوزه را در حمام سینه و در حمام
بپزند مقدار سینه را در کوزه و اگر کجائی خود سینه را شیب آفریند بهتر است باید که کوزه
از آرد آس صاف کند زوده و در کوزه روز قوام شود پس قوس ساخته در ظرف کوزه برین
پوشید از کوزه گشتند در زیر زمین دفن کند روز یکشنبه آنها را بر آورده بسیار نفع در وقت
باشد این عید است که سبزی نایل بیدار و در کوزه نیز از طرفی از کوزه مثل
غزال باشد قطعه قوی آنکه بر کوه بخورند که راه مشکبائی بخار آن به جهت
و بهت مکرر آنها باشد تا بخار آن همه اجزائی رسد حکمت کس سفید و عید و
با نفع نیک نیز درین دو کوزه بر کوه لبنان دو ماهه ساجی بسفید بکانه صندل سفید
ساقیده دو ماهه مجموع کوفته بپایزند سفید نماید طرف کوزه بیجا که کوزه
از داخل آن بخورند و بنده زایل سازند چنانچه در رویه بایر سید از روی عادت بمقدار صندل
چون معالک شود حضرت رسا در توت کشتند اختیار و این با جاست که اولتوم در توت بایق
مانند و از او عادت کنند در کوزه از کوزه تر بایق آن کم کند چنانکه عادت
رسید باشد که در داخل شمع تو از کوزه استعمال این عمل خود در توت جمع اراض باره
در بیست و بیست روز است اول طعام جرب هم چون در کوزه است که در وقت
قوی کند و از آن در روز وقت استنها و طعام و صوی میفرستند آنها و در وقت
بسیار از آنها به بدن از کوزه کند باید که بسبب کوزه از کوزه کوزه در کوزه میماند

و از قدر نایش و در پنج شروع کند تا در هفتمه همین قدر در روز ناست تا فرود برسد و بعد از آن هر هفته
 یک یک می افزاید کند تا چنان شود که در وقت دو سال یک بار رسد و این قدر زیاد نماید
 و در پنج روز و جمعی غیره در وقت بدیه مخصوص است و بویض احتیاط درین باب بسیار که مصلحت است
 بر این معنی که هر چه خورد و از قدر نیش خورد و در دو سال یک بار رسد و این قدر زیاد نماید
 و اگر در آخر با بیدار نگردد تا که در پنج خالص عادت شود تا می بود و درین ایام در میان
 و حضرت شاهانیه تا خوش اختر از لایم دانند و شیرینی بخورند و درین ایام در رسم الفار
 نیز در پنج از قدر نیش آید که در دو سال یک بار رسد و در هر یک بر سر و منافع آن بدست
 نیش نیش است و الله تعالی اعلم است اول اگر بوی است تقسیم نماید
 کرد و اگر سایه است قدر کافی است و آنچه بنقیق اصفی است اطریقت نیز بکثیره
 ایاز جیفر آنکه به هم میخورد وقت خواب در وقت طلوع انقباض کند و در
 حیدر ساعت در شوی شیک و یک سبزه خالص و در سیر خواص چهار طرد بچو شناخته تا آنکه بپزند
 و یک نام چو شنیدن بکنج پیروانینا بر شده و سر داده چو شنند نیز در بنقیق را در کند غیره
 در کار با چناب و شنند با یکدیگر آینه سه قطره در بینی چکانند و در سوزن آب
 سائند و دو قطره چناب در بینی چکانند تا یک در لیس آنرا در کت تا به نهایت بینی رسانند و این
 است که اگر در اطراف راست بود سوزان چکانند و اگر در چپ باشد در سوزان راست
 یکبار چکانند و دو قطره کفایت بود و باز حاجت میزند و سوننه پنج روز چند سفید
 بر سر تا سائند و حله نماید و اگر کبودی کبود چو چو است آنرا که گفته بر سر است
 در سه قطره در هر روز در بینی چکانند بسیار آرد و در بنقیق در روز و سوزان
 زلفاوی به بود بخیر روز و قدری سائیم کما ناس و بنده ای که خنده در وقت نیش

بمان در آن همچنان روشن برود مالمند بر سر و در وقت شب نیند یا با تش کرم کند و در سینه
بسیار دردم باشد با روشن کند نیم سیر باید و خوب بخورند و این دوا در دوسم زمزم دور کند
سوسنت و در این مینی دکانش بولست بنمیزند اینون زعفران مرغ ساهتی کوبله ساهتی
و بار یکبار زنده کله تصدیق کوفته بنمیزد در آب بر سر و طلا کند و در وقت شب نیند
با کون تاب نیند و بر پت یا طلا کند اگر در دوسم کرم از مقله نامند مویز یکبار
روغنی که درین بار مجربست سماکه صندل چهل کسول کشته ملتی بر یک کله م شیره اندک کسیر
روغن کنجد تازه درم سه ادویه را کوفته با شیره کرم در روغن بچوشانند تا در روغن
در کانه تر باشد آنرا افزوده آب با نند و از خندان بچوشن داده با تش کرم در روغن
بر سر مالمند مجربست که در باغ با کانه در در طوبیت بسیار بر آرد و کله جنبی بر عدد
در روغن مالمند و در مینی چکانند سوط برای خشک و باغ و نمندی که در زبان مودت
رفع دارد تا تا کله را قوت یافته را سود دارد کله الاهی کلان دودانه زعفران بر کله
بر سر این در آب بوزنه بچنه نو که آنقدر که کوفته نوزده شیره کشته دودیه در آن آمیزند
بالجمله دودیه در شیره در پت گاه که در که مودت با یکبار یکدوم در سوسول از مینی
در سه قطره چکانند قبل از طلوع آفتاب تاب آرد بکانه نیند که نمره را با زرد لرد
تا کوه و رتیا یا بجزادی یا نرنگی کیدام زعفران یکا شتر زعفران صفت عدد کوفته بچیر
پینونه اندک در مینی کشته شیره که در طوبیت بسیار بر آرد در قان از لغه در مرمال
بچوشند که در کله خط زکام یا بیره سازد و شیره طوبیت کشته و شاد و چونه
بر سر مالمند بسیار مجربست که کوفته با کانه نیند بچونه و باغ
قوت در وقت افرا کوه کوفته تمام و باغ را زیاد کند خوردن زعفران

مقوی دل و دماغ سرد بود شش برقی از او نمیدرم یا یکدوم اما بوئیدن سوزش مقوی دماغ
 گرم بود سینه الطریح بخورد یکدوم بابت رویش از سوزش مقوی دماغ گرم بود خوردن شش
 دماغ را زیاد کند بوئیدن و هلا کردن کباب مقوی دماغ بود بوئیدن و نایب مقوی
 دماغ سرد بود و اگر ساق بآب گرم سه درجه نشاند مقوی دماغ گرم بود بوئیدن و
 شش مقوی دماغ سرد در دماغ غلیظه را که دماغ بود تکلیف کند ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 در روشن زبیر میان کرده باشد که سفید بخورد و سمان روشن بر سه بالند و آن حال شش
 لقوت او بسیار آید ^{بسیار} شش در دماغ غلیظه را که دماغ بود تکلیف کند ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 که در سرد حبه و برکت در آب جوارحت مشکور قطع تمام طرد شد ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 و ساجده بر آن در قوع سرد تمام نماید ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 اندازان از آن در حبه بر آب بود پس باز کنوار در هر یک در آب و شش کنوار نشسته کرده
 بآب در پیچند در موع تر دارند تا سه روز بود بکشت نیند و تمام بخوار بگیرند و با یک
 ساجده آن بخوار را با جوارات حکیه امیخته بر سه جانند دسته جدا کرد بر دارند پس بآب
 گرم نشوید روز و بار است حال نماید یکرم الله تعالی در دسته روز تمام سرد از قوع و در آب یک
 بشوید ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 دست اما که شش بر آب بود ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 سه جاشند ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 که در این روشها اجابانه کرده باشند یعنی روشن او با نیمی بر سه بالند قوع در روز خفته
 که پیچ در نشسته ازین بر او ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 و این کباب شش نامور ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند
 که در آب یکساید نامور ^{اشامید} موشه کوسه پنداره چند

حضرت ... درم البصیان که قسمت است از ص ... پیکر بزرگ دل گویس و آرزو
... از کوزه و در قطعه از کوزه نسیب بدین کوزه بخورند تا موقت گشتن چنان کند ص
کنند و بنوع کبوس جوید مشهور است مانند سوسن اما از سوسن بسیار کلان بنماید و در بدن موی
بسیار دارد و در سوزان و پلور بند ... گوشت گلرخی نیز مفید است بر این کوزه و در قدی مس
کنند تا در کوزه ... با پاره از یک در آب سائید و در بینی جگانه صبح و حال کت ...
حیدر که بپزدی زرب که مفید است و انگلی بحسب دسل در شیر دارد و در کوزه که موی در ص
اختیار است بهیچ وقت هانت خود گوید که طبع چهاره شبان روز ام البصیان و شربت و کیزان
حالی بنماید از حالت باین دو صحت یافت ... مهره رحمان در قرش صبح کند و مای
حاصلی دانند و نه محبت و به از آن علاج نیست ... کوش خرد و یک تنه پیر بخورند تا
آوده بر آن عده حاجت قدری از آن در آب سائید و در صق طغولان ریزند و اگر تازه در
اتفاق انداخته بهتر است و خون خرمین مکنند ... گوشت این مریس که بپزدی بخورند
بر این کوزه بخورند و در کوزه جا به جا بشد بگریزد و در خون کویب که منته بود از تر کند
و پیش بی موی و در کوزه عین که در وان خواب رسیده عطر خواهد کرد و گرم از بینی خواهم نقل جان
صحت بخورند ... روز یکشنبه قتی که تیره در سوزان باشد نان در آن آتش بریزند
بخند شود گرفته بگریزد و عقب بنمید بس آن نان لا انزیکه میوهی خواهد خورد و در وقت زود
... کوه اطفال غره را در دو سه روز نغم تمام کند بگریزد استخوان آدمی که سوزان
و چندتا سائید که چند سه روز پس از آن ... خواهد خورد تا سه روز از آن که باز خورد
در اجزاء بوده باید که در کوزه بگریزد و در کوزه بگریزد و در کوزه بگریزد
بوی الله تا در کوزه ... مرقن نما کوش فدیست در نیمه که بگریزد و کوزه بگریزد

صعاب تارتند دور که قطره در بینی چکانند تا نایب و آرد و جوب که با کوبی بیشتر خورند
و نهامه سانه زنی که اهدای کسیرت بچرت سطلان محمد ششم که صرع پیدا کرده بود خشنه است
پوست سیدکایی تر بود جوف زنجبیل معطی بود و فادانها از بیک است متقال درون بادام
پنجمقال صلاصت جود مجون سازند و در چهار روز یکبار در نقره نبتی که شقال
تاریک شهور است بگردن اول و همچنین از جوب که متقال است بستند و نونه و بینه مقدار
مع و نایب و سگوت میخورن سه عدد میخورند یا بیشتر اگر در کار از غایت
میروند فرزند زن تواند آرد آب میزد و یا شیره آرد که میفریند زن و کام و مطلق
تا که بپوشد آب پس بخورد خنده شد سه یعنی چهار فرط افیون بعد از کسره
یعنی مسر بخورد خواب آرد و بومیدن افیون نیز مفید است و خوردن بادام سیل
متقال خوردن تخمخاش سود دارد و درون بادام و زعفران کرد و در بینی چکانند در سر مالند
نافع آب چار سفید آرد که یک گره بخورند خواب آرد و آبها و در کار حرکت
پیش میتوان داد و آرد آرد تولد هم توان داد است پوست تخمخاش مقدار سه
و آرد که چهار یا بس آرد آنرا نمونند و نقل آنرا کوفته بر تارک که آرد خواب آرد
هم که خواب نیاید یا یک گره جوی زوشن آرد و بازار رود و بطریق حقش خیزد کم شده
بجوید بر کاه که برسد که جوی کوی که خواب را میجویم پس جوی را یک و برشته
خانه آید باذن اله تعالی خواند یا در نقره نبتی یعنی دو عدد در نقره نبتی
سایده که در نقره نبتی آرد و بپوشد دست و پایی را با آب پس بر کاه
تو بر سر جوی است معطی و شکر ناستا خوردن حلقه خورند
سعد و زنجبیل بر کردیم کوفته نیمه که مویز و آرد و در کسره خورند در روز

بسته مقفه و سوز منفی و سوز لبان ذکر علی بر او کوفته پیوسته و در شقال
میوزده باشد بعد از زوم ایاضت و وقت غذا به نرسد زنده بر چه پیشوندید و در روزی
مخون را حضرت امام شافعی بر او دست می کشند اگر نگیرد بعد از روز پنج در جهت نسیم
نخایت غایت مفید است و جمع سالان داده و ماهی را نافع دیدار یکدم در بعضی از روز متخل
نماید ماهی استخوان درین لایحه گفته اند اگر در دم زنجیر بر روز متادل نموده حافظه
بجز از این در صورت خلط و در با عاریت است سوره در چشم گفته اند اول غایت
فلفل و در کاشک و زرد چوبه هر سه را بر او کوفته پیوسته چند روز متواتر بخورد و بعد از آن
تخم کاه و زردچوبه را فیون تعلق بر یک کلام کوفته پیوسته در بعضی از شش
برینت با طلا کف خواب خوش آرد و در صورت سر کپی هر مقفه بند و قطره چند آرد
درین چکانند خون و عافیت با نالیست سر کپی را کله زرد و در باره اصل اول ملاقات
بسی کل آن از سر سنی تا تا کس که گفته و در وی از ارگیا کون در وی چند کچه بر مقدم
حیاط باشد در گاه خون باز ایستد و در آن صورت و قوه از آن سخن اندک اند در سنی
چکانند و چون از سعادت خون خاطر جمع شود باره ایات کرده فرود آرد از سر
کندان خورد و آب سیمان را بر تارک فعال نماید آرد مان آب ت کرده بر تارک
گذرند و گاه خون از بینی بر آید و تب بجهت نماید چند بار آرد و بر که خون
بینی که از جریان باشد مصنوع است که چون مفاصل و جوف غش پیوسته
سپاه مانده بر میان کرده نوبت در بر یک در شال و در جهت منفی است که کوفته پیوسته
بقدر حاجت بر که انکوری از مویز کرده در باره بسته بوند از زکام می شود

نو تو علاج باید کرد نه بکفته جان چشم دو انبیا نه انداخت و چون چشم بدو آید تا مقیبه
 ننگند تا چ دو انبیا نه آید با الجهد این مقدمه در کتب معتز اول ضبط است و در طب اندک کریم
 تا بقیه مقیبه است بتفصیل این مقدمه را بیان کردم اما ایجاد وی چند جهت
 چهارم و در میان وی و غیره گفته میشود بگردن سه مرتبه بکشد که سنگ روی دراز
 تر نشانی نرود عدد دیگری خورد دانه برادره ۱۴ عدد و چند روز در کلاب کربل غایب پس
 حساب فرقی از مقدار نخود در غذای است در چشم اکثر امراض چشم را چنانکه در مکه و غیره
 مفید است که با جود و راقه بر و زنده امراض چشم را مفید بود نمک سفید یا یک
 لبانیه و زوجه مقدری که آنرا زرد کند آمیزند و نگاه دارند که در عبارت چشم بحال آرد
 و جلا بدو را و ابتدا زرد را سودم بدو و بلا و نیکو و چشم مقدار و در خود انبیا
 مقدار یک کف لیون کاغذی دو عدد ببلوده را سوزند تا دو دران غایب و است
 خاکستر نشود پس سه روز در آن در چشم تا به که صاف کرده باشد تا آب بیون آید
 آید که می انداخته باشد به سر است این تا مقدر تا آب دو بیون حرف سفید پس در
 ظرفی بر اند بر گاه خواهد نگاه دارند تا آب بیون صاف شود چشم کشند و چشم
 پوشید یا بیغوا میگردانند تا آب بسیار آید و در سه رازی چشم یک نم
 نماز کند قفل کرد بلبیده زرد و در این کار که ناخسته باشد یک صدمه در آب کباب
 در چشم کشد اگر که را کل در چشم باشد یک صدمه یا شکر پورت سائید و چشم کشند
 اگر که را اثر کو در موه یکی در آب بپزند سائید و چشم کشد اگر که موی مایل
 رخی باشد یک کبک بکشد تا آب کباب سائید و چشم کشد اگر که را بوی سفید زرد
 بپزند یک کبک سائید و چشم کشد اینها را در علم است چشم شفا یابد

حاصل شود و در وقت نگاه بدارند و عند الحاجة بکار برند و چشم بکشند در ای از طب
 فیروز شاهی یا ضحی تقی ذات نظیر دارد و مؤذنه سپیده فلعکرو و فلفله بازو آغوش و در وقت
 سوزن بگریه بملدی را بر آب آمیخته آب سرد و عقرب یکی که بفرایجه و سنج و گوشت
 حبس زنده و در سایه خورشید بوقت حاجت یکی از آن آب آمیخته خاک مویز
 و چشم کشند نگاه آب سرد بشویند و در چشم از عارض چشم نمانند و بوی
 آب زعفران بچید اتفاق در وقتش اتفاق در بصره و در وقت که گنایت بر او چون مستغنا
 سبب شد با هر ساخت که در آب بزرگ بنا و خوشتر ساختن با لند صدف یا تاکو بطریق متعارف
 دو درم با بیان پیروز دم زرموا طب این حق تعالی بینای بخشید و عجب مقوی بهر
 مجرب است صاحب در وقت کوهی نوشته بر وقت خواب دو درم با بیان باد و درم
 نبات کزنده کوز و از ضعف بصر با من کردن بوقت الهی بر کزنده کوهی
 مبتلا نشود و در آینه تازه در سایه خورشید و در شب که با او بگویند سفوف
 ساخته بکفایت بگذرد با چشم خورد و در خاک ستر به آن آب آمیخته متواتر
 که چشم مانند زرقی نتره و خاریدن چشم را سود دهد و چشم بپاز سفید و
 شدیدی ساری فرج ساخته و در وقت قحطی در چشم کشند و جمع سنگها را نافع باشد
 در ای جری در آغاز دیدن عصاره یک کبیر سفید که چشم مانند چشم و در وقت
 بکری قبول شده و از بار چشم سفوف قطره چند بتواضع چشم کشند و در وقت
 خواه از طب بکشند و از غیر از اینها بپایان بیدارم رسورت بچشم که بپای
 بیدارم در این خاک بکنم در آب بپوشانند که بپوشانند و در وقت
 از سر من نمیدانم بکشد نگاه بدارند و در وقت آن که چشم از سر من پیروز

با این بینی فلفل سیاه جوهر کبریا تو میال صفا یا لذر که در دو دم مفت افتد و در
بچه در شب خمیر کند و در تر قند بپزاید و در سایه تکهارند که در شکم مفت تا سه روز هر که نماند
در وقت حاجت میل در چشم ^{در چشم} کحل نهی مجرب برای میان و رخ اجفان و میل در چشم
و شادمانه گذار تا تو بال نجاس بختس یا تو بال آسن در مس سوخته و زنگار پاکیزه در دم کرده
و نبرد ملک خمیر ^{در چشم} در دم کف زیا یکدم خرد یکدم قلع در دو دم نخل شب یا بی
حرق پاکیزه در دم کا جنون و خرقه حرق از پر یکدم هم با کوفته و بخته بسره که تمد پزوده در
طرف می بقیل نهاده در لغات کتک رس سنده استخوان ^{در چشم} برکم
فلفل که در سعد کوفی با برک رخیل بلبله بیدانه که در شکم ملتی نکره ای مساوی اللوزان
سر سه سا کرده با شیر زینت زنده در سایه خشت تکهارند در کار روشن نذو در چشم
کنند خاوش زایل شود و بصارت زواید در کار با یکبار در چشم کنند اصل چشم بر و کلی
که چشم با سود در ^{در چشم} مبر حفض یک پوست بلبله و سبب ماسیت سوی کوفته منجحه استمال
نماند مطهره قطور یون در منق زوئل آب قطور یون دقیق در دم زرد بود و سود تمام
بسیار در صوم خفته در آرزنی برست عدد عدد را نمک کرده در عدد و بچه در دم کوفته
و تا سیوم عدد بایس یکتفک املی و فیقرام بفته یکبار بنوشند در ^{در چشم} کانت امره
قد خفوف ^{در چشم} حکمت لا تخف ولا بدینا و تقدوی الما لا یقایة قاروا ^{در چشم} حکمت
ان تدن بالزرة سیدایم و کحفت بالانجاة الکه سما و بدینا و کفنی کفر الحد
ولین بختمضنا الله الصلور الرانی العاید خافت ذالک نعم جمیع اسلینیت
والتقین بالانزلة حضورنا فیض السیر من النبوت که تا نیک نافع ^{در چشم} جمع
بنزک سلا در چشم ^{در چشم} ابتدا در زمین زمین کل کردن است ^{در چشم}

در آنجا که تیره بان می چند مقل بس کوشی ... که برای اکثر امراض چشم موجب صحت
 گشته و دیگر بی بریان کرده صافی مانند سوسن می کنند و چشم گشاده می نماید و بلیه بسیار که
 زنگی بر گوشت دارد آب گلرنگ نیمه در چشم گشاده ... چشمه گوز یک قطره در چشم گشاده
 و نوجاخذ و سوسن و گری و سوسنی در سوسن ... بپزند و جالبه و در وقت بصاحت کند
 در طرفه العین روشن سازد و در آب زرد است میخ کنای گلرنگ آب لیمون سامیه
 در چشم گشاده ... که مو یقین و مکره را چهره است و تر و از حیران و در کوز امراض چشم
 مفید است بپزند و بپزند و بپزند ... که بالایی او است خرد شده و در آنکه در سوسن
 تخم سرس هموزن قلع خاک کوبیده تا نماند و هر دو را جدا جدا با یکدیگر در آب عسل انزلی
 خواجه معجون کرده و در آنجا خواجه خوب است و در چشم بکار بریزد و بر آب یا آب گلاب
 که سوسنی چشم از آن گشاده ... متعقد قدر است تا نماند و بصاحت و بینه بیان آلوده کردن بک
 چشم براند ... ناخسته کند را بپزند با آب معده کرده و مع چشم گشاده و در
 بوسه وسط حدت انقباب در سفیر و آید بلیه زرد و جوهر کبود و تولد است بر کف
 با هم بپزند و آب بپزند و بپزند و در آنش کند که دنیا که کله سوسن
 آنکه از گلاب آورده بارند و بوقت حاجت بطار بریزد و گاه در چشم گشاده و شفقت
 اگر چه در روزم میدان طله ساخته و چشم گشاده ... چشمه گوز آب جوی
 در چشم آب بر کنای در چشم گشاده و در آنجا بالیده در آنجا از آنندی سازند و در
 سوسن و غیر بصحت ... مو بلیه با شیر حرارت سامیه بر آن در چشم
 ... که بپزند و در آنجا بپزند و در آنجا کل العین قطع
 در آنجا خوب است از آن کین را یا خنده بپزند با بلیه ... علی بن العین

عفا و سبوق للجلد مع دوق زعفران و کبکول به فانه تجربیه بسیار است و در چاکسو
مفتره لونه جزیره در حصه نیکو می مروارید کفدر یا رحان تو حیا سینه موکبی حوتی خورده
هم بجز خوب است یا با کسو ایخته مملک صدم چشم کنند ای ای زعفران با آب میا
و چشم کشند ناختمه را از کف در یک چوک موق لوزی دو سه بار در چشم کشند و این
در کفش ملک باق در چشم اندازد و در می در نوشتار بگیرد و سر مین تقم بر کشند
باریکه اندازن مس جو ایلیا نغمه از آن حرکت دهند لوزی دو سه بار چند روز تمام ناختمه
جمع در دور شود و ناختمه و بلکه و کل چشم خوب نم بقدریکو خوب است تا خود کوفت
کاداکس زنده اندازن کاداکه قوی مرصحت و یک کوی یعنی خرمه و هر کوز از کس
درین طرقت بیون یعنی کافه قوی نیک لعی کوفته بخته نهند و از آن طرقت خوب ترا
بسیارند و آب کس بیون بر اندازند نهایت تا سه روز باید صابون و پس خوب خرابانند
و در در اندام ساینین زرو ماهی را سو نیز دهان کنند بقدر مانند و زوال الماد را صفت
که در در چشم بکار روند چاکسو مفتره کند و در کس کین خرگشته یا در فن آن در حصه یکم بود
لزنیات موری و امیران چنین بیکه همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق و ذر
و از زودت در بر با سینه خرد کربل با میران جتی کند غنیاید و کل بسید چشم را
بازمان تا شش تا اگر اراض چشم را مضمی است و اگر سینه بسیار باشد زنجیر خاکیه بچینه
کلی چشم نبات یا سینه سامیایا بخت کشند صفت اینها از زعفران ادا صحق بلینی امرا
و اقله سید و امیر و قدر است نزدیک من صغف البه قهد بانق کل چشم
مترجم کد و تله در روشن کجا ایخته در چشم کشند و چشمند در بخته کف با کل
زادگی و کل قلم و دیگر سزا و این با شش و در چشم

دردی نرسد باینکه در چشم کشنده برده شود و در چشم کشنده
 قبول فرماید و در عین باو تر بیدار نماید با کشنده و بول بر آید
 پس بگردید ملک ایس که از من خطی ساخته باشند و آنرا صبح کند و در بین
 سه روز نماید همین آن صفت نوبت کند و در بین سه روز نماید پس بگردید
 بدانند و گاه گاه در چشم کشنده نماید که بگردید تا چشم را نخراند
 مهربی و سنگ بصری و نید تر تا بر این گروه بنگردی و بیدار می آید
 مسادی بگیرند و کوفته بچند سه روز در چشم کشنده کف در یار آب سرد
 بسیار در چشم کشنده کل جیبی بگیرند و رویش که از او نری و هم از آن جدا
 سازند و در آن کله قدری مهربی آید و در وصوله بچند چهار خسته دارند و در چشم
 جویست و بلکه خبری که شیر از آن بیرون آید از آن بگیرند و آب می آید
 و پوره بینی که در چشم دم بود قطره چکانند یعنی و بلکه که از چشم
 در است بچند در میان بچند آید از آن در این در آید چکانند و اگر در میان چکانند
 در است چکانند و شیر جانور است مشهور که با شکار او بیرون باشد در این
 مشهور است موخت بیدار تعلق کرد فلقد از او بیدار و آید و
 در چشمی و سنگ بصری و مصلحت جله را بر کوفته بچند باب سرد چکانند در
 سار خور کرده بدارند و آب سرد سار خور و وقت صفت در چشم کشنده ضعف
 در عین ایس که از این انتخاب اکثر بیانت در این امر
 چشم را مقید فرماید قوت بصارت بجا است انفع مسرت تر
 سنگ بصری بگردید و در اول با مهربی چکانند و در میان

کتابت است که غلبه از طلا و جود از نشت نقد با حیا طاقم اول تا باشد بعد از آن
در سنگ است یا پنجاق صلا کند و در ز نیم لوراق طلا و در فل غایم و در حق کنند تا
نه از تمام شود که در روز و بعد از ششم که ششم ششم است که در حال استلامه و نه
و بر مغزی که باشد استعمل کنند که نهی بر اول که استند موی زردی بر کند
و خون کتبه سنگ یا کتبه سنگ بلان مالند جرجست برای یاد و سمان است در برینه
آله که سه درم بجهت در رس یا که کل آن سپید است و شیر زورس بنیکه
سپاه و یک در دو درم تربله مذکور در سه سیر آب جوش نند که سه بار و
دو درم آب نان بجهت عله دارد باز تربله ملتیه و حقیقه ستاور و نخل کتبه
در آینه و فلفل که در موتره و نیکه ستال در یک کو و در نیه و بولست در حقت نیم یک
و ام که نه و بار یک کوفت نیم سیر روغن کاه و آتیر شد و طبع تربله و شیر زورس
باله بنیکه نیز اضافه نماید و بچوشا نند در یک کج تا روغن باند دست به است
پس مالاخذ و برانند در صبح بخورند اول روز یکدام دویم روز یکینده یک سوم
روز دو درم بر دو درم میوزده باشد و قدری بچشم هم کنند و دره روز
تمام طار سر کرد و از عجا میر است باید که در سه ما خورد و در اخه قضی ندرت
کند یا خسته ز ما سینه از زها نسو ملیه تو نه که کمی سفید مسدود
از دوران کوفته بنسخه تاب بیون سرفی بیخ فایم و چشم کنند
از جربان از نیا و یک کتبه سنگ زیر یا کو سفید جویا بپوشد
پایان کرده و اندک برات از نیا نسو جویا حق شود و جویا در سه بار و
در نیا ساد بیون آله تمام با در نیا نسو جویا ساد بیون ساد بیون

باغک شک آینه در چشم کشند حیت از در چشم کس کشند نیز نام کشید و آید در خود

از رساله حکیم محمد باقر عجم باری چشم طلا کند باری به کرم

و حدیث دهنوش و سلاق دوم در تقوی چشم و کند از او که نادره بدان نبرد

و آنچه نیک باشد به کبیل و کلس مندل سپید بریزیم در روز دوازدهم زعفران و انجیران

از کرم در چشم گرفته لکلاب خیر کند ششهای زرد باشد و خنک است وقت حاجت یاب

کسینتر از آنکه سالیب طلا کند سینه در وقت که در تن سوزان باشد و اگر

چشم در دیده آید در زانگ زبانی چوب در طلا کند و در زنده بگذرد و در

در روز از آنست باری طلعه نماید قال جالبینوس در کتاب الفصد کان و مع بی حجاب

عین فرامیت و نه اندام انسانا یافری بالافصد باین السیانه و الله بهام من العید المینی

فصلت سیرات کل چشم پوست بینه جریست و ای سهرنگ محسن ذکر یا از ای پوست

خبر فرم که هارایت بجز از آن کابره باشد در سر که سرتو از کجوشانند بود شسته در آفتاب

شکسته در آب میانه جان اکتفا نمیزد خسته که باقی و بر بال دیو بود و در کج جاده

عاجز من با چشم رافع دید در بر آب غشبت حبت و در دم در طرف آینه انداخته

به آتش گذارند تا آب منقش آب که پاتو از آن بزرگ بآن حبت که از حبه و زرد حبت

خاکستر سوز و بویگز زرد باین سفیدی منلوس کرد و با آورده سلاطین بلیغ غنچه چشم که در

گشت که در آن ردای تیار میشود و در سهر است حبت باین چشم که

در روز نوزدهم در طرف کعبه حبت پینه دانه کور سوزان در آن

در کوفته بینه با یکدیام روشن نازک بر سرتو در چشم کشند طلا کند

از آنکه در آن در آن می باو غناب اسامینت هم

در وقتی که سوزش شود بر اطفال بنام کربود و به سینه کوبیده و چشم کشند که تیره
در خون تازه در چشم بماند و کوفلعل را از اجوات ساینده در چشم کشند و برین چشم ماساژ
و جانیفل در دهن منبسطی ساینده با یکدیگر مالند
باید که در سینه کوبیده و در وقت سوزش
نعل کرانه الاچی که در شاه نورسته نم بولت کوزنی اند بدهی و بگردن کشند حکم زمان
حسب ریض لب سینه و مقدار خود چونه آینه نموشند علی الصبح و از اجوات ساینده
که در شب در آن تر کرده باشند بهین ازین دراد یا عقب آن نیز نموشند و آنرا با سینه
برین مالند در سینه کوبیده و در وقت سوزش بهین ساینده بر زبان مالند تا در وقت سوزش
بچیزی که در آن کوفلعل باشد با یکدیگر مالند و در آن در وقت سوزش
میرون کشند بر یک کوزه نیم عدد مطلق نمیدم پنج ازین سینه کوبیده را با آب
نوشید و در سینه کوبیده و در وقت سوزش بچونانند و در وقت سوزش
بر یک کوزه سینه کوبیده و در وقت سوزش سینه کوبیده دو سینه کوبیده
بان مالند و در وقت سوزش که در دو بار افایت کند اما باید که بپازند و در
دو روز که سینه کوبیده را آورده نموشند از اجوات ساینده و در سینه کوبیده
در وقت سوزش که در دو روز که سینه کوبیده را آورده نموشند از اجوات
سینه کوبیده و در وقت سوزش سینه کوبیده و در وقت سوزش
در وقت سوزش که در دو روز که سینه کوبیده را آورده نموشند از اجوات
سینه کوبیده و در وقت سوزش سینه کوبیده و در وقت سوزش

سود دارد طبیبان درم فراموشی بربیت درم انجیر بی عدد سیرا یک کوبیده و در آب پیچیده
 غیر متناهی نیم آید مایلانید در فرغ غایب است و خا از آب نوره از درون خط که در
 غایت استخوان منقطع الکلم باشد منقح کرده در جینی در سندان طبیبان از یک است
 ساج مندی ناخونده در لونه طویل تخم کزکش در آب سرد و مصلح کوهی بسیار پس دو تو
 زین زرد کوه کرم در در اید و کبر با از یک در درم کوفته پیچیده خوب زنده شربتی بکند
 آب گرم با آب سبب پس در کوه که در در و جو نشن دمان در زبان را مصلح است تجرب
 حوض در کلاب یا آب سماق در می سر که آینه طلا غایب در درون خاک شسته
 و کبریک در درون کاش نیم گرم کرده مضمضه غایب که ساکن کرده در درون
 که درون را جلا دهد در درون غایب نمک کوبیده از یک در درم سوتیه بریان کرده و
 زرد در درون کسیر کوبیده سفید و مصلح کوهی از یک درم کوفته پیچیده شربتی
 در درون که در درون را پاک کرده و بستلی غایب ماصو جید در درون کسیر کوبیده
 سونن با زنده کوه کوه سبب پیچیده موصوفی یکدم در درم عدد چان در درون آب
 ساخته در درون مانده اقل آن بنجاده از دست در درم ممت غایب نبات خوراک
 در درون که گرم در درون را برون تخم میاز از نش سوزانند و در درون تر بنظریه است
 کسیر تمام فرود آید بسیاری بسیار یک کسیر سبب یک کسیر موصوفی در درون مصلح
 مکه در درون در سبب یک در درون بسیار در درون مصلح بسیار در درون در درون
 سونن بسیار در درون در درون مصلح بسیار در درون مصلح بسیار در درون مصلح بسیار
 در درون مصلح بسیار در درون مصلح بسیار در درون مصلح بسیار در درون مصلح بسیار

ز قات از دوزخ ساندند ای پادشاه خورده را با این دوی نیست برک است

دو هم در کارند که ز تو بیخ از هر یک یکدیگر را اسامی در سر که نند ز کند و در کوزه و نون

سر برین دستار نیند و بر آتش دارند تا کله سنج شود در اجزاء اند و در نیت کوهی

بیرون آرد مقرر در کله تا دو دانگ تا کله نند از دو باب و پیش حاجت بخت

چون برده این چهار شهر را ز و شهر بر نیده توته شهر روی بر مصلح و کله

چهار شهر بخوبی چسبیده است که بر دندان مانده بود چون

بخت است از هر یک نیم شهر بر باز در یک شهر از یک شهر شای بر چهار در و در

هر سبب نند و اگر نیده توته اند از نده بخت باشد بر دندان مانده در آن که در دندان

ساکن کند منجسند در س کوهی سوخته کلی سنج کوفته بیخته سنون سندان

پهلای که مانده کجاست و مشهور است در آب اندازند جو شانه و سینه این بیخته

که جنبش دندان را نافع است و در دوزخ نیده و جنبش که بسبب ضعیف بود

یا سقفه یا خزان باز دارد و دندان را حکم کند بتکلی مسجای بی بی و بی بی

کوهی کوفته بیخته کلی نیده حکم مانده که بسیار را بسوزند و نیم صده اند و سوزن

مانه خون بر دندان کند و بی بی از بسوزند و خاکسترش استند و بی بی

بریان اینجور مانده و اگر دنگی نیک برای هم در خاک نیده است و بی بی

نیز آن که در دوزخ است و دندان را کینه دندان را حکم سازد یک یا سه

ماویک است و در کله در این بیخته توته بران بیخته

بسیار سرد و دندان مانند آهن و در هر روز بیست و نه مرتبه آن را در دهان مالند و در دهان مالند که در
سکه که در دهان مالند این سکه را که در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
سفید است و کاکوه ساخته و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
که در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
ترنایه و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
برای دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
همند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
کم در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
معیت بر روی سفید و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
یعنی که با آنکه سفید و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
برای دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
رساند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
است که اکثر زبان بر دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
که در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
زادین است و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
سفید و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند
کسی که در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند

باید در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند و در دهان مالند

همین سبب مالت که تواند را از آن بگذرد هم پسنددانه باب کم در دو روز این کوه
در وقت سحر و جنس سوخته که برسد ختمه جراح زیاد و بیست و آن چهارک بپزد
پس کلنجار گویند با این خورد آرد گوشت یک کوزه در آن خوردن فریب است
جنس میوه که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
مگر یک کوزه بپزد در آن مالت که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
دو کوزه با بری برست و با یک ساقه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت
سکنجبین و کشیر و بلید سیاه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت
با مالت با مالت با مالت با مالت با مالت با مالت با مالت با مالت با مالت
خوردند و آن که نمیشناسد و بجز آن که با آن است که در آن است که در آن است
از آن بخامد که از آن را که کند سیم در است و در آن خوردن شود با یک کوزه
همیکه در وضع بوی شربند که گوشت بخامد که از آن بولش کند که از آن است
معدت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
مادونک سیر و در آن مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه
جنت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
بپزد و با یک کوزه در آن مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه
بپزد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
دو کوزه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه مالت با یک کوزه
چکانا نانی در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
خامد

نشسته بخته بسیار شسته زیر دندان بگیرند که میبرد صفت کند بر دندانها را که
بر دندان کم نرود چنان شود و بعد از آن که با می جوید ای استعمال و در دندان و
صفای آن کاسته بکشد و از چینی که مویز بود است اندازد آنکس که کل بازود سواک
گذرد بر کف دست و دم از این مساله بدین تو قیاسند زاک سفید بریان نو بر کف دست
غلیظ کشته سفید و غلیظ و غلیظ سوخته یک عدد همه را با پارچه بپز کرده نگاهدارند
در دندان که از سردی بود دفع کرد و در جرب فضل کرد دعا و قرآن آموزه بخورد و آنکس
بخت سوختن دندان سادی گوخته بخته با غلیظ غلیظ سازند و در آب میوش کشته نظایر
غلیظ زیر دندان دارند و در دندان سوختن در این کار بچو شامند و بر سر صابون بچوید
کف که از آن روشن بگردانید همان میگردانند بر دندان باز دارند که بر کف گرفته زرد دندان
دارند و نشینند که در دندان و کوشند فایده از آنست که در دندانها که در آب
سبز گویند سایمانا بطریق است بر دندان مالند و احتیاط کنند تا در حلق نرود و بسوی
حاشی نرسد چون مالیدن آن دانه بر آب شود افکنده و غرغره و منصفه نماید و
بایدی آن بان خوردند و دفع درد دانه چند نمویزد دانه بپوشد تر نماید در سایه و ک
از رختش نمک بر دندان گذارند و در وقت خواب بر آن کوه غلظی شکر تقاضی
بچوید در وقت آنکه در صبح در حالت دفع نماید منقول از بر سلامت میگردانند

بهر وقت که در دندانها
بهر وقت که در دندانها
بهر وقت که در دندانها
بهر وقت که در دندانها
بهر وقت که در دندانها

و خاضق و سیران پریم را معقید است و بهترین شیر برای یادگوشن شیر زمان است
 و در ماه و در ماه شیر بر یادگوشن جاننده در وقت تا اوز گوشن و یکیدن نیم را
 باز دارد و یک سینه بود که جنبه و یک را که و شکری بهس بنیم کیده باین دکان از قضا
 تک به پنج سه تا پنج پنج گندی اوز یک یک آمد از خود بنشیره کشند جدا جدا ساوی
 که بزود همچون بعد از آن کجند آنمیزند تا صفت از یادند و هر روز آنرا بخورند یا از خندلیس
 و از یاقوت بازش بکشند تا از آن فانه و شیر سوخته شود روزی دو بار جدا جدا جدا
 در روز ششده حاصل گوشن چکاندیم گوشن در نشود چون با یک کوه قدیمی در گوشن
 اندازند بچنگ و دریم کند که گوشن در نشود سپیده بپوشد و خنیا در گوشن چکاند
 در وقت نه بر طایوس کوفته در وقت مستور و سر که بندی و از چاه از زیر
 نیم بر چکاند جدا جدا در وقت به فانه آنرا در گوشن چکاند در وقت
 بای تازه در هر وقت گوشن کندانه تا در وقت از آن جدا نشود و گوشن تا سه روز در گوشن
 اندازند و نفع است از این که گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند
 تا شود در گوشن که گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا
 آنمیزند و چهار چند روز در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن
 خرد خرد در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن
 بجای می کشند و باینکه در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن
 آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن
 در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن
 در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن چکاند در وقت آنرا در گوشن

پوست نمیدان اشتها رسیده فانیک ناک نمبر یک ناک انجور نهم

همه را کوفته پیخته در شیر لادنک سبب سازند مقدار تخم و در دهن دارند و از آن آب خورند

(29)

سرفه که از برودت و رطوبت نشه برود و در سینه بکوبند و بکنند تا ناک برود ناک

بمغز شمشک کنگار و از آن دراز و ناک سبب سازند و با قند سبب است و چهار

نمک کوفته سازند یکی هیچ و یکی شام در دهن نهاده ناک فرو برند و از کبابی از او

پوست از زیا بلبله اندازند تا ناک نیت قند افتد سرفه از کون که با ناک کبابی

کوفته پیخته مقدار مغز حبث بپزند و در دهن دارند و سرفه را سرفه طفل سبب است

و بله و جبهه نند و خون خرموش سبب را بر لب کوفته کون کند تا کیزات شود و کنگار

نک بپزند بقدر کونک یکایم زیاد و حسب حال طغیان داد و در سینه بکوبند و سبب

نمک سبب است کوفته پیخته مقدار مرغ کوبند تا ناک نهم سرفه را سرفه را سرفه

صنایق و طحال کون را نیز سرفه است سرفه کنگار که دهن بسته باشد یا کبک صندل

چهار حصه جویا زرد و سی کلک دهن بسته نیم سبب را سبب است و کبک صندل

سبب کوفته خشک است در سینه و کبک صندل سبب را سرفه را سرفه را سرفه

صنایق النفس سرفه را سرفه را سرفه را سرفه را سرفه را سرفه را سرفه را سرفه را

سرفه کبک در رخت است که کوبند با کوب سبب است سبب است سبب است

روز اول سبب است روز اول یک روز دوم نیم روز سوم دو روز چهارم

دو نیم روز پنجم سبب است سبب است سبب است سبب است سبب است سبب است

و قوی است از چرب شیرین و ترش بر می خیزد که در نفس را سودمند بود و چینی و
صدیقه قوی میسازد که بر اثر او کوفته بخته یا شیره کسندی مقدار آن که کوبیده کلهج کوشم
و هند خدا گوشت کبوتر و انشال آن و بجای ای یونجه ریو ز خطای اندازد
بیا یکی منقعه طعمه اگر کلبه سادی کوفته بخته یا شیره از دو ناسته چنانکه ضیق
در نفس را دور کند در ایله یعنی تخم گمان با یک تخته دو جند کس یاد و قائم شری
نماید آنرا زرد و پسند یاد و دام ایله کوفته بخته بخته گوشت خند و در طبع آن نبات اینچهم
و سود سه صدق را بسوزد در شیره اگر کله کله مقدار شریست بخورد
و خفت یا سه خار دار بزرگ پنج میارند در سبب کفایت کوفته بخته تبارند بر صیاح
صنیق النفس و شرف و بیغم دور شود زوم در کرب یا شیرین است و بسیارند و با اندر او
مقدار نیم پسته یا کم زیاد هر طالب علاج و توت در قند بپزند و تخم شوی و کله صنیق بخورد
و بیغم را معقد از قند و در قند چنان طریق دهند که قند سیاه اند یا کبیر زرد تارک از دو جانور
در آن نهاده بچیزه نند در سبب خفته فرود بپزند صنیق النفس ایله هیچ و در سادی و نتم
بخته یا شیره ادراک موازنه فلفله کرب یا شیره بر صیاح یکی از آن خوردن صنیق دور شود
نید توتهم یکیش در قند سیاه اندازند و در سبب فرودند در حاجت آنستند
بالایی نوشته تا صفت او این دو در مملکت خورده است در کرمی و میوزی را یاد و
در سبب و در هر توت که خورد و شود کس که این را خورد باید که صیاح ممکن بر اضطراب و کله صیاح
و صیاح و در سبب بسیار مضطرب است آن زمان که بوی بویگ و در صیاح بسیار صیاح

بعد از آنکه روز اول را به این شیوه در صفت از دور خود و همه در صفت کتبی
 از آن قطع کرده در یکجا و در آن بخش خود تا تمام آنست و در مقدار آن قوه غازی جاری میاید و در وقت
 صفت در سه روز خود در صفت هر چه کرده و در وقت صفت از آن بخش از آن قوه غازی از دور کند
 تا سینه گرم کرد و اخلاط بسینه که خسته از آن است خفته مستعدان کند که سرفه بسینه است
 صفت در سه روز خود در صفت هر کس که سرفه در صفت با آن مقدار در صفت با آن مقدار در صفت در سه روز
 غازی است چرخه از آن است که در سینه از آن صفت با آن صفت در سه روز خود کند
 است در صفت غازی در وقت صفت در سه روز مقدار که گفته شد خاکستر زقوم بهتر از این است و باشد
 که خاکستر چرخه و خاکستر زقوم با هم با یکدیگر در سه روز کند که سرفه کند و از دور کند و صفت از
 سینه بسینه است که سرفه شود و در صفت هر کس که از کار و قطع قطع کند و آن قطعات
 بخورد و در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 گفته میخورد و در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 که در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 کند باز با بالادی کند و در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 و در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 گفت که در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز
 خورد در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز صفت در سه روز

بعد از شب بکوبند و در قند سیاه و میخچه بپوشانند نهاده است بعد از سه روز همچنان کند صیقل دهد و شود در
از پیش سحر ای بود بهتر است و چون این دوا دادند خواهند باید که بهشت لزد یک روز جدا بچند
نمی آید پس در او بخورند تا رین زیاد شود و غلبه کند روز دوم این دوا را نیز بخورد تا صفت
نان کند هم به این صفت افزایند در جمیع بریزند در ای ثابت حکیم معجزه کسیر بکوبد و در کوب
در خورد و فلفل در چهار جز و سونبه پنج جز و طباسیر شش جز و دانه الایی بزایه شش جز
در پنج جز بود و در ای سفید شش ماه نبات چهار چند به لاکوخته پیخته نه انداخته است
مرد و خورد سر و نیز کوبد در پهلوی چریان دوات در کوزه لبرامین در پنج روز و در شش ماه آرد و ک
دوا دست نماید بفرجه کف دست اطیبی روز اول سه بار دویم روز شش ماه سهیم روز شش
ازین زیاد کند سه روز است انداز بسوزند در دین داره و پیله مبلد و کف دست
در شش و آرایش خوردن مفید است که صفت صیقل از جگر است خانه علی و کسیر
بتانی آنرا تسبیح خوانند پیله و نیز از درون پاکست و آنرا با قند سیاه صیقل دهد و نهاده
بسیار آری آید سه روز صیقل النفس کنند که بیج در دهان نشاندند از خوردن این
در یک روز در نمود پوست در دین در دست کولان و خردل پیله ای و کبوتر و سپر پیله ای
و قند سیاه کند و یک یک دم جده بخورد است کوفته پیخته پنج کوکند یکی از آن بخورد
پایه بسیار آید در آخر پیله جنزی بسوزی و در رازی بن کلس پیله شکست پیله
که مادر مریض همان بود تا یکسایه پیله متواتر پیله ای بعد ساعت ساعت تا تمام روز
باز پیله پیله و خوردن است باز از چهارم صفت در راز در راز یکم پیله و پیله

دو روز

روز به بخند میکند یکدیگر قریب به هفت میسراند زنی که سهارت مانند صحت است و در هر روز
باید که هفت روز به خود یا زبان خود که یکدیگر در وقت روز یا در وقت خواب خود در این
یکدیگر است هیچ و کثرت با آن فرود آید اما صانع النفس گفته است که هر چه در روز سازد و نگاه

(31)

تحتیفات هر یک در ایس مرض روز روز که میشود تا که در سه چهار ماه یا یک ساله میشود و بنابر
کند و صحت است که سه روز در اجرت است و در سبب و در وقت بانی پرست در در وقت
برای که وقت بخند نشسته او را کتب بنشیند بقدر حاجت دهند که صانع النفس است و تا
سه ماهه بر این بگوید که با یک خسته و خیار توانی سه ماهه بمانی آینه در وقت خفتن در وقت
از کتب طبیعت در در وقت او را تخفیف هم میشود شام کوزن سوخته شنبه

یکسانه باشد و در وقت بخورد و در روز دوم و پنجم و نهم و دوازدهم بخورد تا کتب شود
بدین اندازه زیاد کردن حرارت شود و صافه در کفایت کند و حرارت جفوزی در وقت
میشود خورد که سینه باشد موآن بیرون آید که او را کرده اجزین و سبب و سبب
سماه و کتب است چهار روز که در آن کند و اندازند مو موخوار و دره باشد و سه آنرا بنشیند
در دریا یکدیگر بنشیند سه روز تا آنکه شود بد را مو کرد و طایفا که سوخته است جلد از یک
یکدیگر در در وقت است نماید بخورد و شیر زقوم بنیام در آرد کند آینه در وقت و در صحت
سه ماهه در بانی سازند چون خوانند به هفت روز همین آن غذا از موند در در چهارم
تغذیه نیز در اگر مرد جوان و بوقوت باشد بنشیند چون شش هفت یا شش یک
مغز است و سبب بسیار نماید و اگر این غذا نیز را بد و ششم نیز در آن یکدیگر

سنوات نشدند و باز نصف او به باقی دهند و در تاسم روز شنبای کبوتر خوانند و بخشد
و پنج شش روز دیگر غنای آنم دهند و در آن می خوردن و بعد آن را چینه روز را با و بر غیر خود است
و خانه محفوظ که بسیار خفته باشد بنشینند چندی که از مرض صبیق فرزند بپزدند بعدین
الهی و در ایامی سرد و صبیق النفس که سبب تزلزل باشد با الواسطه طوبی نفع تمام داد
تا سقیمه که دشمن و این چیز را نباید داد که قفس نزد باغ است آفات و غیر است بپزد و بخورد
بعد از این از سایه سپید بود و در حوضه انورن کجوه طوبی به دانه صبیق از ندم مقدار
جاد کس یعنی با جره و بعد از ذره یعنی جوار و یگان صبیق و در وقت خواب و از خوردن
زیاده کند سبب قوت مرضی است قول از قرآن این معجزه که صبیق انفس و سرفه
کنند را مفید بود و در خطبه و دیگره منتقل بود از کور و مسئول زنجیر صبیق را که گفته
بجسته سفوف از ندم یکدام ما را است و در ایامی سرد که سرفه سرد را مفید
قرن از ندم سایه که مندی با دیون گوئید از ندم که گفته نصف مکررین کرده بخورد
گفته بجسته پنج یا هفت صبیق از ندم یک صبیق پنج صبیق بخورد و در ایامی که سرفه سرد
که هر می غرض باعث سرفه عالم میگردید تا بر عمر تندرستی از قوت و ضعف مکرر
موجب بدی اطفال و زردگان مکرر در اصل السوسن سفید و در مشقال سوسن سفید
گوئند یکدام این سسته دو دام زنجیر یکدیگر فایده بخوبی دو روزم بر سسته در ایامی
نیک گفته و دیگر سسته سیراب سیر کرده صبح بخورد نه چون یکیم یا آفات بخورد از ندم
جوار و در میدان مکرر و نیک سسته از ندم مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر

و در ندم مکرر

چیزی نماند بجز آنچه باقی گویند مخلوط ساخته هفت بعد بر پوسته بر پستان مخلوط نماید
دری اسکندریه زنده سید سکه مفتط طبرسی کانیوی سادی گوشته بختی است و سالی
نمکنند و پستان چند سوزن زنده جیغی باره خون و لایه لایه ای بر رویه اطلال نماید و سینه نه حکم نماید

و عامی که در سینه زنده باره اطلالند مع دهر و حقتن و سوزن زدن یکبار کافی است
قسطی و تخم کبریا و یار سایداس که گاو میش آمیخته متواتر اطلالند و سینه نه حکم نماید
در آن زنده با آب که سایداس پستان مالند سه شب زنده حال گوید و یک روز کند و سینه
پوست از آن شیر کبریا و زنده سینه میراث نیمین بوشانند یکی کرده تا روشن باشد
صاف ساخته باره و شیر کرم متواتر مالند بر پستان و قسطی است سدا را سخت کرده
تیر کرم که از زنده کوبیده استان بود یا اصله نماید و زنده سینه میراث نیمین پستان
جما که از زنده مخلوط ساخته در زنده متواتر شیر کرم بر پستان و قسطی علامه سازند زنده

کراند با ششم تری و صمغ و زنده و صمغ و دیگر ارض و باوی بجهت مع موهال بر پستان
زنان سالی که کتکین اوجاع باره توی الاثر است بود که نهندی که شسته شهر است
و لعاب نیر گوید با آب میبار و زنده مالند و با شش زنده کتکین بود و سینه میراث نیمین
در دکانه کرده و در کبریا تخم کرده اگر ارض باره نفع دارد و در پستان نیز جادو است که در کتکین
تخم بنور بچای که کتکین بود و تخم تا اول سوزن یکی از سینه تخم آدویه نیمین کتکین
و آدویه نیمین یا کتکین نماند تا کتکین بلغمی زاننده دوا اگر کتکین باه استعمال نماید تخم
بچای در زنده سینه تخم و کتکین است که در استعمال آنرا سینه نه حکم نماید

بسیار بیخام گویند دست چهار قلعه کنند و در هر قلعه از روغن زرد کوه فرور بریزند
در هر یک از آنها درختی و بادا کثیر تخمورند تا این که ازین دهه شود سیر بیخام گویند
بادا نرد شبیره کس که در این چهار دام روغن است دام قند سیاه و

فد کسدم جیر شامه اول شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
نوشند که در هر قلعه در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
نوشند که در هر قلعه در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور

آید و بادا کس که در هر قلعه در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
ببند و این سه پنج درخت است که در هر قلعه در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
سیاه بریان کرده ایلیه است تا نیمه دروسا و کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
تربل بعضی را تا نیمه یک فرزند بلکه یک ماه و اگر متواتر تر تو از یک روز یا

میان داده خوردن هر روز چهار بار یکم با درج از این کلمه درین النفس مفید است
و این سه درخت خیزند پس از طعام یک است بخوبی بگذرد و عقابان خبر دیک
خوردن مگر قدر آن کلاب و از ترش و بادا در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور

بریک یکبار و با برنگ نیم بادا کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
کوتوبه یک سیر بخار یعنی بی نیمدم آید شش سیر چهار روز و در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
آب است و ختم ترا اندر حقه که در آن کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور
آن ماه در هر روز و در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور

و در هر روز در هر شبیره کس که در این چهار قلعه است و بالایی آن این حرور

ناختوانیم سپرد است مایل به سبیل کلان نیم سپرد حرکت این که
 کبیت است پاؤ پست سبیل و این را اندکی گویند و در طرفی چپ کرده
 که از وقت تراوید بدارند و در سبب آب مشربین بران اندرند و این
 و بران سرلوش نیاده کمی بپزند و در چهار سر کین چنانچه در آیات سه بپزند
 و این که بپزند بر روی آن در صاف معده و در شیش نه صبح و شام سه روز یکدوم یا کم
 زیاد سه و شش تا تب یعنی البته کم بدل شود یعنی استعالی روح جوین را
 و یکبار و دو روز و پنج بار از نیم پاؤ و عاقره و حاد و دام نکند که شش ماه
 باشد جو کوب اندازد و این جو عرق کشند چنانچه عرف باو بان می کشند صبح و شام
 دو دام تناول نمایند کم و زیاد سه کس از ابام سپرد از دفع و بد جدا
 حکم را مفید است و برزیکه شکم کم کند زینت موهو کاؤ است مشهور است
 تا از کلان فرزند و ششوی باشد یعنی سینه ماید زینت و کفایت با مصالحه خود در
 روزه سفی سپرد که تاریک کنند تا تمام دلد و می است از این بشمار یعنی به مقدار
 شش ماه اگر آدم کلان بپزند و با یک کس تا نند سببه کند آفریند و خوردن این که در است
 سون بریت و کاز و خلد تری و با این در میرد تا تب دور شود و بوی آن بسیار
 چنانچه در است که بیخ در آن گرفته باشد از زیر رو و چو بی و پلده بود نیز از بیله
 که در است و در این سفی که تمام شکم از آن باشد جو کوب است
 از این که در است و در این سفی که تمام شکم از آن باشد جو کوب است

(۱۶)

در موی رست پند طایر بر سید یک گنای خفرو غیرت درین دفعه دست خیز
مقطع خام دارد و نشود که بشکند و شود قلیح بر جعبه سدی سالی که بدین طریقی بر وضع قطع از
سوزن کنگره که بر تقدیر است و متواتر آنرا بر کسب و دردی را دریم سخته که در انداخته تا در ویدان
تغیرت مود سوزن آنرا بر قطع کند و در روزیم قطع بکوت بداد روز سوم قطع بر ستور بوی
قطعه نیز که به مفت از دست قطع بخورده باشند از آن جتره و نشوند در وقت تریلا بداده
باز از این چند بنگند که با با یک یک میزد و با این نیز زقوم که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در میان خطی کرده غول در آن زقوم نند و کنگره که میزدند و در آن سخته با کنگره که میزدند و میزدند
شود موی آنرا زنده و از آن بر آورده و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
حکمران را سوزد و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
ناز امیلا تر کند تمام نیت و صیاب میزد و طلا نماند و بالادان برگم که میزدند و میزدند
نیز نضید است و سوزد و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
نیز نضید است و سوزد و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
بر بیان کند بر این سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در سوزن است و میزدند و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در موی رست و سوزد و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در سوزن است و میزدند و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در سوزن است و میزدند و در آن سخته که میزدند و میزدند و میزدند و میزدند

در وقت روزن از پیش کس شفت روزن بید و بجز روزن کفد و یک نیم بار شفت
که با کس و میوه با کس باشد و با وجه نیم سیر به هم میزند و بچوشانند با شش نرم تا
روغن بماند و بر صغیر خوردند سه صد گرت بالایی آن بر کف و توره یا بکاف از
یا بکاف که در وقت کس را کهن بگذارد و جویستند بچای توره یکبار یا بکاف که در وقت
کیتو را در جات آن اندازند و بعم بمانند چنانچه سید و بچید و بکاف که در وقت شش
و در آن زمان مایه آید باشد روزی دو سه دفعه شش کس که در وقت جویستند همان
بهم استخفه شمال نماید و کهن را که از انراط در بید کس مایه آید باشد و بعم در
صغیر کس و این لاده بفتح بخت و خوردند که کونار تغذیه بخت در آن تر نماید و آب
آن شنب نبوشانند و آنقدر با کاف که کف آوردند که در جاب با کس یا بکاف
و بجز را و آب تلخ را با کاف بگذارد در بر وجهی خصوصاً با در این شخص بگذارد
ادویه کس سیر شنب و بجز کس که در نیم سیر به هم میزند و بچوشانند با شش نرم تا
کونار در در اختاب و شنب بپس آتش که در وقت بکاف که در وقت شش کس که در
نوشند بکاف که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت
و تا کس که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت
سخن بکاف که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت بکاف که در وقت
مغز کونار در در شنب و بجز کس که در نیم سیر به هم میزند و بچوشانند با شش نرم تا

37

در وقتی که با قند شکر حساب از نه و نیم خلوت چنان برتر که میزند خلوت با قند
 و در باره چنان پیدا از نه تا نه شود صیاج پوست باندی آن دو که کندی چیزی قند کند که در زیر
 پوست است بجا دور تر شیدا بگیرند پس جلاستحی که در زیر قند است بشکند و از میان
 آن بجز بماند پس آن قند و منو ظاهر بریزد که در مسوده و انفسه و در خاکستری در آن
 و زنجیر است این قند شکر بر مسوده گذارند که در کف کلیدام در صیغیر او که از شکر
 جود و منو چون خام شیر در کف خود بر آورده بقدر یک پونج بر او مان و در سینه
 و در چند روز دوری که در دستها آرد و باه افزاید بگیرند یک طوس سشتری بخند و هموز
 او قلعی اول قلعی را که کرده زنبوس بیچند در لب زنده و از زون جود پوست
 از زنده در وقت سبوس موازتم دو نیم سشتری با سوز کرده بکند بر آن قوس سشدر
 مانا با از سینه نام پوست سوس منو و بالایی این طوس باشد پس دین حکم کند
 چنانچه مقرر است و بیخود یک که با جگر شتی بسوزند و تمام شب در آن تمام دارند
 صیاج و از نه و نعلی و نعلی بر دوخته شد استندنا همگی استندنا یا یارده نقل
 صلابه کرده دارند خورد این سشدر که قوه توان افزود که مضم که طعام
 و قلعی که با یکدیگر و زعفران و در آن نقل و از در کجند و صیغیر و قلعی
 بر کف
 سبب و جابجاست نیم با و کلا سبب با و روغن با و سبب
 کرده تا صیغیر با سوز که کرا کند پس با کف ز سبب همچون
 بود است
 زده بگیرند تا با کرا کند

که برین سینه که در آب اندازند هر آب بر آید بستانند در صورت اگر کلبه و بر سر
ببینیم با در آب اندازند زیر آنکه اگر کلبه با در آب بخلد انداخت یکبار از آن بدست خواهد آمد
وقت خواب موازنه یعنی شب بخورند آب قلیل در این شب که در زرات باشد
بر سینه استخوانها هم آرد بر میت خواهد شد سینه بگردم در میان دوام آب سینه
تا مدت نبوت اند بر روزهای مقدار در این مرض بودگان آب یا در سینه
استعداد و اگر اندک در کند این وقت اول وقت عدد سینه همچون منزل در
مفت قطعه سفال آب را سینه خواهد کند و یا جگر سینه که دو انرا بر آید مانند
مخس مانده بپزند تا بخت شود یک لوزان بر نه برسد که در سینه آرد و کلبه را که
بپزند در روغن سینه سینه سادی گرفته بختی یکی بر زنده اگر آب سینه
ششها و بتر باشد در آب زنده و کلبه نقل کرد و سینه سینه سینه
شکله نیز کلبه سادی گرفته بخت سینه سینه سینه سینه سینه سینه
پدید در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
انار دانه کاسه سینه سینه در آب جو کاسه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
کوته بآرد سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

که اندک است که از امتداد یاقه بیشتر دور کند و اگر شکم برانند طعام هم کمتر خورد
بسیار سنگین و سوزان و زهر بریان و کباب در دم پدید می آید و سفوف از زهر
بسیار بخورد و رنگ صورت زرد و کباب در کتبی چینه یا پدید آید یا برود از او کند
و به است که این دو با هم چند دانه منقده دانه بر آورده است که در او درون است
تغذیه تمام دارد و اینهاست سوزان است و منزه اکثر است سحاب یکدم کل زهر عدد
سبک که جابجاست خوشین سحاب در سینه و کتبی که آنرا با دانه خنک گویند
درد در تر کند و در سوم بر آورده در یا چه صفت دوست هم مرتبه صفت خنک تر است
خاندان در وقت خشک است در سینه سحاب که در او زهر ناریک یا چوب هم است
و طعم آن به آن است که در آن حل کنند تا که همه طعمها در آن آید نیز و معده صحت هم بد است
بسیار در وقت که سینه در او کوبیده شود است قدر کباب آید نیز بود از طعام
که در زهر نیز از با در زهر بر نیز منقده طعام کند و اشتها بسیار دارد و کباب در سینه
نویز و در تمام است خنک است به سینه است که اشتها بسیار دارد و خنک است
بدایه بلایا آید کباب بر کباب که در سینه است خنک است کباب در وقت
صاحت مقدار کتبی که یا کم زیاده کباب گرم وقت خواب بخورد

دست در وقت که از سوزان در بدن افتند آنرا سوزان
وقت در عروق و خاکی در دم است و کباب سینه سبک
زهر در وقت که در سینه است

که شسته آرد و معده و اسهال آفته بود در سبب معده و معوی از نور مندر و قبح نکند
انار و انبه پاپونیزه بجز این است سپید بر یکدیگر دوام بخیزد نسبت دیره سیاه و تر یکدیگر خوب است
میله زرد و بلبل و یکدیگر نمک کوه و نمک زرد و نمک کوه را گویند و بیشتر تا با یکدیگر سیاه نماید بخت زعفران
پتورا یا کمان یاوه بالایی طوام با چند آن بخیزد از قهقهه طوطی است از باره سفت بر نه
و از نه شیر شکر است که در شسته آرد پوست بلبله زرد شسته در نمک کوه و در شکر
سودوم غنچه در چهار درم کوفته بخیزد که در شکر یکدم تاب زرد خوردند اما که شسته اند
ساق کله جوشن از بجز این تخم قهقهه در زرد و قهقهه زرد و قهقهه زرد و قهقهه زرد و قهقهه زرد
کوفته بخیزد دو چند آن در شکر است اینجمله بر صبح بهار یک است تا قول غایبه در دفع ریح
میکنند و بیشتر از نور در شکر که صفت شسته انفع الا شسته بکرت در شیر چکان کرد
در شکر کوه جوشن و کوه یک و دو درم نمک کوه و در شکر کوه یک و دو درم نمک کوه
پوست بلبله چهار درم او دو کوفته بخیزد شیر و ابراک سحقی کند چون شکر شسته
باب چون سحقی شسته بینما زرد و کوه زیاد برین مسدود کنند بهتر است بسیار شسته
بند بجز در شکر و میوه کوه کوه شسته و کوه شسته و کوه شسته و کوه شسته
و کوه شسته و کوه شسته اندازند گرم کرده در آب سرد فاسد دارک را بنوشند
در کوه شسته در شکر کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم
در کوه شسته در شکر کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم
زرد کوه شسته در شکر کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم کوه یک و دو درم

(34)

بمقدار بدین مقدار کاسین یکدم سبباً بنوشند و هر مسکه و دهم هر مسکه
آبغریه بخورند یکبار در روز شکر در دست و در کف با شش سیاه بجای تنباکو در حقه
یا آتکند و اگر گوچند همچنان بکشند همان عمل کنند و چون جوکس در دست
دختر بسیارند در این دور که فقط بجانند در مسوس کله و مسوس در کف
تنباکو کشند و فلفل و دانه بامغ کوزه میوزند و در دست کشند و در سر لقی که بین
منه بود در ایکیا یک بود و نیز نت بد حید که در انداخته انقدر در شود اگر عقیق
نماقل طعام مقصد بود یکد نیمه در بر این وقت که در دم در حقیقت
فوق مجربست و کستر بر طاروس و کستر تات کینه بود و آینه
نوشانند فوق بالسته نهایت وزن اینها چهار شمش و یک نوبت
کم از زیاده و اگر در وسط آوردن میوطلک مفید است و حنظل و بوی
و در آن نیز از نرد سماجی نمند قدر از آن نکور است و از نرد کنب
نیست و در جایی بسیار و صاف نمند و در کل تا بجا کس و در
بار یک یا ختم با آن در دست و در حقیقت چنانند فوق نماید خاصه که تسویه
در دست و در سر فلک سبباً بپاید و در مسوس و در مسوس پاد و در
در کوزه بر این عیب با مسوی را تا نند و در دست و در دست
بر وزن کاید و در دست و در دست و در دست و در دست
با کوزه او و در دست و در دست و در دست و در دست

عنا

اوراق استخوانی ملک بر جبهه چهره نشاندند که بکله مقدم در نشیمن نگاه داشتند جنبه
 پوست لایه در دور عقده در درون زرد بریان کند که در من مشهور است شود که بسوزد و در
 خام از بر بر آن جویند و گویند هر دور با دیگر غنیمت هم سه سا کرده باشند خالص چه بود
 بنده و تا به روز وقت جهت بکار برده باد که در شکم در بزرگ بر جا که باشد
 بر زنت سازد تقصیر با گوشت را معقوبی هم است در کار از کجی نادوب

نفع شکم و بواسیر و سینه آنرا نفع سازد و چنانکه به بینی که چو چو آنند که فسیل بیخته بود و خوف
 چو سازد و بداند و آنکه گرفته بچینه بکشد است هیچ باب بخورد و باز است چو کراخی
 که نشسته در مویخ خواند دینی و آن در میان با صده است چو کراخی و در صبح بخورد باشد
 در خام از نشسته در صبح است خورد شود و در یک روز در اجرت نماید نفع کلید

در زردی و مال آنرا در سنگین در وزن در میان است و سنگین است که در
 تیب را با زردی و بند بر باد و در سنگین حیویات و همان غیر است
 در غاید مغز بل که در وقت یکتوان بر زردی که بکوت که بسجول نیم تونه است و در
 زردی بریان کند و سوائی ایس بر آن سه بوی زردی را به امیزد خورد که صفت باشد
 تا بکوت که بینه ایسجول را امیزد بکوت بکوت یکمان بید مغز بید مغز بید مغز بید مغز
 در وقت که در کراخی است هم را در صبح که بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت

دو صم از آن که در ماه و پسته از صم بخورد
 از آنکه در صم از آنکه در ماه و پسته از صم بخورد

بخورد خسته جان کوفته پزیره شد دام شکر خید آید تیز در مع و شام یکلیک دام
 تا سه اوم بخورد اسهال بوسیر در شوره بویشت و بویخ و خون و قح شود (42)
 اسهال بوسیر در ناخیز زنگر و سما که زنگر یک سیدر چهار و بار کوفته میخیه قد شیره
 پوست درخت سما بجمعه مقدار اندک است بدین مع و یکی شام و هند آب سرد
 که اسهال بخورد و بویخ و سوزان باز دارد و امیرس در دهان کبک سبب کوفته پوست
 سحر تخم آب برک و و تانک موجود است کله رانده مغز زنبق بر کله رانک کوفته بجمعه
 سفوف سبز اندک دام و کم نیاید سونف و نمیه میسر کوفته بجمعه یکبار در خون بجمه دور
 و تر با مفید بود که بویختن و خون بنجم دور و دفع که بر ادرت بود مفید است بملیک
 سیاه از درون جرب در آورند آنچه بر بیان غرض بگویم که زنجیر است که اسهال
 بود در حال باز دارد و بگویم که با بنده خون حرف ما بگویم یا بار زنجیر اسفام را مفید جرب
 سما که قسم اصل بر بیان کرده یکمانه شکر و دو مانه افیند خالص چهار مانه
 بر سه بسا بجمه و مقدار دفع است بدین یک کلین را اما اگر اسهال شسته طیفین بگرد
 بند در شکر است بدین در روزانه زنجیر با بنده در آب میون که بویختن و خون بنجم
 و در دفع من البرارت بود مفید است بملیک سیاه از درون جرب زده در آورند
 که بر بیان شده بود که زنجیر است اما در خاک است گرم پوسید بجمه با و در
 زده اگر بجمه و نمیه بر بیان کرده است که سوز پدید است که با بنده است
 تیغی بجمه بجمه کفای است که تا مانده که بدین یاد بجمه

بالعاب ربت خطمی با شیرینات با رشک یا حیران به هر چه من مستحب
حالش بود مجرب و اکثر است این که بخت و سعادت دور و شکم را سود
مغز پوست اندر بار بر این سازند قدر مایک بخورند این بکوت بسیارند و باب دهند
در سهل خوردن باز بسته است مجرب است برابر خویش بنم و خون البسبول تخم انب لاش
سفيد و کوبیده کوفته بنمونه کوفت نما خوردند باب و اگر خویش ندرند که کوفته شام
نیز خوردند با مقدار احتیاط است که البسبول همچنان ثابت آمیزند تا کوفته دار شود کند
کوفته کوفته را با یک تخم میورند و اگر چه یکی منع کرده اند که البسبول کوفته نماید خورد
پیش در سمبال در بنم و خون راننده الغر نفع میکند تخم ترندی را پوست دور کرده پس
بنمود تخم سقز کوفته بنمونه اندر میون سر بر این تخم بر آرد در شب و صبح سازند چنانچه مشا
است آنچه او را بش گذارند تا خویش زنده همچنان بفرماند که بر سبب مقصود خود
شیرین است که بهیچ وجه نیست بلکه اجابت زهره ایک دورم علی و علی و میان تمامه
عده یکی بر سقز و بنمیزیم از این بجزات حکم در این چهاره سقزت یا در سقزت که
و قدر از کسک یا کرده بخورند پس از آن سقزت بهیت بجزات بخورد و اگر که
سر و غلبه بخورده باشند که در سمبال خنیه و غیره را نفع کند را ل کتبه متویب
در سقزت و در کوفته بنمونه بقدر قوت دهند که در سمبال کوفته زهره را دور
از راهم از زانه یا کتبه زهره سفید و این بر کتبه و کتبه اما در دور
شیرین کرده اند تا کوفته و صابون در کتبه متویب

غشاد کند که گویم لایند و حبیب است و چند که میگویند در سبب ورود او مفید است
 حرمانند کسی کرده بخوبت کار و کلام دهند که شیخی میفرود در کفن است
 بیست بمراتب کثیره بر لایند نور افش در جنتی و عظمی بقع کلا کوره نهی گویند
 بیست که طرف در نه سبب است که باشد با عفرات آینه در دم که در یاد آن حرب
 که شیخی در سبب است انفراد در در کند در دنیا و است بهوه که متور است و چکیدن
 نوسیدن بهر کوفه شیره او است نامزد مقادیر در دم در طرفی نهاده از آتش نظر گذارد
 و سبب است از یزید با یک شب از ابدان آمیزند خبر در سه جوی خود فرود آید و دیگر کم
 نموده اند از ریش و بادوی بر نیزه جو است که سبب است در حیران و شیخی
 دور کند با دیان کوه از جلیب سبب است با یکدیگر و غیره که در بیان کند و کوفه بیخفته
 بهارند عقد اردوی کم باز بار بر روز از آن بر آید و قدر نقد سبب است غرض
 و در سبب است در آن انداخته گویم لایند و خود جو است که عظمی با یکدیگر
 همراهی سبب است آنها بودند شیخی و شکم بند و خرمه سبب است
 یکدیگر یاد و در دم بر صحنه اند از قدر عظمی نیزند بهر سبب است سبب است
 سخت قوی است وضع کرد و بادوی آن بر چرخ یا بخته با جزوات یاد و یاد کند
 شیخی خرمه که سبب است در کوهی به شکم است از آن که در طرف نشاند و عظمی
 و کم کند خود نموده گفته گذارند و بعد سبب است و نشدن بهر آید در سبب است
 با سبب است بر روزند تا یکدیگر وضع کرد و سبب است در طرف سبب است

بارگی نشیما جمله باد سقید بر صفت آید در بند غذا اجوات خشک و غلات را در کوه
که سنگبری دایم رود و فیه کند سنگ لهری در پیون بخته در سب که جو تری گویند
پر و بسیار میاید و در سه تا شش آدم کلان و بند نور خستین از در ماه شمع نماید
بختن سنگبری آنست که بیون دو یار چکنند در آخر کنند و سنگبری در بیون از این
تا بخته شود از کثیره القله در طریقه روز بقایه میباشند از یک بیون از این تا کوه تمام
حد شمس سنگبری دو دام اجوات چکه یک سنگبری را در آتش منسج در جو تری
بریت و کبیر پس بار یک میاید در سه جو تری بار یک میاید از این بجا شمس بر بیون فیه که
تابک جو بود و در خوردن آن چند نوع نان مرغن تناول نماید سنگبری در وقت ساله در
سنگبری را در آرد در سه شست گرفته آتش در هند بخته تمام شود پس در
کلاب و فایه بریت و کبیر در بر آن نماند آتش نهند و بجلد سرد فایه در سه
از این سبب میاید و در سه با زین در دو هند غذا کند و در من و خشک سازند سنگبری در
جو تری در سنگبری زرد در شست بقده که شمس در آتش سبب کند و در کلاب در
تمامید بریت و کبیر را در سه بار کند بخته سبب سده بار یک میاید بچند جو تری آید در بند
در سه شمس خوردن تا سه روز یا هفت روز بعد از خوردن آن گری در سده بود آید و
اگر از شیخ باشد که بچند روز در من تناول نماید فکر با فیه کفایت که در من را در
کبیر در آرد بچند روز خوردن از این جهت زیرا که هفت سنگبری در کوه
در این است از این در حال کبیر و خود و در این کجاست از بعد هفت

بخته

و بدین معنی اطفال غیره وضع نمود بی بچینه قوی با اولاد قوی دور از مزاج است اگر و
با دین برکت هم مالکی بگردد و بینه ساف نماید و سق در این چهار اینون در است
نوشته در اینون زیاده آمیزند اگر در اینون سق درین ادویه کشته کند
سنگینه در معنی و بچینه از بزم که باشد این ارقی و وضع نماید ریاضاتی و در می سپرد
است بگردد کوفته پیچیده بردارد پس با این میون ترش و آن دو پاره کند و آن را در
معدده ریاضاتی در این سبک کار در چنانچه موصوفت و میون مذکور در این کار در این سبک
پس از این که در وقت سحر بگذرد در سه روز بتدریج و میون در جزی است
مجموعه کاسینه ایسوی ان میون است تم انبیه مفرجه جامن ملک سول مایه کوه گونا
سوره هار و در سوانی ایسبول به را گوید و بینه و بچینه آمیزه کف درت ندر آب
سرد در وقت که بچینه در سه سال را فی الفهرته که سرد در این است که کافور در این
در نوزدهم حب زنده بدین در که زیاده از نوزدهم قوی آرد و در این در این طبیب
عبادت از نوزدهم حب و صبر جو میانه را گوید و یک از نوزدهم حب کوه کوهی بچینه
که بچینه از نوزدهم حب میانه در این است سبب بود و زیاده از نوزدهم حب
هلاک تفصیل نمانده است در این که سنگینه در امیب رو خون و سینه آهن و بچینه
در قسم سه سال را مفید است شکوفه اینون در نوزدهم حب و جاذبه در این است که
مندی بر سببی گوید بان بلیب نوزدهم حب جامن کل طایفه در این بر این معنی
ان را در نوزدهم حب است که گوید بر این بچینه کوه زیره سفید هر سه در این

(45)

درختی در شیر و یک تنول که معالجه آن گفته باشند آینه که در آن کوزه تا یک فنون مقدار نخل
 آب بنده در جیب حایت کوی را یکجای باریاده بابت برنج سالی و دهند و بعضی اطفال
 تا در و دره شکر را بیک طرفت بر چند کوزه در دست برست و در این بعضی قرص سنگین
 در خیره خون و بنوعی صفت را سود دهد همچنان بنیر شکر بر کوزه است و ال سنگین است
 اندکی خورد و یک چهارم کلاب در تمام سینه را در کلاب میدان که اگر کوزه در کوزه
 بعد از آن بند و در قرص پوزن یکجا شده و در دست است صبح و شام یکتصص بکلاب
 و هند که اسهال و خون و بنوعی در کوزه زیره سفید کوفته پیوسته با شکر سفید
 بدین و زیره سفید سوخته با جوات بهین ماکنت است جهت دفع سنگین اطلاق
 گفته بخیر دم که کوزه یکدم سه با که نیمه دم مفضل در روز فصل کرد و زنجیر است و یک
 سه و دم کوفته پیوسته بر روز قدر مناسب شده پیوسته بخورد سنگین است و بعضی در کوزه
 برای پیوسته سنگین که در فرس با شکر است اندک پیوسته مویز کباب و در کوزه
 از یک صفت سنگین بند شکر که در کوزه است سه و دم مفضل است جهت دفع سنگین که در
 از آن چهار نیمه کوزه است بدانست است باید در پاره بر و بعد از آن چهار کوزه باشد
 که است چهار نیمه است او در کوزه پیوسته مویز نیمه چهار نیمه است جهت دفع سنگین
 غده بخورد ال جهت دفع سنگین که در کوزه در روز دفع ظاهر شود و در هفته فرصت تمام و در
 پیوسته مویز و مویز او بی همه در مفضل است و در بعضی صنویف و مویز و در کوزه
 در کوزه که در این دو بعد مفضل تا در این میانه با کوزه دست و در کوزه مویز

و یکوهند آنها را در یک سبک است و قند و شکر را در یک سبک کرده باید گرفت که مقدار آن
 موافق است با آن خسته که در آن سبک است این خون نیم است چه هم گرفته شده است
 برود و یکوهند است که در سبک است و در کند معده را قوت در سبک است و یکوهند
 با در یک خسته است و از اینرا خوردند از حد مجاز است که جهت سبک است
 در چیز مفصل و صفت و رافع است اینها را با یک کرده بر دهن وقت به دوام
 جرب نماید و قلیا در سبک است سبز که آنرا در آب بوزن یکوهند بپزند و قلیا است
 از این با هم مخلوط کرده قدر از این در یک سبک است و در سبک با آن در سبک است
 برت و در سبک است و در دوزخ است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 صفت است که در سبک است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 که در سبک است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 عدد الحاح است بر آب در سبک است و در سبک است و در سبک است
 اینها را در سبک است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 از یکوهند است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 گرفته پیچیده است با سبک است و در سبک است و در سبک است
 را در سبک است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 فیهن که در سبک است و در سبک است و در سبک است و در سبک است
 و با یکوهند است و در سبک است و در سبک است و در سبک است

گرم کند و پنبه بدان تر کند و بر شکم نهند در فرزند شود دلیل آرد که او در پندار آید
او که گویند بکسیر پهل کفش او شکست طعام یکیند و اکثره یکدم چه خبر کرده باشد دندان
سندیدگی از این را تا نهند چون باوی آن بچند شود فرود آید از غایت شکم بر شکم نهند
دندان دو نیم را تا بر بند تا چون نان اول سرد شود جدا کرده نان دو نیمی نهند
پیمیان چند تر بکنند آرد فرو نهند شیره برک از پیمان قدر روغن کتان
و بر شکم نهند گرم کرده فی الجور زایل شود و با مراد الله شفا و اما اگر خدعوا الله نماند
در دریم باشد او در بیج پهل نهند در بیج پهل یعنی از زرد خفته خاکستر
یک کف دست نهند با او شکم و سواد فرود شود حکم کوشن الیسون از پاره
تا خواه مساوی گرفته پنجید تا نهند فرود آید و اما در دفع نفخ شود و اگر کوشن
دیگر یا خندان باج نماند پاره در دفع نفخ کوشن یا کوشن یا کوشن یا کوشن
بج گفته را او از زرد سیاه ایسون با دایان بر یک یک استعمال میسر است
نکند و بالائی آن نیم کسیر استر به مال و دونه باشد بیست عدد و دونه
نماند طایر پیر تمام و تنجید آن از واد خام زود انجام میسر است یعنی الله
تیم یعنی منبسط شکم یعنی سوئری یک کف دست و دانه زیاد و حسب
بلند و جوش داده صاف کرده روغن کافور و دونه کافور را هم کرده بر آن
انواعه نهند چون که کسیر یک در دونه بود زایل ساد و جوش

و تا کار از سر بدایت با قوی توجه نمایند که در حفظ و ادویه سیمه نوزاد درین فنند
 مصلحت است از مایه گرد و غندال غرض است حضور و در سخت طبعان بلید الذین کالهم
 و در این تقریر گفته بر نقل کنیز که از سه سالگی در بزرگی جمله مساوی و پیچیده به فرجه ای کوچک
 سیاحت با سوره کرده بخاریند از آن سوره کردن نیست (اصلاً) بیشتر گذشته بگریز و سیاحت
 و مقدار فله خربتی یکی است و با لای وی از سینه در نوزادند به فحاشات و غیره قریب مطرب
 حشر که است تمام فایده این بود که چنانچه در سینه قلی نوزاد چنانچه در سینه بزرگ است
 حشر که است سینه بزرگ سینه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 در این کار که در دانه بود و در سینه بزرگ و در سینه بزرگ و در سینه بزرگ و در سینه بزرگ
 در در این نوعی است که در سینه سینه در در سینه سینه در در سینه سینه در در سینه سینه
 بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
 وقت که در سینه است و در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه
 معقول است مقدار یک کف دست و با بزرگ و در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه
 موقوفه است جنات و بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
 یکدیگر و زوایه کند تا بعد از یک کف دست بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
 نماید بعضی از قبض و در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه
 معتدله کند و بیشتر از طعام ده دانه دیگر تنگ که خوردن طبع نرم کند و سینه
 نیز بیشتر از سینه از طعام خوردن طبع نرم که در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه یا در سینه

سیاب را با آب برکت کون یا آب برکتی کند و در آنجا بماند پس آن آب
که باقی است بمال آرد در مندی مسکه چهار گویند سنایا بچندرم اینسون مغز بادام فندک
و دوام کوفته بخینه نیم آغشته سه خوراک از نو مسکه چهار وقت تناول نمایند
در مسکن بخینه نیم آغشته از مسکه باز بگردان و با یک است هر روز در این بگیرند و یکی در روز
در سه وقت در آن نیز سه مراتب و مانند آن نمند سه چهار وقت بفرانگت بر آید در آن وقت
در سه ساعت با کوفته در سه منقل در کلاب قوه جوت نمند و نمیشد مسکه صبح و شام
بسیار است بکنند نمکند قدر کمینقال بظفران نیز میتوان داد و اگر کلاب باشد و در کلاب باشد
که مصلحت اوست **در کلاب** که یک چهارم بر دو را گویند و آب بچون کبرل کند تا که آب
سخت و بچون نمک بر مقدار خود نمکند یک لوانه دهند و باید که سبزی با کوفته در روز
بجا آورد و سیاب بر دو را سه بار بگردان و در این سه روز که از آن نمکند
سوزد و در آن گشایش و دوام نبات و بادام یک چهارم بوی بازران و بادامیان از رو یک یک
جمله قوه نیم شام چوبز با یک است جمله بودی بگویند تا که آب شود پس نمک تهوتم با یک است
در آن آمیزند و سبب نمکند و چوبز با یک است میان بمانند در نه بمانند و در نه بمانند
بر سببیت وی بمانند و وقت حاجت بمانند در مستعدانند و در کلاب نیم از آن
نمک نماید و نمک را نمکند **در درانی مشهور است** و دوام بر مسکه نیمه تباری
و نمک کوفته بخینه نیم آغشته نیمام یا یک زاده حسنه نیم آغشته تا که کوفته
سخت شود و در آن سببیت و در آن سببیت و در آن سببیت و در آن سببیت

و خشک است شمره که یک بطریق اصلاح این ادویه که از اسوده گویند و بدون آن بکار نیاید
اصلاح مختلف را در شیر لیمون و شیر گاو یا گوزن بپزد و خشک است زردی را در شیر لیمون نماید
اصلاح بجا گویند که این کار همیشه که آب گزده باشند در دیکر که بجا گویند و در هر طبع انداخته
میان و یک معلق آنرا تا یکبار با آنش کند و همچنین هم سکنه بود معطر ساخته و ستری
مستحبه و در کرده و بجا آورند اصلاح مسجات سجات در سوزنوزار انداخته که اگر کند باز سوزن
پیرودن اندازند و سجات بجا آورند در سجات در باره معتقد همیشه در سجات
در سوزنوزار هم مقام اینست و احفظ آنست که خشک است بجا کند که این میگویند
کند اصلاح کبریت که در کربن کرده و کفچه بنده و قدر روشن ندانند اخته با آنش هم کند که
کند در سجات آب گرم شود و نگاهدارد در سجات گاو و از آنجا سجات بپزند که یکجا نند
و در آنجا که نند زنده در سجات و در سجات که سوزنوزار انداخته که سوزنوزار
بعضای سوزنوزار در سجات در سجات میبندند که در سجات در سجات در سجات
بیشتر اندازند تا سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات
تا سجات در سجات در سجات که اول در سجات در سجات در سجات در سجات
بسیار خوردند که با سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات
لازم که اصلاح است که طغیان و معیفان را سوزنوزار سجات در سجات در سجات
و در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات
بزرگ است استعمال نماید در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات در سجات

حاجت آب گرم نماندند و قدری سرخ برآید از آن میزند تو مشدود و دانند تلی شود و این
که بگویند غنایان باز دارد و سوز زینت و آتش کند و کبریا تو هم شود و از آن که کند با طهارت
و با فروزیند و تو بوی باز دارد و درین وقت که کرم را خورد و بشد بار یک
سپاسند و مقدار ستر حب زنده و یکی میهند و اگر کفایت نکند یکبار دیگر در حق موقوف
باز دارد و درین بر طاروس بسوزند و خاک ستر در این استند ازین روید و بعد کرم سوزند که
عبارت است از فرم تو در مشو ایضا است خصایص تو هم که بر دران که روز است در
خاک ستر کرم شود پس مید بپوشند چون این دفع شود زیند و بوی حایر در
آتش نماید طاروس در سوزن است موقوف که بعد از شربت شراب بپاید از باز دارد
و در کل میند که کرم است در خاک ستر کرم کند و در آب سیر و غایب از این است و سوزند
بپوشند و درین وقت که زردی سیر و زنده بسوزند و خاک ستر در این استند
و در این که خاک ستر زنده است در آن خالص شود پس این است که آرد و نوشند
و درین و ایلی که آن است از سوزند استند و سوزند و خاک ستر در این استند
نوشند که باز دارد و آنه ای خود و تو نماند کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
بر بیان حیدر علی از جمله سوز و کوفته بخت بداند اندک از این است که آنچه نوشند همیشه
تو از خط طه که باشد باز آید زنده بپوشند بی زینتها در حیدر از کار و حدیثها
و درین از آن بر کرم سوزند و تو هم که در این استند و درین حیدر زنده و آب
سپاسند که نشاندند حیدر صفت کما در این استند و در این استند و در این استند

باز دارد

پودسیه در جرح مقعد جوهرت میان خضرو غیر متصل کھنجر باره دماغ و بند چنانچه مستحق
است و بعد از دماغ نه بابت کرده و در کجا بند که خود کجود و حرکت با این شد و اعانت که این
دماغ بود سپید یا بنفش کھنجر با سبز یا بنفشه دماغی که بجز پودسیه را سمودید و خضرو بند کند
استخوان زراع کسوزند و دماغ به پودسیه بند دماغی که خضرو میا پودسیه دور کند
بغیر سنا یکا بابت همین سینه دور پودسیه بند دماغی شوره نرم گرم کرده روانی
پودسیه میخورد و مانند ساعت مقعد را از شش لایم بارند و چند روز در دماغت نشسته ماندند
به پودسیه منضم از سنا میخوردند و از آن است که در باالات تقاضا کند غذای
کوبنی نصف خون را بر سینه میخوردند و میخوانند و قد که با فمه را خضرو بند بر سنا پودسیه
تداول نمایند پودسیه چهارده روز در دماغ پودسیه از روز یکم کور نشود و قلمی در پنج
و شش روز است که کور است بر یک چهارم کوفته پیچیده در رس پینه در حنجره بنامه یک
ناشت خوردند پس که خضرو بند کند پودسیه شش روز است بر کجا داد کسیرند و یکجوشند
و آن جوش را کور کسیرند و بدان آب است نمایند و پیکهای معصومه باز زنده جانچه
سازند نه باخش که تناول کند قدر مناسب است بود خون مغز میخوردند
حیث پودسیه را دومی جوهرت بدیده زنده موزج از بر کمال نام آنکه سطح مندی یعنی
جناح است که در یک نیم که را کوفته پیچیده سنا که از یاده بقدر قوت است
پودسیه جوهرت این تخم کشتن بابت تازه سنا یک کف دست بخلق زور در دماغی
آن زمان که در یک سنا خوردند غذای دماغ مقشر در پنج خاصه کسیرند و یک سنا

بنام که بلب کرده بر زمین دوست اور تا تو او شن کند بوجه بنه کینه و زخم بچین نمند و
اولی که کینه صاف کنه بلا نیته بعباب و غیره کرده بکنند دوست نام و باغ و اسباب که از
بوجه غیره خواهد فراموشی به تبار حبیبی تذکره برینند و این را در اول وقت فرودم روز
چهارشنبه نام و پنج بعد از ظهر در اول صبح و در اول صبح و در اول صبح و در اول صبح
نشانی است ازین بر کرده و در کینه تمام با برین از نای و شکر و یاد بخوان و مانند آن است
در این مال اگر در اول صبح باشد سببش مانی او که چیزها منع خوانده بود در این روز
چیز غیره در سینه در دست من آواز سیات شان کل بچکه که دعای نهی به استوار با یک
کونند و قدرت به هم رسیده اند و غن و شکر که بیدار بمان بمان تو در اول بجه خود
در این روز جوید و باوی سوزان بچکه کینوس کالید زری کینوس نام و در اول صبح اولی
دو روز است که کونند بجه هر سه یکی کرده در وقت بکنده یاد او هر که کند بجه در کنار
خساک است و نه یکی بنام فرزند همراه قدر است بکنده بخورده باشد بکنده در این
بواسیر جوید و باوی جوید است این قیاس است قیاس است قیاس است
این است و اگر بکنده نوشته در است شسته تر شسته با شسته بکنده است
وضع کرد بکنده یاد بکنده نام در این خود با شسته منت شسته قوت مفت
در مفت باشد جوید و مقبول است نیم شسته هم جلا با شسته یکی کرده در کلفه افتاد
بکنده چون بکنده بکنده و ازده باشد از آن جیها بعد شام بخورده باشد و در
دسته روز مرض بکنده بکنده بود و رای یاه است بکنده است

بر این در آورده ساقها آنگونه که یکدیگر را هم آفریزند خرد کنند و یا آب انجبین در آب سارند
حالت چندی در آنی که تقویت سنگین است که در حضرت یعنی سه روز در میان آ
تنگی سخت در چهار جای آن نوشته اند چیزی که حاله مانده صاف نموده و یک
دو در دم زدن کار و تحریک نماید و این که حرکت اول در اولدم و در عین الاثر است
مکتوبه که آنکه زرد چوب بگوید او دیگر کوفته پیچیده بشود خورد و در مزاج گرم باشد و این
کند و خاک بعضی تا صفت روز یا زیاد خوردند در مزاج گرمی باشد که جای آن
شکر آفریند و صفت آنست که مکتوبه زرد چوب بسیار است اول باید که سه چهار ماه
تجدد چوب و جانقدر آنکه با شکر تزیین نماید و در مزاج یافته میفرمایند و در آن
سنگ کرده و نشانه بر آنست که روز یا زیاد خوردند و سنگین است نیم یک یک یک
قد آنکه از زرد صاف نماید و صفت آنکه در مزاج سرد یا آنکه نوشته اند در مزاج سرد
کوبه را از انقور نقد و در طرف وسیع مین که تازه همی کرده باشند بر آتش بنفشه و در
بدر شد در آن اندازند و با چوب یافته چوب را هم تکرار کرده در آن بنفشه خردیم شود و در
آنست که تمام سنگین است بنفشه تا که گرم یا چوب یک میسازند و در میان این خرد است و در
آرد بکار و در میان صفت و دفعه که در در طرف بنفشه و در مزاج سرد کرده اند
بسیار نموده و محکم کردی که در آنند و صفت آنست که در مزاج سرد و در مزاج سرد
نویسد در این نقد یک یک که در اولدم و یک یک که در اولدم و در مزاج سرد و در مزاج سرد
غذای گرم بر مزاج سرد صفت و در مزاج سرد و در مزاج سرد و در مزاج سرد

دانه از اسوس تخم خیارین تخم کاسنی و بادا کوکب و دیونجی کاسنی که است در
 کتو که گفته بختی را و بدست کزیر آینه تکی دارند و در دم در اسوس و در دراز
 ترش و غیره ای کرم بریزند و کل بلس که بندی کسوی کوکب در آب جو بنامند
 و بخار آن بمانند رسد و آب آنرا از آنجا که بریزند سنگها را میوز
 در سنگ جوی بول بگردند بسیار درواشته یا کم زبانه در سوراخ ذکر بریزند و زعفران
 در کزانیس مجرب است سبب و درین میوز او و حقه که تخم بیرون آورده
 منوره قلم در آن بر سازند و ککریک است بنامند پس بیون در او را حقه را جو
 فرود آرند و سر در ده بریزند و حقه این را تقدیر اول است بدین شکل
 یعنی که در حقه بر آب بنامند اول است که در اسوس خوردند سنگها را که
 در من جید و کبر سه دانه و آب کم آینه بنویسند بلیک اول کبیر حقه بنامند
 منور در وقت دانه که بیدار در اسوس در حقه بنویسند یا کم زیاد که بیدار
 و در حقه آینه بر نه چوب دروغ بالای آن نوشته اند صغیر به سه دانه انگر در حقه
 در او گفته در نیم کاسه آب جو بنامند حقه شش میوه در آن آب بنامند
 و من جانند و عاقبت فرود در دست بر سر که است تا مزاج نه متعاقب
 با دانه اگر ابل لبه ابو یحیی صفت آنرا کایم هر سه توله منوره یعنی
 در دست کار و خور امید در نوبت با صغیر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 بنامند و در این حقه کایم کایم منوره کتبی در اول بر یک نیم کاسه

با هم مستحق کرده و آب نموده ناشتا نوشند که در حبس بران عجیب است
درین سلسله سول تل لیمان نالوازه ماوریا بنده در قندسیاه آمین زو غلو دپاشند
مقدار نیم دوام و یک مرتبه چهار ماهه بار یکساعت خورند در سبدان بران که بریب
صفت کوه و جبران بر در و درید برک و خفت کسره نرم که کندیل کوبند
چند عدد کوبند تا تک صبح خورند و در دوش روز دفع کنند و نبات ناک
کثیر فلفل در آن بر سره سفید نقل بار یک ساعه با لعد بخورند و کبر پرت
سینه مالکان در روغن شوره بریان کنند و با نیکو کام هر روز بخورند
دندان در آن که کهنه برین است و نیز زمان و در آن روز
و نوع فلفل در آن روز و ای سیلان می دنوا که بر میسوزن گشام
می کوبند و سفیدی آن دور کند و زردی آن نهاده و در آن ساید شک و حفران
و فلفل بسیار که بر یک دور و فلفل کرد و بالای آن با چرخیده و او را
بجته بداند او نوزان و صبح بخورند همین تا آنکه او گرس که بر میسوزن گشام او
گند سیرا دوام بجته شکر چهار دوام خربزه ال دوام سخن کوفته بجته کوفته
برای خفت روز شام بر اینها و تناول کند صبح بگردد در آن سلاجیت افغانی
کلوی و حاد الاکی جوز نام که که در اول هر یک حال سانه و خید حواک حساط
بر سینه یک صند بلاس بر آن کوفته بجته کوفته صند با یکی تنه
شامل غایت عدا نین لی نکات بار در غایت با آستین روز کار کنند

(56)

هیچ الواع بر می رود کند درینا که نکند. و نورانی شود و در او پسندید را در طریق
 نبود از جاده بر سر کز و قفس را دو دال و چند لول عملی است در انوار کفیه و مات
 نور یعنی نور کفیه نور خورشید و کفیه که از سینه نور کفیه است و در آن نور خورشید
 از کفیه شروع به نور کفیه تا سینه در سینه است و از کفیه به سینه است
 چهار خطی نام دارد که در غایت جادو در دو عنایت سینه در کفیه و در غایت کفیه
 اینها یکی دارد از جادو که در کفیه یکی دارد و در کفیه یکی دارد و در کفیه یکی دارد
 بعد نام نور کفیه است و با او بر سر کفیه است و با او بر سر کفیه است و با او بر سر کفیه است
 چند دیگر که بر این کار کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 با یکدیگر و بیشتر است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 مع کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 چهار درم خود که در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 بیشتر که بیشتر است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 بودند و بیشتر نام است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 جلال داشت و شکست خوردیم بهال شکر امری و مقدار چهار باره یا باره به صلح
 در سینه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است
 در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است و در کفیه است

معاهد هاست اگر این را یک سال خورد سر نو جوان کوه برینورد
تست به خود در اندک دور ساز و لما میرود المزاج را ناخوش است و اگر
چگونه گفته اند در آب بکند از آن بکار و ورق و رزق بزند و در ساجنگها
کوبند که بدین طریق گفته میشود اینها اجزای کل و بلبل است که بنام
جو که عمارت و درختها را خوشامد میسازد با و مانند یک درخت است که
و شکر که درختها را نشاد دور شود و دنیا را که تا صبح تلاش نشسته
است که گویند و میگویند که اینها میخورند تا ملکها بنویسند و میسازند
همه از آن در کلبه سیاه بر آورده بر تندی و شب نماند صبحه آن کبیرا صبحه
در وقت ساقان مانده که در کتب و در سیدان می خوانند که عجیب است
موتی سر که شبیه یک زوزه که گفته بچینه یکبار بیشتر که درخت مشهور
بوده و امر نوز که گفته اند غنچه نو پس قد و در حلقه صفتها را صبح
و بعد ما صفت نوز حیرت و بعضی گفته اند در کتب و یا قوت هر در
نوز به هم نغمه و در دو او فرید حیرت می شود و در جلوه که در این
مد و کوزه و کار واقع مانند و می را غنچه است و هر چه در
بچینه که کوزه جمع میسازند و یک که میخورند است که در کتب
باشد که در کتب آمده و در کتب نوز و در کتب نوز که در کتب
بر این مانده است که در کتب نوز و در کتب نوز که در کتب

دوانده در زای نفع خورد و صحت یافت با وجود آنکه برین می کرد بر آب
سوزاک مجرب است کاه و یا بر آب تیکه ریخته و آنه بلع منووی
الورن گرفته او فند پیچیده فافور خالص بقدر یکسره تا دو سه روز
نموده و آنجا نهند هم قدر که مناسب مریض باشد از یکمانه تا چهار
ده مانه بکلی ندر و بالا آن شدت نبات نوشند در وقت روزهای چهار
پنجم باشد نبات و لذت اشتها در وقت ریشگی نهند بر پیوسته که باشد در وقت
روز اولی که گمانه ریخته در کلس روز یکمانه اگر اینک تا شصت مانه
چهارده روز برین کاه کاه نماید میماند که یکسره وقت را بگذرانند
ان در خون نبات که این نموده در وقت نبات تا شصت حیوان مجرب است
نخل آبی یکدم بچند او فند پیچیده سه چهارم در صفت مانه بود آب صفت
فرود بند و عقب در از پیچیدام نبات ترمب غلیظ ساخته نوشند تا سه روز اینک
سوزاک پیچیده و یکم تخم زرد و سوزاک پیچیده عرقه قرطاب که بود او کلب کافور پیچیده
خاله قند سیاه و یک مواز در او کوفته بخته نبات و زهر بخته نبات تا بند
و با قیصر ده روز که خوردن یکی مع دیگری نام و شسته آب نوشند تا زمان گذرم
یکم نارون زعفران که بکبت سوزاک نبات است کتاب معنی پیچیدام
یکم قوی کشته یکدم بار یک سیاه بخته نبات آنرا نهند مواز نه پیچیدام از پیچیده
دوا با درام جوارت این پیچیده صبا می خوردند از بادی و توش برینند در پی

و بر سر کوبیده بود و در این دستور این دو با سه شکر یو بیان یکسانه نبات یکسانه
 برود با یکسخت خسته تمام خاشاکین علی الصبح نوشند با لایمی شیر آب که نه می
 سه بیس کوفته نوشند و این سه در صحن بیست با کردن باید که دفع روز دوم
 تا پنجم روز غلظت نماید و اگر غلظت نماید تا هفت روز نوشند نبات خسته در صحن
 مرفه تا دو روز کند و در صحن را از کردن باشد تا دو باشد یکدیگر میتوان داد و شکر یکدم
 شکر یو بیان و یکدم نبات هفت حصه کند در روز چهارم تا هفتم با وقت که بول بر آید
 نماز و در وقت نماز از روز هفتم آن سه نوشند و در وقت احتیاطیت نیم باید با یکدیگر
 و از ترش و بادور بریزند این سه روز در صحن چوبک حرارت و تخلف نمیکند
 سوره خلد الی بی کلان سخته بر یکدیگر ام بجهت بر دورا کوفته بیخته منقش بودند و یکی
 صحن و یکی شام خوردند همراه آب سه روز در روز چهارم از زبان در یکبار بود و آن
 آنست که بر پنج ساعت بود آن دو سه حصه در آب تر سازند و بیج با آبش نوشند یکبار
 پنج روز هم آب و یکسختها نوشند بیست تا سه روز آب بیج باید داد و عدد یک
 و در شب خوردند در روز ششم و زسه بود که در این سه خورد و جلب الی شربت دید
 و در وقت بی بیض خاص یکسخت باید صدف سوخته کل از بیج بونست سنبلیله
 شربت صید خود بر بیان الی خود در یکسانه کوفته بیخته هفت کوبیدند و در وقت
 روز خوردند شاد و در وقت صبح تا کوبیدیم تا کوبیدیم زهره سیاه یک
 شربت در روز سه روز کوفته بیخته را برین که چهار روز هم هست شکر سید آرزو و بارند
 در صحن نماز خوردیم تا کوبیدیم شیر خام کوزه و وقت صحنی یکدم خوردند

همچنان تا سه روز بعد آرتی اونی کینی مردان و زنان را از سپیدن باز دارد
این سراید یعنی تخم جوادی دو دو دم رال دو دو دم شکر سفید چهار دم اوویه گفته بنفشه باک
اینفشه بنفشه گفته بر صاع یک صاع با شیریناز یک گاو و میزوره باشند در این سپیدن
نی لاندو گوید که بنفشه آرتی را از سوختن بگردست به جهت نور تخم باورک
و مقلد خند و طباخیر و یکسان به زنبات بر یک دو دو دم گفته بنفشه دو دو گوشت میزونه مقدار
نیدام رطبت فایده حرارت در آن که وقت بول خون نشاسیدن در جوی الاثر است
اند زرد جوهر است و یک گوی گفته بنفشه در این آفتاب خورد انجیر یک خورد است پنبه
بنفشه روز یازده ماهه در حرارت در این بول گوگرد و برت و زهرت سبیل
گوگرد و سبیل بول برکت بر یک گفته بنفشه مود خراشیدن در سینه یک گفت باک شیر
میزوره باشند و از ترش بر میزند در باک مقصود مع فواید زواید که گفته شد
در گوگرد که یک گوی بول در سینه خراشیده و بهمندان است که گفته بود در یک
باک خورد میزور که در سبیل است در سه روز دفع شود و در یک روز بکند
تخم خراشیده شده یکسان به یکدیگر آلوده ساز و بکند باک به جهت انقباض حیرت
از ویه بولکوت ساخته در سه یا کات بکوشند خرد نیم باو که ز یاد، ماند ضایع ساخته
در سه یا کات ساخته نباشند سه روز حرارت برین در باور خاند

باز روز دویس در پرز خند و نامکیر و میزوره قلی اینه اورد
گوگرد نیمه نیدام بولن گفته ترش که او از سوزان خورد شفا یابد در این
زرد جوهر باک یک گوی بنفشه میزورند روز هوزده نیمه تو که بنفشه

از آن وقت که شکر سفید آید و آب بنموده باشند در ده ماه در شود و خیرست
 و مقدار سه شانه یا نیم گال در وقت و سن در مجرب است شکر سفید آید و بنویسند
 تا سه روز از باور و در وقت پر بریزند و خیرست در او که در وقت ماه آید
 در سگ سیران بی را با زرد جوهر یا بنجدرم نفس در زرد دم که سیران کرده یا کبابی
 بر کوبیده هم تخم منول کبیری مقدار هم در یک کباب جا در دم کوفته بخورد تا باقیه کشاید
 متواتر خوانند سر یا بی مویز صغیر یا کباب که کثیر جلد را بر آب
 هم چند خوراک بگویند تا دو توله بولد شیر کاهد در در وقت که از آن ببرد و در وقت
 در آنجا که از آن تا در تمام آب جگر درخت معشوقه بقدر مطهر است تا میانها مندرست
 اسهل را خیرست در بیخ کانی که کوفته در آن کتد و بیخ ناستا خوشند در وقت
 و سوزان خیرست در آن که بکنند که در سوزان که سوزد و این سوزان را در وقت که سوزد و جا در
 بر کشند و قند یا برود آن بند بول خواهد کتد به انور بکنند تا سه روز چنین نوع خواهد
 و کتد که کشند که سوزد نور کشند که در آن یک شیشه در بیخ بگویند تا سه روز در وقت
 در وقت بیخ سینه و قند کتد در در کتد این از آن در آن زمان در وقت که سوزد
 و از آن پس مانند قوق باویان از او بکجا کشند در وقت که از آن در و جانه جز در وقت
 که سینه سوزت باشد و این شیشه بسیار در حلق در آن کشند و در قطره انیسون با لای سیاه
 نیز در حلق او در وقت که در آن سوزد در او سوزد و این شیشه در وقت که سوزد و تمام شیشه
 در وقت که سوزد بسیار کشند و یا معصوم بگویند بسیار کتد که در کتد که سینه سوزت
 بخورد تا خیرست بیخ آن در وقت که سوزد در آن کشند و این شیشه در وقت که سوزد

نوشته دیگر قوت که ساعت را با ما باشد در هر یک بنشیند و بلباس خود فرو کرده
بر وقت بیخود از بی غایت ساعت گنجانید چنانچه است و در هر سه روز از خود زنده بماند
سه عدد و یا محدود و غیره کند در سه ماهه سحر و جادو و غیره از خود دور بماند
مهره های هر یک سه ماهه با در کوفته و در هر شیر در هر یک بنشیند و بچیز زنده که در هر یک
سه ماهه در این سیاه یاد آورده است سه ماهه از خود دور بماند و هر که در هر یک
که گفته زنی کند نماید باشد از زنی که او را بگریزد و شیوه آن گفته بگریزد و تمام قدر
روغنی آمیخته بلبه زه ماه تمام آرد و در هر یک خود بر این پوست دور کرده و هر که در هر یک
یکی از وقت حقایق بخورد از هر که در ساعت نصیب قائم که اگر چه بر تری گفته باشد
که حرکت نماید باشد هر چه از هر که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
کند و در هر یک از هر که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
بدان که گفته در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
و بار آورده است تا نزد دیار چه بود که سفت بنی در آن که در هر یک در هر یک در هر یک
از آن کند و بار آورده است در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
بعد از چند دور کرده جماعت کند دوری و در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
بر دور آورده آنچه حکم کند تا مگذارت شود پس بویار چه بنشیند و بقیه بنشیند
چند تا غلام شود دور کرده نزدیک کند از هر که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
فرمان خود بویار چه در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک
تحت هر وقت با پس که هر که در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک

زوجه کلان که در تابستان بسیار کفایت در روشن کار و یکبار در وقت راد و طربت آنچه کم کند
 و زوجه بازنده و در آن وقت آنکه از اندوز بر آن آتش کند تا شکم زوجه بگشاید او از
 رفتن آن شفا شود و در آن وقت که صبح غریب در سینه ببارد و در
 آینه و از چوب نم یا صابون یا کبریا که در سینه اندوزی در آن روز کارزده را
 منع سیاه گنات جوان که جفت است که در سینه بماند و در آن سینه یا بول خرد
 که بچندین مرتبه در سینه در وقت زفتند و باز کند تا خشک شود همچنان سینه
 متوار کند مرتبه اول سوزش و آنگاه سینه سوزش کند مرتبه دوم سوزش کم خواهد بود و مرتبه سوم
 هیچ سوزش نخواهد ماند و شستنی غلبه خواهد بود از زجاج بکند پس سوزش شوند
 پس سینه سینه است در آن ماقوقه از زجاج بکند، پس پودری که خوش بگویند
 خستایش بود بسیار جدا بر لب بند و جبار مویز حبیب از آن جدا خواهد بود
 بسیار راه آورد که هر یک سرد و تر است و در آن روز در دم عالمگیر که نوشته بود
 نوزد بعد از آن که قوت باه بسیار آرد آنکه در جبار است و در آن روز باه
 نوشته سرد و تر است و راه بسیار آرد و در آن که در راه نظیر دارد کتاب چه بود
 در این چوب صفت عاقوقه اندکی قرصه جگر بود و آینه و بافت سحاب
 بود خورد و در آن روز اگر یک کبوتر که در آن روز در راه بسیار باه که در آن
 در آن روز کمند اول سیاه شده تن در بدن و سفید در سینه یکبار سوزش کند
 و در آن روز از آن ترند و جدا کند در آن روز که در آن روز در آن روز
 بند و بالاد آن سینه بماند بود ضرورت است که در آن نوشته اند قدرت

تا نماند نه نشین بول فرانت که بول را در طرفی نهند و بعد صیقل بکند و این صیقل
روش بریزند و برید غلیظ و سفید بود پس آنرا در آب که باه آرد و امضا کنند
پس سفید خطی مانند بجا جو ترنج زبوا تک حکمت و یک مویض سیاه در سکنه
موزیم تو کجی ستاد و جوس عاقر قاقادار چینی برکت شرفی ندره سیاه
خفیه انقلب در پنج عقربیم پیدا کنند صاف کرده بر یک دست سفت شود
افزون هر سه دم سه بار یک زنند و قدر زرده ببقیه ایخته یا نهند یا نهالی
بکوت که بر صیغ متداول نماید عقرب کدبان خورد و شیرین تر خورد که در کت
ذکاب یار بریزند نظیر که گفته اند زرده کندک صاف کرده بکبک و فلفل ساهین
یا نهند و نهند موازنه دوم بر صیغ خوردند تا یک شیر قوت باه و کتیا
سورنجام را بریزند و با برایش در کت و متوره دلال بگویند سفید است
کبک را از این فرسای ساد و کوبند و در کت در آن آینه در دست شیشه نامند
چکانند و در آنند غذا حاجت کار برند بر دست پنج کبک سفید عاقر قاقادار
بینج زرد را بر باره در کت زرد بر صیغ طلا نمایند سیت و کجی دور شود
زرد را سوزد و در دوی که در او باد بکیم است که در بول خالص قد سیاه
دوس در دوش کاو و نیم سیر که کور و یکباره بر یک کف صیر سوخته نم باد که در
در دوش بریان که بر آورده بدارند و صفت جاکوب فته و دیگر ادویه گفته
بمنی که در دوش بریان اقوم دزد و ادویه و دوش بریزند و بعد آینه بریزند

از ایند کف زوده بیاورد بر معده دو ماشه خوردن دور ای دیگر صفت قوت باه انجلیح
چون که بیشتر کتاب غصه بخورند انگوزه بکندم عاقره خاک بکندم یا کونشت ز بر سیخ
آیند کتاب غصه و خوردن کف و ششبی کاکری بر در شربت خام شکر اند
و در ششبه شد تا کوشن آمد بعد بکندم عاقره خوردن ششبه و باید که در سه روز
فراخ کند زیاده شکر و تا شغف شود و یار دیگر تازه همین طور سیکرد به ششبه دور ای
و دیگر صفت قوت باه از معده صبا کبر بیشتر کتاب غصه بخورند انگوزه بکندم عاقره عا
بکندم یا کونشت ز بر سیخ این کتاب غصه و خوردن ششبه کبوتر که کله ای بر قام
نیارده باست بگریزد بکندم صبا کبر نوشته اند از اول دلم و پر ز دوم و دوام و
پر ز سوم سه دلم و از چهارم چهار دلم روز پنجم پنجم دلم از روز ششم پنجم دلم نوشته اند
فصیح کند حلق و معقد آن در زنده جانچه صبا کبر در ششکم او کاند متوان بر آن
پس انرا در آن کج شسته تا که کلیا بازو صبا شود پس باید کلیا را بگریزد و در ششبه
معمول الحکت بر آید بر آوردن لب از زنده بطریق جوده بچکاند و حرف
نک با زنده خوردن این است که بی بقیه تنگ در آن تر کند قطره که از فو و
خوردن عینه قطره خوار است با بیان خوردن تا در تقویت باه حکم اکبر دارد ای
که باه آورد و با دازن کم و در سازد بعد بکند در باره بسته در پنج سیخ کاکری
تخلیف شود در زنده اثر خطره را حرکت میدهد با شسته تا موخته کرد و در ششبه
عدد را بیشتر از این کونست سیخه صبا کبر غایت اینست بر آن در اول
خوردن و شسته این سیخه صبا کبر با زردان کوه ششبه بر خوردن صحت

ششبه کاکری

تناول نمایند و در وقت خوردن از خوردن زود وقت و بار و کسب است که می خوردند
 و در شیرین آن پوست می خورند سیاه چینی از خاک صفت چینی که هر عددی نمایند و در روزی که در دم
 است آن بجا آید تا آید که قیمت از کفایت رسالت چاه علیه الصلاة و السلام
 آورده است خواجهان کباب چینی زنجیر بود و او معطر و در چینی تر نظیر کباب
 و در دم عاقره ها که در دم عاقره کباب چینی است چینی در دم این چینی در دم است و
 در این درسته چینی عاقره کباب چینی سازند و روزی در دم است در دم خوانند عاقره کباب
 در دم عاقره کباب چینی در دم عاقره کباب چینی در دم عاقره کباب چینی در دم
 و در شیرین از آن که گفته اند کفایت است آید چینی و چینی خوانند تا صفا شود و سرد کرد
 خوردند و بابت که این در دم بر سبب کفایت خوردند و صفت کباب چینی در دم
 معطر کباب چینی در دم عاقره کباب چینی در دم عاقره کباب چینی در دم عاقره کباب چینی در دم
 در آورند آنچه بگردند و در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 از صفت تمام همچنان تمام است در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 و بگردند بر تصفیه با آن کباب چینی در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 بخوردند و در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 مانند چینی در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 گویند در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم
 کباب چینی در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم کفایت در دم

(62)

بروز پوست گلینه گوگرد تخم کوبیده موصیای سپید بر یکدیگر کوفته بخته با بجز در روزی سه مرتبه
نشسته مقدار دو درم است صبح بخورند تا آنکه در او در مقدار گفته شد که در چهار روز شکست
کشند و صفت کرده بود در بر تاسه از میکی و کبر که کجی از برت در روزی که
دریده تنها اسکندره در پوست گلینه و گوگرد موصیای را شود موصیای آن تخم از کمان
و مویز بود و بخته بیخ او کتاره کوفته بخته بخندم یا زیاده حریت و وقت آن
شیر جو شانه نوشند موافق طبیعت در سال کنگنه تخم زردک عاقره و قهوه هر یک
یکدم قرص از مغز آن بر یکدیگر اسبند و در می خشکشان کوبیده یکدیگر در وزن کادو
سند و غلص بر کاجار دم زرده بخته بخورد او و به نکر کوفته بخته در وزن و ششده
وز زده بندند ششده مقدار هالیست بندد پیش از صبح بخورند حریت و بسیار مقوی
و چند آن نبوشهوت بر جانماند ایند کل همه که در نندی سهوست و کلهای سفید
و از نوایه میر کرد در کشت بخته خوانند در بر موی کوه کجی هالیست در روز
یکدم در نند پیچده فرود تا نعت سال بر صفت روز همچنان پیچده نشند و در ایام
سه بار صبح پیرو با غلص نیم دو اوقات بر خاک بود در تلکمه با بر او همچنان است
فرود نند قوت باه خانم از قیاس وارد آنجا نیت گرم در کماز در حورین را
حرکت بر که خود از آن بر میکند و نیز در نیم صبح و در وقت میماند تلکمه نیز در
نصرت پیچده بسیار است که با در و کج پیچده وی عند الحاله فرود بندد غلص
نقد و در قله مایه شسته اعراض بهمانند بر یک نموله مایه در غلص بندد
مایه کوفته بخته در کمانند غلص که در نوله با ندر از ندر است و یک سبب از ندر و کج

با شیر گاو که تازه در ی که با آرد و روغن را قوت بر او اراض بارده را مسود در روغن
و ساق را مفید است جانیست که در دندان بیله بیله آید بر باره یک یک ملامت و بنیه
سنگ را در یکدیگر بخورد و بیخ مرغ وانه اللچی خورد و اگر رشتا و روغن جوهرین خورد
بسیار گشای بسیار که کار بسیار و یک ملامت که در ده درم موی سیاه در درم بنگار (63)
در روغن اجویز منبوسن چون چینی نالده سه صاع کنکول مسخر رسو که مکر است
زنجبیل سیاه یک صاع موزمق استن قال که با کبود کبود اجویز خرد سیاه قرقر
کیسه تخم کوبیده یک ملامت شکرت درم شیر زیت شسته نام نبات یک ملامت سخن سازه
نورط بسیار کند تری در سینی کباب چینی پوست ملاز و زرد پوست می که زیت یک
یک درم همرا جویز نماید و در یک آبی تر سازه یک است از زیت سینی کوشا نه چند
کیا و ماند و سخا فایز و میالند و نیم پارو من کوز در آن آینه در بار بوشا سنا
تات سوزد و روشن ماند بله در زرد که نشیب و قرار بار کند و شتهوت نشه
کمال تری در سینی پوست می که زیت یک صاع کوشا می و در صحر یا تری سانه
و حقه را کند شته سبب کند و با کوشا نان بند تا چها که در باله ای کباب چینی ز کباب
قرقر و در صحر موی یک درم قند سیاه در دام با مسند شسته و مقدار کباب چینی
بلی خوردن در صحر کوه کوه کباب چینی ستر اول قال که نه زیت که کوزن و باره
کباب کوزن تخم کوبیده موزمق استن کوشا پوست می که در صحر موی یک درم
کوشه بیخ مرغ موی درم خوردن بار شیر گاو و جاسیت موی است که در صحر موی
حله نظیر زرد در پوست می که زیت یک صاع کوشا می و در صحر موی است موی است

بسیار که در این در سایه خنک است که نهد در شیر بزرگ و متوره در شیشه و مانند کافور معالی غلام
نهدند وقت حاجت از بول خود سائید و بقیه طراغ ناید جو خشک است با سوت کند عجب
همیند وقت اجزات نیمه گیرند و کت کند و چهار تو در دست و در کس تو به شکل سبزه و
نیمه شیر در و آغیز در و بر هم سازند و بنوشند تن زده سازد و در استخوان قوت باه نماید
افزاید و در کوه ایلیج در روان گیرند باه لا قوت در ملک بود که یکدم و نیم قرص
نیمه در و در صلایه نموده نیم سائید از لاله پاره زنجیر مر بار با جیش از نه شیره ببرد
کتی او در بدان استخوان کنند و چوب از نه و نهم جمیع در روان دارند که در
قوت باه جیست شیر که در یک سینه خالص و ککله خود دید و در این در دهن شای
سبزه بقیه مرغ شربت در جو زو و آغیز قرص الیج کلان در جی صلیک
برای در شیر که ککله جو کوه در شیر کوبند تا که تمام ککله حاشیه بود
شیر را با لاله و سبیدی در آن آغیز در او پود کوفته چند سحر نه شود با شیرند
تا دوازده ماس کرب کند تا آن حسب توان است حوازه چهار ماشه حسب سینه
یکی مع دیگری شام خورند حسب هم با روغن کادو و حش میر یا شیر کاه و با
که حسب در حلق اندازند تا بدندان نرسد چند ادویه را قاعدا ترکیب بسیار است
در شیر باید که شیر را جدا سازند و کنند و سبزه را یک کجلی سازند پس
شکل در روغن کجلی آغیز در کرب کند تا هر سه یکذرات بخورند پس سبزه
ادویه و شیر در دست از نه در استخوان و لاله با در دست بر شیرند

در این

نیست و اگر در شکل کین در پشته اگر هوا سرد و صوفی و معتدل باشد در کوهها
دور از کوهها درین آرزو نشسته اند در شینه کرده اند و باقی آرزوی
تپ است که از دور و دور خود را که باقی خود را باقی خود را خود را
تا نیم سیریم با شمشیر بخورند و تا یک سیریم با شمشیر بخورند و تا یک سیریم
که تمام خوردن طعام موجود است و غذا که با کوشش با وقت بسیار
سازد و در کیفیت بخورند تا پاره کند قدرت اهل را که در وقت خیر و خاصیت
نماید و هرگاه شربت بیاید تا یک سیریم بخورند که در وقت خیر و خاصیت
بیاید و خیر و خیر بخورند که در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
بسیار خیر و خیر بخورند که در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
در روی کوهها در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
در روی کوهها در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
که نوبت در آن است و در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
بر شش دارد و باور است که در وقت خیر و خاصیت بیاید و در سیریم
و در سیریم از آنرا با شمشیر بخورند و تا یک سیریم بخورند و تا یک سیریم
و در سیریم از آنرا با شمشیر بخورند و تا یک سیریم بخورند و تا یک سیریم
زبان و با یک سیریم بخورند و تا یک سیریم بخورند و تا یک سیریم

در جمع بریزند در دو هفته نفع تمام بخشد دمای که پنج سنبلیله که بریزند که
تبر باشد در وقت سنبلیله حلق باید و تمام بچای بوی رسیده باید میخاکم در وقت
از دو بخت که از وقت این در وقت چسب که این عمل است رسید است در وقت
بلکه قوت باه در وقت این است سنبلیله که گوشت را ملکانه می رسد در وقت سوره در وقت که
سرباره گوشت را یک تخم که گوشت یک یک است کوفته سفید مقدار یک است و تمام با شیر
گوشت را که گوشت در دو مهر این است که در وقت سنبلیله که گوشت در وقت این
کته با شیر یا آب بخورند در وقت نهایت خوب جوزه نهدی درست تهیه بکنند
و از میان سوراخ خالی سازند و در دو یک سوراخ خورد که در دو کبریت در دو
شکل کرده در وقت این از آن سوراخ بند بکنند پس در سه سبوی شیر که در وقت
تا یکشنبه نوز سوره بر آورده جوزه را پاره پاره کرده در دو ساخته منور
هند و این است ساخته برادر روز که این تا بقیه توان آورده در وقت
که بالایی شیر نوز نیز مقویست در وقت که نهایت مقویست در وقت و در وقت تمام
جوست زنجبیل که بر این در وقت در وقت پودنه سینه و سوره سیاه در وقت
گوشت بینه تا بقیه جوزه سازند و عهد ای حبت باقی که صنع در آن حرکت که
و طلا نمایند در وقت مقور باه جوزه در وقت غلب عاقره خاویز پس این است که
تخم این که یک در وقت غلبه است غیر از سنبلیله در وقت سینه در وقت در وقت
در وقت که با شیر نوزده تخم سینه مقدار عدد در وقت سینه در وقت سینه در وقت

در وقت

دولتی سومیای سپاسد برینا منید تو تبه برین افنون مفری بر یک سادی بگرد
تولدند و پارس کول کند در دوازده نخله روز بر اندازند چرخ خشک و نوبه
دیگر اندازند چنانچه در دوازده نوبه در دوازده پیر خیم شود و مقدار چهار چرخ
و بین از آن تب دو کهر سببش یکجگ نخورند تب گفته در نوبه و چنان
سومیای ایوه نیز توان انداخت در کهر پیش از خیم دور هم چرخ و دست
آرد و اگر قدری بر ماخن بسایند بآب در چشم کنند روشنائی افزاید و در نوبه در
آب تر کند و در وقت بارند بر بسایند و همچه در نوبه اسپند آفرینند و بر پشت اسطوخودوس
تب خدمت العبد را با انحصیت مدد کند و بر تب روح را بجا می تریکت صفت
بر یکدیگر رو و نوبه که در طحال دل یافته دیگر ایسبول نمندی دانند دور کرده مثل سبب
بر یکدیگر در امختی ایسبول مدد در قدر از آن نخله نوشته و بعد از آن که در آب
قرمز در آب که شیرین ساخته نوشته در غذا بیخ و در نوبه شیرین زرد آرد
همچنان بکار و در نوبه در نوبه و طبیعت یکجگ بر مریست ادوی کار کشته
خشک و صبراشم از جود شده باید داشته حد را قهلو کنند و در نوبه نوزادان قانیده
وصح آرد بر بسایند و نوشته و چهار تو آب و کوردان آفرینند بر انعام و همچنین
قدر بر روز میوزده چند دو وقت تا سه روز دیگر کاسه اسپند بر کولمان نوبه
و یکسسه شش بر کول کند و نوبه در نوبه از آن که شیب ز کرده باشند در ادوی کلوی
و نوبه اگر کشته بپزدن مفر کول کنند بوقت اندرون و در وقت غم سر کین بخت کجوه

فائده دور رسیده با آب گوجه نشانه تا نیمه با آب جمانه میالایند و برینند
 تب گرمی دور شود و برین که از شراب بریده کنند فخر اسفید است تا بخورد
 تا صفت روز ایندرد را بیاورد و برین است که آب روزه را داد و کند خشنای
 چهارام مهر در دوام بسیار گویند و نوشند و این است و مای از سفید
 کله و معده فلوی را که خنیدن موش در جوب و در جوب و جمانه مالکین جوب
 که برین است که مای حله مساوی است نزد نیم کوب خسته بهم آمیزند و بخورد
 لذت ببرد و در نیمه آزار است که نشاند و در آتای جوش دلان ده عدد
 که نمک آمیزند و چیز نیمه با آب جمانه میالایند و نوشند و در درت را در مطهر
 دیگر است انداخته بدارند و بشام دهند همیشه تا سه روز بریند و از برین
 طوطی نیمه کوب یا قدر کم دو بگیرند و بیخ عدد کوب آمیزند و در کله تب سرد را
 و سیار را معفیه است و در شکم و استخوان را سه روز در معده سیاحت
 شکر کشیده و کندک معاف غنچه و چینه که از صبر داده و جاکوته در سر کین
 بیخه و جوب که در تب بهر بیخ مساوی بسیارند و آب برین همچون دانه
 صفت نموند و یکی بخورد و باقی کنین سیاه از سوزن صاف کردن کشک
 و اصله جاکوته و بیخه در معده بزرگه در دانه کله کین بزرگه را معفیه
 دانه آتشی کله و غنچه و صبر کین
 تبها را معفیه است سرخ زرد جوب فلفل در دانه کین و جوب کین را در دانه کین

کوفته مقدار کمی نشه پاکسری زیاده یا کم مزاج و من مریض بودی بندد و یک
کبری بیشتر از آن تب بکوی بودی بندد آب دمی بیرون بیج شربت
دولت مند بیدار نمیشد و دراز همچون خسته خواب باشد بهتر است نوشید
رگانه تر است تا شمع کند یک مصلحت بود است طرف بیرون ساعد
و بند یک بند دو سنج نهاده و قطع حدت یعنی بکوی بران گذارسته

(68)

بیا بریم بر بند و دفع شود و نه میگردد تب و شیره و دفع شود و مصلحت
می دود و یا یک کوی بند و قدر بر یک دران آینه زد و یک کوی بند کدیس
در کوزه یا نوبه نهاده و کوزه یا نوبه بر سر او گذارسته و باره بکلیت
وان گیرند پس با جلد شسته تا صیابا س آتش دهند و بیرون آرند و دراز
و مقدار دولس تا بخواند و بعد و او چون می بکشد شسته باشد که نهد
بند بهتر نیز غذا تو را کند و شیر شکر است و از ترش و با دومی
بند بیرون است بر ای ریح و دیگر تبهایی را بند است سم الفار بگیرند و شیر کاه
آنقدر که در ده انگشت باله است بران از بند و یک است یا نوبه بخارند و یک
شیر نوبه بیرون اندازند و شیر تازه کتد همین مایه است و بگرد کند
و در دست دویم خوات یکته بخارند و درون او کاه درک از جانی
سطحین از روی یک کوی بند
نزاران کرده دران شست

دهی

پیری انگشت نباشد زیرا که اگر تو بوی زیاد از پیری انگشت باشد
آتش اثر نمیکند پس طرفی با لای کاوا یک خشت و از لای کون بپوشند
چنانچه سه پوستی شود و کنار لای و خشت بپوشند و لای محیط و تمام کاوا یک
سوه این خشت را در دیوان گذارند و در او آتش بپوشند و بوی
بسیخوزند چنانچه در یکی نیک گوشت گوشتش آتش مرده شود
تا مشرب با س قصل آتش دهند و زودارند هم اندوز و در لای بپوشند
و مقدار یک یا سه صاع باشد که سفید بپوشند و تب سس کند و در
و اگر در آری کند جوهرات شیرین بپوشند و آب دوزخ آید و آرد کز در آن
آبیزد در لای که در کف گرفته قدر نیم با در بنویسند و در قیاسی مزنه
در خمیسات بپوشند و ملو القیه و استحقا مفید است و در انداختن در
حاصل خود قرار بپوشند بپوشند در لای کس که کشیدند
رازیانیم بر بکر کدایم کوفته بپوشند بر صبا و صبح تو را باب بخورند در
تسبیح در بپوشند و بپوشند چنانچه با یکم در زیاد در آب حل نمایند
بیکر بپوشند و خونی از لای غلطه بنویسند چنانچه آنرا که با لای
بپوشند و در دوزخ بپوشند و در دوزخ بپوشند و در دوزخ بپوشند
در دوزخ بپوشند و در دوزخ بپوشند و در دوزخ بپوشند

الای ز...

و آورده بار یکسفته براند و بقدر یکسفته بجزه بان با شیر که دو سه دم باشد
برند و نقیب آن شیر بویخ باید خورد و وقت دویم بره که گویند بجزه یکبار بعد خوردن
بروز شیر بویخ باید خورد و اگر حرارت ما باشد بر قدر که خواهد شیر نوشند کار
آسانا که اگر حرارت قلیل شود انداخته نوشند که در خوابند و بچ نفرت نندارد

در زویرت اوصاف همیشه حریت درای سب بره را در سه روز علی و نه سازد (70)

در است درو یا در وقت نم بچند ام در نیم میلان بچوشانند تا نیم یا دو باند آب
صاف سازند و بارند متراک حاکان و رسته چهار قطره کرده در آتش گرم نمایند و درین
آب سردی بکند تا آب نگیرد و بسوزد و در سه دم خانه در اگر بعضی نوشانند همساز بر نوبت
درای دراز آلت بچ حریت اکنون که یک یک دو کاسه بر دور یکسفته بچوشانند
چون بر سه چهار دم باشد بعضی با نوشانند در دور و ز شیر دفع شود و در آنکه بچ را

حریت میارند بیدرس یا بره و بویختن از لوزی دور کند و مونسفدان بگوید
و بچندان منور کرده آینه در آب خویشتن نماید بقدر غفلت جبهانی بندد بکوب
آب با سینه بندد و آب سب بره در حریت کونان بقدر مزاج ماده دانه نطفل کرد
در این نطفل کباب یک نطفل در یک جبه کرده بر در آب با سینه قدر نطفل جبهانی بندد
تا سه روز بکشد و بعد از آن آب در حریت اینک یکی از دو روز

از این سینه بکوب بکوب بکوب سه روز بکشد
چهار کوبی پیش از نوبت سینه آب فرو بپزند

که می خورد و نماز خواندن بس می آید که غذا خوردن جزیره دو پارس یا زیاد این دور
خوردن و خوردن کفایت است در سه روز البته دفع شود و باریک تر از
را سود دارد و در وقت بختن می خورد و بر او گفته بختی و قدر که در وقت
در آنکه گفته در غذای جمعیت ترانه اینین مهربی چهار درم مقدار قدر
بر یک دردم دار چینی یکدم می خورد و در نیم درم او در یک گفته بختی چهار درم و یکدم می خورد
یکریه و یکدم خورد و غیره و یکدم کفایت دو نیم ریال بلکه سه ریال یک گرم بخواند
در وقت نوشیدن سه روز در میان دو دانگ گفته بختی بر بند ترانه در وقت در وقت
در یکدیگر جمع اقسام است اسودد و نور در کام و صبح اقسام سقام بارده با صفا
است بخین که بیرون سیه و درون سفید بود و فلقد از نامین چراغی که
یکدم و فلقد در دو دم او در یک جدا بگویند فلقد در آن وقت که در وقت یکبارده
سایند تا یکبار می خورد و دیگر او در یک سوخته آینه در یک نیمه خوب است چهار
بندند در آن وقت که با یک صفت توانی است قدر مویه چهار سازند اول
صفت صفت در عهد بود یک نیا است سه روز بعد از آن است و بخار است
تدبیر است و خارش است و الفور قهوه بنوشند بعد از آن نوشند و علاج در
در مع آنکه در مبرین کاغذ نازک بنشیند و این است و اگر بماند غذا بنشیند و گوشت
شیرین مانده و کاشی از این است زیاد می شود و سوزش نکند
در وقت در وقت در وقت که با یک صفت است که کاشی سید یا صفت

در وقت

ذکر آنرا در وضع هر یک از اهل السوس بقدر حاجت تقدیر اوزان نوعی بر منج
دهد و در این اندر آنچه در اوزان و در می گوید که در هر یک از اوزان سوار
بر کمان کنگیری بنجود بسیاری چهار نوع است در این بقدر خوردن و می
بایان مقررات بستانند در بار کباب نموده و شایع گوشتن با کباب میباشند
مسوق بر کبوتر خوردند که در سیوم اوزان شایع سما که بستانند
و عدله مسوق گفته و حاجت کند که قدای آب نیز از زمینش تکیه ساخته
بوده و آنرا گفته اند در بلادی وی بکس تنول داده بودند و دیده که او را در قزوین
که در بین بر جانی بود که در دور سازند مگر نه آنکه منصفی دو دام قند سیاه دو دام
قند را در آب حل کنند و آنکه را در آن اندازند و تمام شب بارند و صبح بیابند
و نموشند و در زمین قوی باشد آنکه مالکین هم بودند و در آن شب باله
و نیمه شبین نوغیر جراته و سونته مانند و درم مانند در بر کباب کبیر و پوست
بج آورند و سونته آماش مخلیل کند در کباب کبیر و کبیر و کباب کبیر و کباب کبیر
بر کلم زرب سادی بگیرد و با آب میلا کند تا اینکه در کباب کبیر کند
و کباب کبیر ترش است خورد بزرگ است که این بزرگ کبیر خوردن
زینت نقد که اجزای در آن آمیزند چنانچه هم بشنند و در من تند که در در
نزد کباب کبیر چون کباب کبیر و صابون رویم با میلا خوردن در کباب کبیر
سه چهار بار در کباب کبیر که در اوزان تمام فروختند

(71)

در اسوددیم بکینه نه سفید سفید و سفید طلک کند و مردار سنگ تمام و با بنی اودیه میر سفید
است و کبکلی و زود چوبت میلا همین عوار و در دایر کلاس سخت نه خضو صا
در دم لیسان بکینه خاکستر سردار میاندازند که در من بیزد و منفر سازد سف
تاریک میزد و حوالی و مندر طلک کند و بر سر وی کند بیروزه با اللندینا کوکاک
مبین پیران شب سینه و گرم کرده طلک نماید بعد اگر در اجد اباشد فو نسیم
و اگر ردی به نفع آورده بیزد کل متالی زیر سفید و یک کلام بر میبندد طلک
تاریک نماید و طلا نماید و باشد که ایله اودیه را در بول آویخته بجا ریزد تازه
که عمارت است از او خیمت کرده ضو و کوی و صابون نسپانید و طلا نماید
یا تخم کند یا بیزد خمیر دیگر برای نضج و انقی رحم است و کاس نم و بر
و لی افشا نمزد بر کسیت یعنی سوره بودی نازد نکت بد است که ریات که
از اوی بیزد بیزد در ایشیت بندد در ایشیت سازد که در کورم است
بختم سهر در کد و تنوا هم سهارم کرده و میزند در امتداد تخم کند و اگر ماه
بسیار باشد بختم کافد و اگر کزنگور را کوفته ضما و نماید زود هم کند
و اگر کزنگور آن میراند یا سینه دارم کرده دوسه گرت بر آسان طلک نماید
تخلیه کند و روی که معمول است در بختی تمام اثر تمام دارد و طریق
از نکت که بر کوفته با آرد چهار روز بجزوات بیزد خمیر نیم در مقدس گفته شده
از نکت خمیر و تخم ریح با یک سینه میلا و ایله ترکیب

بعد از حاجت غیر همراه آوردن جوار میوه کوفته در جنوات بنیزند مثلا اگر چهاردهم کرد
چهارشنبه یکدم آورد میوه و یکدم تخم شمش و نیمه ام میوه اندازند و بدانند اینچنین
مهری بقایت روزی درم رومی بزد معجون از خرب جراحی این حد است و زیاد
کردن کمی و زیاد و داخل ساختن دیگر در این مهری و در این مهری میوه میوه است
در اسس منقح تحلیل نماید روزی اندر جوارک بیشتر رسیده دانند دید
که آس از در امتد ای و ترزید و اختد و بود و انشدن نفع تام دارد اسکند
ناگوری بار یک است بند و بارند و بطریق مندل روزی دوبار صد میکرده باشند
در چون که در آب ششتر روزمانه اسکند سائید نفع زیاده میکند
یعنی بطریق مردم در آب میلا و ظرف برابرند و بکار و در چون خشک
آب دیگر اندازند تا به بوزوم باشند دیگر که درم را تحلیل کند منقل یعنی کوچک
و میوه در انیمه بلد یعنی دار مد سر در بار یک سائید و در آب بیون بنیزند
بر استن نرم بخته بجزیری بگردانند تا سرشش ماتد شود و در آرد و در آرد و
ظلالی نیده و در غم در امتد اگر کرده استی تحلیل میدهد دیگر که درم را نرم کند
و در دسکن ساز و اجوائن بار یک است نغمه در آب بیون بنیزند نیم گرم بودم کنند
که درم زیر بغل و گوش در آن رود غناید بیست که جات مشهور است بر آنند
بگیرند در باران نور تمه توندن استانند و بود بگریند و در باران آمنند و
ز نیم گرم کرده فناد نمایند دید که درم خیارک را که مندی برده گوئی خود به دل

(72)

و همچنین تا سه روز گذشت و بپیزی پائین دفع نمود و در هر یک از این سه روز یک سینه و نمک و
و آب همین بسیار بود و سویا را به سخته قوی سازند و این دو را بر آن طرز عاید تجلیل و
در جمیع احوال منجی و بادی و خویشا هستند بکار ریزند و سوده و غیره بر آن تجلیل کرده اند و
سینه چرب است که گویند که شب بیک کاس سینه است و در وقت باران و بوی است و در کوهها و در غارها
بسیار میزند و اگر گرفته در سینه بر آن باغچه گرم کرده بر سویا چوبند بر او زد و بسیار
کسینه در بسیار کسین نمائند سینه است که در وقت باران و در تجلیل رود و باغچه کسینه شود
و با چرب است کسینه در سینه است که در وقت باران و در تجلیل رود و باغچه کسینه شود
نیز بر هم سازند و باران و سینه فرود خواهد نشست یا بیرون خواهد آمد و در نخستین روز
بر تمام آن می نازد و باغچه در یک کسینه در وقت باران باغچه در گرم نماید و بر
تمام در هم نمکند تا عین سینه در دیده سینه نوی که دوائی است باغچه کسینه
یا بیل ادوی آمیخته و در سینه ساخته و در سینه نازد و سینه از سینه بکشد و از سینه چرب تمام
از کسینه کسینه بر دویم آینه و دانند که آب انداخته تخمیر کند و در نازد و سینه در وقت
و مادر نمی نیز پیش از استعمال این در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه
سیاسته در نازد و باغچه دفع شود در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در
طرفی انداخته به نیز در وقت شود بی همین کرده باز نماند و در وقت شود
در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس
در آن بر کنند و قطعه بریه یا باغچه در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس و در یک باره با دو کاس

73

در خاکستر کرم چینه کنند یا آورده او در دبا بنوازی می آرد منو با نجان بگویند تا آن کین
شده پس خاکه خیز خشک نشود تازه کند در سه روز مانده براند یا در آب قلیا سواد کلونی
گرفته در چاه چینه خفته نهادند در سه روز تمام را بیدار شده گستره باشد آن نیز بر آید
در ابتدا او تا دو هفته بر روز یکدم آنروز بخورانیده و یک کبره سفید آسیا سیده بر دم آن
طلایانیده که تا قیامت در آنجا اعاده نازده است یا در آب جفته در سه روز در جرح
در وقت این باب که در رعدک بر سر سرور است که جرم و جرح است
تصفیه بر سر و جرح است را خسته کند خاکستر که لوده بگیری سوخته در سفال ساد
لیتا خندانند که بیدار شود بر این در روغن بادی آمیزند و حمد یا یا یک بسته بپزند و
نخستین جرح است روغن کما و یا لود با زنی می دوا باشد بر جرح است از رو
فرام آرد سه ماه بر این کرده الچی و سینه بود بر سه بار بر سه میا بر یک بار کرده
بگذرانند و بان بگیری اگر باشد بهتر است در چون جرح است باشند در یک بسته
فرام آرد گوشت خنزیر یا پوست او سوخته خاکستر کرده او جرح است بپزند و بادی
که در روغن گوشت بر دیانند سیر و چینه و بر آن یک یکدم روغن کهنه جیر و دام
بر آن بگویند و قوی بند چینه در یا یک زنده و سن میگویند پس بر او بر
در روغن بیادانند و بپزند و بپزند و سفلی این را در او بر سر اگر بر سر اقرع یعنی نم
نهادند سوود هر دو چون بر روغن بند نرم کنند حتی با آوردن بیجان نیاید
استن بود و برستی کینش هیچ بیجان معیره نقد بپس بر آید فاره یعنی سوختن

سنتق کرده بر بنده از جانب عشق آب معذب است که جرات از آن
میشود اینک شنیده پوست نم با پوست سرس با پوست بول پنج بلی
هر چه بدست آید خوشنمازه زخم و قروح باید نشست تا در نیم لونساد بنوازی تقدیر
نکنند در آنجا سوراخ سود بر دستم اسباب میزند و گشتن روغن زیتون بر نامور
این هم را با یک خسته افشانند در در و در و با شسته فستق در آن آلوده
اندکنند و حاکم هم ز لب با خجوات هر شب در نامور بندن نفخ تمام دارد
و چند مرتبه بر آن گفته که هر شب در آن که در بدن قروح جویست و قروح اشک
غیر نفخ دارد قند یا تخم راه یک بسته در بول لعل چهار ساله بنیر و طلا
فایده دارد زخم در بنه را فراموشان آدمی دو توله گفته که با بیان سخن
ده توله بیلد بگویم بیست راه یک بسته بیارند و بر بدن زخم تیر و تفنگ
و زنی بر بنده در دست روز فراموش کند جگرست منقول عامیان بندی را
زخم در بنه چند تیر گوید و نیز دو ما تر آنرا نوز کند داده اندون جمع شدن
نه در ز و جوی دو حله سی یک حله بر دورا با یک زنده پارچه بنیر نماید و
کبیر بنه کینه داروی قطره در سازند دادویه مسجوقه در بنه قطعه بنه بند
و این بنه ز پارچه بافته گذارند و کتا را بی در دست فراموش آرنند تا همچون بر بنه
شود بعد از غنخ کار در پیش بند و بیار در آن ریزه کرده بر میان نمایند در بن
پتیا در بنه ز رخ نهاده اند یک کیم کند در روی زخم پارچه یک تیر در بنه

(۷۴)

زخم را نکند نماند و مسکیت داده همانجا آن بو تا کشند و بر آن نذک بر آورده بوی
نهداده بر بند و صمغ و شام تجرید و او کشند نو عکله گفته شد اقیطه طبع آنست که چیزی
ز جرم دوا در زخم زود زنده که برای قروح مسرعه است یکت که در قروح قدیمی
نماند تو شمع بر این کرده با یکسخته در جوارش آینه زد و کفخل گفته آن
خمیره شوخی بخت بر خل هوا در جرمش عظم در کفیت دوا پدید آید پس در
سوفه سه جانند در بید یکسایس شوخید در صفت روز نفعه در میان که بر روز سه
تر شیدا بالادی آن دوا جانند که ای قروح مسر که انرا سوفه رطبت گویند و جریست
کسیه ضمردار سنگ ماز و پوست زاندر زود خوب مجله بر لب ساینده و موم
در روغن گل کشند و داد و به را جان کشند مسر که انکسور نه از صافه سازند و علمه
بهم نهند و بر قشر کشیده جانند و اگر در من کفخل حوض روغن کلسان و کدک
کله در اصل نماند روکت دوا که برای سفوفه است گو گو که مسر بود
و مستعمل آنند در من بند ساینده بر سر بکار میزند و جبر است که مسر است
مذری از بی ساینده با جوارش آینه زد و بکار میزند آنگه پاک مویس کرده
مانند صحت دید پوست آبی پوست سوره باب ساینده
قروح ساینده با مسر است کله شسته و خاک مسر می کشند به سینه از
خاک مسر بر خشک آینه زد و در روغن تلخ شسته جانند دوی که صفت
دو کند عیس در طب کلین میوزند و این چنین میباید و طلا جانند

دوا در

و تمام روز بدارند وقت شام با شیشه که گویند بسوزند همچنان میکنند در سه چهار روز
زایل میشود و دیگر قرحه سر سبز نه سر و خزان دور کند بر آنها لیکر زهر مس
ساده بر آتشش گذارند تا بر میان شود پس کوفته بیخچه اندازد و من سحر
آزمیزند و جانند در آکوته و جابجین را سود در سوزند و بر بارند خند چون
بر کند و زشت بدارند و صیغ جانند بعد از آنکه در شش آکوته و با جابجین کشیده
باشند در آن آکوته را حیرت سخته از کشته که با این میوزند سخته هر
روز در شش و دیگر سبزی میگزینند بدارند تا خوبه باشد که از شش
تالیق کسیران کند چندانکه سر که با آب میخونی خند کند قدی در شش
آزمیزند و بعد از شش و در درید و حاکم سر مرده نیز آزمیزند تا شش
جای آکوته بپزد و باروشش کند سوزند و خوبه جانند و قدری خند تا خوبه بیان کرده
حاکم تر تا کسیت بار یک صافخته در آکوته قطعه نماید و حیرت سخته در جای آکوته
صافون و چون به هم صاف طلا نمایند در آب آکوته جوده کند جانند که گرم
جود کشند که کم آفت که گندم را شسته در جوی بدارند و صیغ آن گندم را کف
صاف کنند و قطعه آن صاف سخته کرده بروی گذارند و خشی کند آنچه شیار دارد
برای آب نماند و همچنان گرم جانند در آکوته که به هم جود بشود باید که
تا بددی تازه و چند تا سوز بسته در آن همچنان سخته کنند تا شش
شود اگر چه بر تیره بود اگر چه شام تازه زنده بهتر باشد و عدس برای

(75)

نامود نفع تمام دارد مگر مادام که در خاکستر بریم که زیر نفس باشد یعنی نوله با بوی
 کینه سوخته در خاکستر سازی برود که باشد و بگوید کلان که نهی چنگ است
 این نرسه زرد در روغن زعفران بسوزند چند آنکه چنگ تمام سوخته شود زعفران
 در آب بپزد که کین گردد پس چند قطره در مایه بجانند مجربست و این که در آب
 و فرج را که در ایام برسات سبب موجب بیشتر بدید که نفع دارد سوخته
 زرد چوبه سوخته و خاکستر نموم و چونه کلی بر دو برابر با یکسخت در روغن
 نیلوم حل گشته و بر بار چوبه ناده استعمال کند و از آنکه عالمگیری که در مصلحت سودا و یا
 که در سینه بگذارد و نمود در آنکه نفع عالمگیری شهرت یافته سود دارد و نمیدانم
 مویز است که با باری میخورند بر سه برابر کوفته پیچیده هم سازند بمصلحت و طبع کند
 روغن زعفران که در جراحات قصبه بخندوی خشک سازد مجربست که در مویز
 اینچنینه با نند در جراحات لاخنگ است و در روغن زرد چوبه است
 بد قرصه سنده در یکسهم سما که بریان یکسهم الای کلان دو قسم کوفته پیچیده
 چنانست در برای آکو نه مجربست که در حیوان است خوردن یا باینی هر
 بیشتر باشد و بد بو است در سه گرت و آن محل یا نند سه سه عدد در قطره
 در ای که چوبه در جراحات نمند تراخته سازد و الفور سندن که تازی سم الفار
 که یقه دینه که در آن آوده در روغن جراحات گذارند و در سوزش بسیار کند
 بعد از روغن زعفران بگذارند و بیشتر از این در روغن که در مصلحت نفع جراحات

تیرگی و اندویدگی چونکه جویش است و بوی کشته در او روغن ساقه
روغن قهوه سبز روغن خنجر کندی دیگر استخوان بلبوی بن سوخته با یک
در اندک روغن غیر گندومان سازد لقا در فصل گوته در آن را از کله طرف میزند
از لقا طرف که خام است روغن بالیده بر آن کافکند در بندند و گوشت برود
که جریا باشد از برکت برمی آید و در آنم برود این بیکوی بر میان با یک نغمه
پا نشسته و دیگر روغن با صلح آورد در گوته را دفع کند غلبت که با پا در دارد
و در او نقطه مانده در میان بر بند تا میان به بنیای این چنین غلبت میزند
باقدری سر کین تر سوزند و سیاهند روغن کبوتر آغشته با نند در آن
قهوه یک گندم روغن جریک گرم غوطه از طرف نبت بر گوته نند در شود
دو که قهوه را سه غیر دفع کند گوشت در نبت اصلی در آن کشته که در یک
زیر بر باشد و آنده از برکت و آن را بنندی بقیه گوشت نبت است لوبه
استند این بر دو باب میآید طله کندی گوته را سوخته و روغن کبوتر آغشته
بر قروح مانده دفع شود و حرمت بر که آناس را در امتدای فرو نشاند و در روغن
از یک بر بندد و بخت که در اندک و بخت را یک یه و نشده در زود به کند و در
گردش بالادی آن روغن نرون ایم و بر آن بوی شنبلیله بیرون آورد قروح
خفته کند که کلین بپای برود با نبت میا بر نده بکند از روغن
که قهوه را آنچه با نبت بر سازد بر کلین که نبت و بر حرمت

(76)

کندند همین نوع که در اکثر بزرگ ریح بیوت کند تا در شکل مجسده وار یک کنگلی با
کونته بجهت بگذارد نیز سود و به آنا بتجربه پیوسته که بر کونته است همچنان که در ریح
بزرگ قوی و امیر الفع است در ای که قرصه جنینه ماه سازد بر کلاله محموده که در
مشهور است بر کونته بزرگ چهار حصه یعنی ربع در یک سده هر سده که یک کونته
بر بند سخته در است هم دفعه شصت و یک که جاجین در ای افتد در تمام برین نیز
میرا فته لیکن مشیر در دست افتد سقا قطره مقله نیم با دو کونته تا همچون در دست
و این چنین کونته بجهت را بر روی جوش کونته بس میراند با تیله در ریح و امیر کونته
در آن اندازند و آنقدر که سطله شسته اندازند در کونته است که اندازند تا گرم
شود و ایضا که دست در آن تو اندا آوردن در دستها در آن اندازند و اندرون
در دو دستها را بدان بمانند و باید که آن به همان حالت گرم باشد همچنان که
کند و دست بر آورده تا جایی که ریح زرد بود دست بماند بسیار به چشمه
زیر عمل کونته در دو کونته گرم بماند دست در آن موقت آن آب سرد و زسانه بهتر است
و بهتر است که اندر طلای کونته و باز همچنان بچسبند تا کونته کونته کونته
تا قوت آوردن بجهت آنش در زیر سر او کم کند تا دست در آن تواند در آورد بسیار
نیو علیکه گفته شد دستها را در آن بماند احسن باشد و این در او جریست از
باز در او که حاجت می افتد در او تمام برین جاجین باشد همانقدر قطره زیاده
بکونته در او کونته باشد که بوی کونته شده در کونته است به نیر تر بین بوی آن
جریست بر کونته در او کونته بسیار است و کونته است بسیار کونته می ماند

کونته

و اگر گفته چنانچه در کیهن گفته شود در این میان بیشتر از یک قطره تریک یک قطره
 پر و در حق کرده و دست نمایند در کیهن گفته است که در این صورت روح کند مصون از
 خاکستری است یعنی عادت دارد این سخن نوحه را با سوزند و خاکستری او
 در آن ظاهر می باشد و در این نوحه باید که بدان باشد از آن نوحه مار سیاه
 باز در آن نوحه خوب سازند در سایه خشک نغمه برودند از عادت الحاحیت می نماید
 زخم می باشد و با بر روی پوست می نمودن چنانچه در کیهن گفته بودیم که زخم
 خوشتر از زخم زبان است سیاه نوحه را در کیهن گفته است که زخم زبان است
 خشک می باشد و در کیهن گفته است که در آن نوحه در آن نوحه زخم زبان است
 خارجیت او نیم سوخته شود مانند سبوس بجا و فرستید بگیند باز بر آن نوحه
 و آنچه بر بیان شده باز در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 باقی بر کیهن از آن نوحه در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 از آن زخم می باشد در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 با زخم می باشد و در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 زخم زبان است که نماند در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 کسدم بگویند چنانچه در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 و چنانچه در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن
 و با صورتش بود که در کیهن گفته است که زخم زبان است و در کیهن

بعضی از عوارض آنرا غرضیه میگویند و اینست که آنرا تا ده خوانند بگردد هیچ آن در
زمین قرار نگیرد و کجاست بیاید پس برکت و آن هیچ در آتش منگ کند
و دروغ در آن سودا اندازند و هیچ منزه در آن باز نماند تا دروغ گرم شود پس هیچ
را که از خبر و آنچه رسد که آنست ما در آن توان نهاد مگر از آن تا که میزدند
باز هیچ گرم خود و آنست با دروغ دروغ گذارند تا گرم شود باز آنست
بسیار گمانست بر تبه دروغ گرم باید کرد و آنست مردمان باید نهاد و دروغ
گرم شود و مگر اندازند با مرامه تقاطع نفع حاصل ظهور میاید و از عجایب
و غیرت حصه ای با صلحه آورد و آنست بیرون آورد و آنست در آنست که نم
بگردد در آنکه خاک و قندی بول آدمی آمیزند و نمند در هلدناید و گراناید
منزلی را چور سیخ بولت بسوزند و خاکستر آن بکبیرت بولت ما و بارک خسته
مران در کفوت اندازند در ماصور گذارند خاکچه آن خاکستر مقابل سوراخ
ناصورتند مانند بون اله تقاطع جل جلاله در آنکه زخم و قسم که سازد و فراموش
با مرامه تقاطع آنست بر منج آثار با آتش خوبشانند در در آنست سی تا یک
وزن جانده آب تیس آنرا در شیشه براند و عندا حاجت قدر در سوراخ
و پدید میاید در آب بگردد بسیار بزم که از این رایسه کرده درین جای
دور زخم گذارند در آنکه با خود خورده باز در یک سوزن است در کتبه اوزه که کند
بچه سگ که خورد باشد بگردد و سر او میزند و در تنور که در آن نخود و جران
پایان کنند سبزه تا سوزن شود پس آن که میسوزد آنرا در دیشکافد

(76)

و منقرض اولیست نمد و بار یک سیده بداند و قدری بر جرات بنهد و اگر جرات
در کام بود بمقدار یک فلوس چنانچه شخصی را جری بینی و حلق کبک در ایشان
دوایم باشد و این علقه جراحیان ماورد النهر مرغ است در آن که حرفه نوعی جایی
که سوخته باشد از آتش مفید است بویست درخت لیسابون زند و در آن کهنه
آمیخته طلا نماید دوی حقیقت سوخته باریست آب میازیر سوخته باریست مالیدن
عده جانیات است برای سوخته باریست و اگر جایی زخم شده باشد از حرقت نقل
گرفته نشند دیدگاه چند که بنایت گنم بود و بار یک سیده اندر روشن سترت
خاص کمینند و ضد نمایند در دوزخ نور سببند و موی رویاندر و ضد محرق
گویا که سوخته است و گاه بر چند پوشیدار بهتر علقه کند در آن ملکیت بیان
میتورند در تریجیب آینه بند در جایی سوخته زخم رسیده مالند سوزش در درد
در انور رض شود و در آن آرد کند در آب حل کرده بر سوخته آتش را نکرم
دروغن گرم مفید است و به سوخته باریست مخصوص سبیدی بنفید و در آن
کنی خوب حل کرده بمالند زخم برای سوخته باریست و غیره که اگر چه تمام
بویست افتاده باشد همان لمحت کین تخم رالی بار یک سید و رالی در درد
روغن کفدر گرم انور زند تا کفدر از بس بمالند و در ستمال نماید و غیره که
سایر قرحه خسته در چون آنکوته خزان سود در در تکیه یک آنکوته سود سپید
بیشتری بر یک دوایم سیده بنویسم سبیدیام بر کرم با و در سبیدی حله ادویه
گرفته قرص ساخته در روغن بسوزند تا که خوب بریان شود پس صفت

در دوازده

کرده بدارند و شبیه بنده بران آلوده شدند و دیدند که قطع اللذان یعنی حرمت
که بر کوشش می شود و بیشتر که اطفال را رو می سپردند و سود و در کوه که جنری رخ
که شدوان آنرا استعمال میکنند با بول کوه که آنجاخته باشند بجان کفایت
که این نوعی است نافع است در جراحتی که با مصدق است در آن که گویند با جرب
شماره بیاری جباریم جبارله و نمته تمام نمیه تونیه بکاشته استخوان یک قطعه
جه بر آنکه سقار و سپرد و سپرد و در استخوان آنرا در سگ می کشند
سوزند جبار جبار جبار جبار به الیه تیه و در نیم بار و غن جبار میزند
و در کوه سقار نمایند اگر بهیم در آب سقار میانی و در استخوان
که کوه را سود و هر کجای سوخته نفت و نمیه چکری کشته بان خوان میزند
یک کتبه تمام با در غن کاد و مریم سازند و در نیم کوه در حرمت
در قوت و افتد عصاره قوتیج شری استعمال نمایند اینها نیز طبع است
و بران آلوده قانده بران که در کوه استعمال نمایند اینها نیز طبع است
در آنکه بسیاری سوخته زرد جو سوخته با بچی سوخته بر یک سیدر مال
حاکمه با پیره سبها که بر میان ایوه کبکری بریان بر یک نیمه مال
مسور سوخته کوهی سوخته بر یک نیمه مال و نقل در نیمه مال جبار مال
ساخته در روغن زعفران میزند پس بهار در کوه کوه کرده از طبع

(76)

برگونه بند و حج بعد نفوس باس گشت نیند و باز بر کردگان نیند و بعد سه روز از بد
تیب است حال نماند که نماند است دیگر که کوزله با حوریت کجباره کنگر ریگ دریا
بود و بر بار یک ختم با سبزه قطعه سیم ساخته بر نیند از هیچ تا تمام در در
دفع شود و صیغی زان می نیند تا خنک شود و بماند نیند در این بین از هر
بگذران برین علم کلد است چون فاش شود و عام کرد مشخ البریت اما در نیند
بچشم مشهور است افتاده که زان کرد و نیند شود و کبر و خوردن فاشت مقدر
تا نیند از هر حوریت کنگر نیند که نماند خنک و آب بار کرد و در وی بر صیغی طلا نماند
با نیند و نیند خواهد نماند پس نیندی در خود چش و عسل بر وی بر صیغی طلا
دیگر بر روز سه عدد و یک ساید خور و آن مونیع را باب نم نشویند و
بایگی بواز نه یکدام بخورند و جنبه و جنبه و سه کله بار یک ختم با سبزه که ننگر طلا نماند
دیگر بر صیغی طلا نماند و کربون و نیند بر صیغی طلا نماند و پوست سخت از این نیند
تخم بنوار کندم و کربن چهار درم خلیه نیند جنبه نوشادر یک درم سواخی کندم
که را جو کوش نیند و در در کله می از نیند به بیاره کلانی از کسبیا بر نیند و نیند
و منی با در وی بر صیغی طلا نماند این یان نیند در بار کله نیند که در در آن
لبه بر نیند و نیند طرف را بارک و بیما نیند بر در آتش گندم جود آن
از کرم نیند در در کله نیند و کله از نیند همچنان نیند نیند نیند نیند
کند تا یک باس بر نیند نیند نیند و کله از نیند و نیند که در بار کله نیند

و گاهی مردم لونی بجای تبانگو میکنند و شکر مراد روز نکار بعد نشندار است گفته بخت
بلوند و پرور وقت خوردن باب تازه حب از دو مقدار ماغن فرورند ماه باغی
و بسیار استعمال نمایند اگر فرزند امراض را معینه است جفت کرم بجز و بجز بهر سینه
در مرض که مرض لا دور است در عود سه چهار ماهه واقع شود مگر مگر الهی جانشانه و بخت
که زنگار رسد که بلا باشد در دوام نوشاد در بار یک هفته در مرغ آموخته اند این کردمان
نکار سازند اگر از جنه باشد بقره است بر این اثر ظرف روزانه در انخاب شده
بیت و اجای کرم که از اندر در در گردانند خند خنای که قدر آتش اکل زوا باشد
رم با نه بسیار خوش است بدین عمل نکار خواهد شد پس این نکار داخل ادویه نماید
تا آن مقدار نخود نیز توان خورد بود استعمال چند روز بشود به حرارت کند در
چون سینه دارند نیز جایز است بکنند امس و شمع است که همچین سقوف کرده
دارند وقت خوردن باب حب از دو نخود در نکار رسد نیز میس
نکار را بار بزند که برص را جوش است زیرا که برص را سود در حال که زخول
هر دو بار یک هفته ظاهر نماید جهت مرض عام مصلح جوش است و قیرادی که مقصد
با این مرض بود صحت نام آید و در روز نوزده بود نقل کرده بیت با برده عام
از عود یک گرم تا سیبتر نیام عقور و صابون با هر دو در ادویه بزم
سازند در روز اول یکمانه بخورد روز دوم یکمانه بخورد و این نیم مانه
بخورند در چهار روز یکمانه بخورند تا چهار روز بخورند تا آن که عود بخورند
نیم از باقی و ترش بر فرزند و این تا شش ماه بعد برشد

خوردن و جهت برین غریب است پس سوخته و دوام سبب است که ممانعت از خوردن آن
 بر کله می نماید و باید که از آب بسیار بسیار کم که در ظرف
 در آن داخل کند و طرز نمایندگی بویست در وقت که از تخم زرد و زرد کوبیده پیچیده
 یک کله است یک بر صبح بخورد تا به روز و روزی که خوردن آن در صبح همان
 کوفت و زرد بسیار کم که زرد و زرد کوبیده در آن است که در وقت که خوردن آن
 در آن بسیار بسیار کم است زرد و زرد کوبیده که در آن است که در وقت که خوردن آن
 سائیده و در وقت که خوردن آن بسیار کم است و در وقت که خوردن آن بسیار کم است

شود و باید بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب
 نایبی تخم زرد بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب
 سفید است این تخم زرد بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب
 زرد بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی
 زرد بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی
 یعنی سبب که در فون سادی با شیر لیمون بسیار کم که در وقت که خوردن آن بسیار کم
 در آن بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی
 در آن بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی
 در آن بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی سائیده بسیار کم که با چوب زیت و رو سازی

در وقت که خوردن آن بسیار کم است و در وقت که خوردن آن بسیار کم است
 مالی آنکه در آن است

سینه و طرد می نمایند تخم پندار یا بکلیسائید در جوارت جگه آیدند و طرد می نمایند
 باید که بر این نه اند که از چربی درشت چربی با کله شتی مجر شند ایضا همین است
 باینست آید و با طرد می نمایند و دیگر سر این فرومایه تا دور از ناید ای که در
 قویابی حکم باز نیز نیست بمانند شاهانی مسند یعنی نه و خواه اول که در
 یعنی در این باشد و موازی در زرد و بکورد بفرستند و در این نه از بار که گفته
 ۱۱۰ از آنست که در روز بارند تا جوشن زرد لیس قو بار از کشته ای در
 در وقت نشیند و اگر سخت غیرمطم باشد سخت مهم خون از آن
 بعد در علی بدو داد که در جاب شد لفظیه آمد تخم پندار کلرک گفته
 با عفو است ترمن آینه فایند در ایگسار که در شش فایند قید بر میزند
 در این نوع مانند دیگر که داد در جویست صلی که در کت سار گفته تم
 پندار سما که در در آن بند طرد کنند بولی داد و در وقت باغ است
 بمانند و در آنند که در کت بر تال بیخام خسته در شش کور است
 بر تال در روغن حل کنند و در آن کور را از زرد و علف کت و در آن
 سه سته نهاده و در آن کت بداند کت گفته که در تال خنتر روغن کت
 از دوسه مرتبه زیاده حاجت که تال به نفع آید که در شش کور
 بمانند و طرد نمایند بدار آنکه داد
 در این سینه
 در این سینه
 در این سینه

درد باری کلی

ترتیب و ایله و

در سه چند روز غن بشنود و آواز جسد با دست آینه تا چهار پاس کمر کند و این
با چینی کورت گویند با آنکه رویش که در باب نشووت گفته شد در اینجا نیز مفید است
نوع دیگر که برای وادود و کز خطوشت و فدا و طر حله است لقمه دارد و واد که هیچ در
به نشو و در من بود از این آود و من فرود و دیگر میزند و با جگه شقی در آن بر سازند
چنانچه چهار کزیت کند و در این میانند و سه جوی ببول به شکر با کف است باب
پزوده و سه سی و یک شنبه بجای مسر بوش با جگه شقی دیگر به این گذار مرغ
زرد این دیگر آن نهاده آتش دهنده مسافت بعد است آن سه جوی به این دیگر
است و مسازند و آواز من از آن زمان و کزیت آینه زیر این جمع شده باشد ماکله
شش پدید گرفته و باز کزیت آینه همچنان تا کنگ پیچ نماید میکند و آن ترق میزند
که در ترقی آینه باشد قدامی از آن بود و مالند بود و آینه شد و آینه شد
و اگر و کزیت کوز از با جگه شقی به شکر بود و کزیت آن گذارند و زیاده آتش خوب
گشته و همان رقیق ترق بگیرند دیگر تخم قرمندی باب میمون سامینا جانند دیگر
پربی نوع شفت دام سینه بود و و دام پربی که از خسته سینه بود و در آینه تیره و آینه
خون نم با دست نم تا صفت بود کزیت کند بعد از آنکه سازه در پربی
به تا و آینه جزیست بود دیگر به پربی آینه میمون با میزند و طلا نماید باز
می به پربی که از جگه شقی تو با جگه شقی و کزیت حاصل سازد
- آینه به بر آینه شمس باب میمون
و این روز
مورد و پربی

(۱۵)

نفع یافته باشد و این ادویه سودمند و مجرب است در این امر و دوی بهترین
نست و در سه شنبه شکر مراد و بکیرند و توجیه در مقدار بقدر پنج آن در قطعه توجیه
خورد و بر نهفتن یا نماندند که در نوشته بود پس لطیفه سبوی کلان یکا در یکت از قطعه
توجیه فرین کنند و بالذاتی آن می بینند تا تو بمانند تا که تمام شود پس آب در آن اندازند
و نقد که بعد از جوش و در سه شنبه روز توجیه در بلاد تلبس کردن آرد و نماید و این
بکیرد و از دوی جوده سازد و روز دونه نهایت سه توم از این بخورده با نان
بن عادت کنند که استیمان داده و در سینه چون الله تعالی در خدام در ص
و حلق سودمند و در علاج در آرد و سه عدد بکیرد و در آن سیمون بسیارند و طلا می
در این کبریا کسبگیری بکیرد و در کبکی می چونه جانند و از آن سینه مانند در سینه
در این کبریا که سه به سه سینه باین بکیرد و درت بماند چنانچه در سخن منبر می شود بود
در این کبریا که چنانستی می کرد و از آن کبریا که در روز همچنان کند تا تمامه شعله کوی
و بکیرد و در آن سه روز سینه است که بکیرد و دیگر او صاید بکیرد و در جوانی
دقت توجیه بکیرد و طلا نمایند و انبیه بدهد پس حکم دار و دوی در سفر
کنکوی سفید بر وزن کند که سه است و آن سازد در یک بر دوی می باشد
نیز در کلفت و سه روز شود بکیرد و طلا که تیر سینه است
از زهرت دوی بکیرد چون سینه و طلا نماید

باب چنان
تو کنت بکیرد

و بعد از این بچسبند که چنانچه در دور کند و آن مرضی است که در وقت باری و کوفت
 درشتی برینند و بولت از وی جدا بکنند نسیم ترنگا در نسیم تازه سه جوش دهند
 پس مولز نه خدام مسکه که انگوری در آن آمیزند پاره خام نسیم پاره شود و بارچه
 که در آب آنجا بونی است مانند و در ششینه بدارند و در مغز ما در آن مانند دیو
 در آن در آن کلینی بکنند و در غلظت در آن هم آید در آن بکنند و مانند جوش
 در ششینه در آن بکنند که اگر آب حرم گوشت گوشتیم بکنند که یک ران
 مسکه آنهم زبان و کیش کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید
 در آن در آن سینه در آن سادی بکنند کوفت بنفشه و از سه جوش
 کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید کسید
 خارش از روستم که باشد و در او بام و اکت مستعدل مسته از آن بید
 اندر در در ششینه و وصف کجی در مقدمه ذکر یافته که سیاحت کند
 در نظر اینی بسته است تا آن روز که در این است و این است
 که است تشفق بسایت مفید است عتاب حل کرد و ضمایم
 از کبری یا جمار کبر و در کرد و در فن جدر کجی عتابند و در
 در کبری یا جمار کبر و در کرد و در فن جدر کجی عتابند و در

(465)

بید و در کبری
 در کبری یا جمار کبر

از آن پس در دو اثر اینها مناسبتند و در اینها مناسبتند و در اینها مناسبتند
مغنی نیم توله قند سها دو دام آرد که م دو دام نیک نیک با با به حلو اس
و در پارچه انداخته بپخته دروغی بر بدن مالند و حلو الجوز در آن روز خوار
عظیمه شوره صید آنست که گوشت تخم در دانه اش کرسیم و در شکر بر روغن کما بود که
چون که نیم شکر حرکت بسیار میزد و بر چیز نریخته و در حله هم آمیزند و سه صحت در آن است
نصف از آن است بخورد و در میان در بدن مالند طریق التبیان است و در آن است
و در مسافت با بر قدر که جویش کند لیسین بهر در غسل نمایند و در روز هم اگر حالت
و در بیمار ریزه چنانکه گفته شد در خارش در سه روز دفع شود و دیگر شوره قلم در
روز تمام نماید و در خارش مالند در اسوت با آب نمک یا نمک در بدن بر خارش
و چون تخم که در خارش مالند در اسوت با آب نمک یا نمک در بدن بر خارش
لبو از در خاک تهر این را در روغن زعفران نیز در نمایند و زمانه در ختاب
شند در غش نمایند و در روغن گل سیاه را مجموع نمایند و مالند که سیاه
گشته شود نیمی نازک خاکش کرد و در روغن آمیزند اول او را بگردانند
و در کف سیاه سیاه است بشوره بر کمان نیز گشته ننهد حصار از روغن کادو که
کنند بشند و طرز نماید ایضا مصلح سیاه که در دانه ای جوید
را با برگ خنجره خشک و خوره تو را کرده باشد آنرا در
یا مواته یا طور صلاح کند و در این است

لا طه ایام
دوا

بمغنی نیم توله
بسیار بهر خوراک
بمغنی نیم توله

بهرت زیدرا جوانی دوحه کندی بریک کجه برسه را بمانند و آب
برین مانده در سایه نشیند خیره خشک شود آب گرم فرکت در سه روز با کله
دفع شود دیگر کند یکساعت در دام سحاب خلیه توتیه برین کوه بر کتله ام حله
بکلی کرده تا دو پس کبرک کرد در با نژده دام روغن کاه و خله در سازند در
وقه در از آن جاننده خارش کشته دفع شود و در او را مده نیرت و دیگر کجه
یک کجه از مالین این دو انگزد و باره بر و ایدان نژده در خنده روز
تغ شود کجه در جنت پیام شیر کرده دام انیمه بدیدر عدم سختین نعل در
جوش در خفیف شیر کندی بار یک خنده در تید انیمه در اولتین
نژده در دانه دیگر بر نژده جین روز بعد ذکاب غر کتله و اگر
شیر کجه نژده بزرگ با نژده عددی است در نژده کجه در نژده
سوزن نژده یک کجه و کتله و هاق قائمه تیه کتله کتله بنی نژده وی نژده
دانه روز در نژده بدین بدین جاننده چهار روزی نژده نژده روز
خوش است بهر کند نژده نژده نژده جوانی بریک نژده
و کجه کتله در سه حصه کند و کجه در قدر است نژده و کجه در نژده
نوشته داد در اسامی نژده نژده نژده نژده نژده نژده
بیک کجه نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده
دکجه در نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده
کجه نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده نژده

تیره چک و بهترین ادری برای خارش فصل باب کرم و بجم با پیوستن
درد که بعد از آن میماند موثرتر نغند و یک بار در توبه و کسه لوگتینه
و قدر شکر است تولید و در می کنند داد را لیکل کسیر و در آتش نم گرم آنرا
برادیم گویند و در توبه نهند تا بجهت شود بعد به بدن آرد و آس کند و در خشت
کنند در بیل با نمک دفع شود در بیل و بیل و با بیل عملی بوده بختی هر روز در دوام
نحوه جریب در دست و در یک بکره زرد می کشم که آن خود یکدوم بر فیه فرغ کند
بسیار اسواغ کند و در توبه در آن اندازد بوده که آن خود نیز داخل سازند و
گفته مس که بندی توتی گویند بمصطکی یا مانند آن بسیار جفته مذکور سازند
از بالایی بنیت لب بدنه دمانه نوز پاره اندوده خوش اسواغ کند
گویند بهر از و برون آرد و بالایی آن به جبهه از انگشت بالای نظری
خود مین و از کون پوشیده آرد از آنی طرف هر دو که در کون است در طرف
کمانند از آن جهت که چهار انگشت باله طرف خود و کسیر از آن طرف
نزد آن است نیز نموده آتش فند و در زیر نو طرف چسب یا از کسیر بیل
تا در غم فرو حمله و در وجه شود در این طور چنانچه در آستان حشر گویند
نوعی که خارش مفطر را خاصه تر در کنند تا توبه بسیار یک کلام
سکه کار و یا جریب در دوام خشت توبه بسیار کسیر کند این سکه بپزند
و با بکشد و در آب بشویند و در آب حشر آرد که در آب است
توتی حشر قدیس کافور غنیه یکم نموس کافور اسحق کرده باره
دو در حفتن با شش فایده و در دست آرد و در دست دیگر که فایده

تا آنکه است عدد خود صاحب ماز و چهار حصه که در آنجا نوشته اند که یکصد و شصت و یک
نیم حصه از در دو پود و یک پونج بودند چنانچه نوشت بیان شود چون آنکه است
برای دوید را با یک حد جدا نمایند بر طرف این استند و آنرا در طرف این
دو شده پیش دهند و آنرا گرفته در دوازده حصه بدست این که این نماید
این موی از آنکه بنویسد پس با این بنویسد و در آنجا کند و بعد در آنجا
با آب آبی بنویسد و پس با آب گرم بنویسد و در موی خورده است
آنکه آنجا را خوب بنویسد پس نوشا در آنجا یک حصه در مسکه است که بنویسد
در یک حصه زعفران و در آنجا یک حصه در موی سفول از در آنجا ناز و با
سرخ سبزه و سبزه از در آنجا یک حصه در موی سفول از در آنجا ناز و با
خورده از آنجا هم او در در طرف این استند آن با آب آبی بنویسد
در موی سفید بنویسد که چهار کور رنگ سیاه خواهد شد بعد از آن یکصد و شصت
و در آنجا موی از این موی در در آنجا از موی سفول از در آنجا ناز و با
و در آنجا بنویسد و در موی سفید دو حصه زعفران که بنویسد موی سفول از در آنجا
در موی سفید دو حصه زعفران که بنویسد موی سفول از در آنجا ناز و با
سرخ در در آنجا که در آنجا موی از آنجا بنویسد موی سفول از در آنجا ناز و با
سویخته خاک که در آنجا بنویسد موی سفول از در آنجا ناز و با
که موی سفول از آنجا بنویسد موی سفول از در آنجا ناز و با
طلد نماید که در آنجا بنویسد موی سفول از در آنجا ناز و با

نوشا

شسته بزبانه سیاه طه که زود انبات موی بینی پز خنداب که موی را
 سیاه نماید و دراز سازد بگفته کردن سبزی و سفیدی دور خسته موی
 و سیاه موی سیاه که ساق دیگر او سیاه بود از مرغ آب گند و فستق ساقه
 پخته شده و سحیح بجمع بپزود و سحیح بجمع بپزود بروا حد صبر و دم خورند
 و در روغن تخم کتان بپزند و در روغن تخم کتان بپزند (87)
 سیر بوش این بوشند پس جوی ساقه که تا گریات و کاسه بود در
 حیوان خا خاک نوزند از این کشته در کس که این کشته را
 تا نیم بپزود و در آن یک کاس از آن گذارد و بپزد و در آن
 آب تمام جوی را بگذارد و خوش بپزند تا نیمه در آب کبابه های
 پس خاک را روی رزق و عام جوی کباب شود شسته بپزودند
 و آزرده روغن بر موی بانند و تمام مابین روست و بپزی تا تک
 روغن کاه و جانند تا این موضع سیاه نشود و در روغن کاه بپزودند
 این رسول بپزد و در روغن کاه بپزد که بین راه بود
 و نرم کند و بوی عود و در روغن کاه بپزد از عودان اگر بپزودند پس صند
 ماله سیاه بپزودند این است از روغن کاه بپزودند و در آن
 صند بپزودند و در روغن کاه بپزودند و در روغن کاه بپزودند
 تا نیمه بپزودند و در روغن کاه بپزودند این است از روغن کاه بپزودند

از روغن کاه در روغن کاه بپزودند تا نیمه بپزودند

کرده داند و دست مانند در کما دراز دارد و کل او در تمام کم شود مانند آنکه
میراثی روی در هر ای و زیر درخت کرب و دیگر درختی نیز بسیار روی
در دهن و دندان متعارف است لبها نماند و از برگ استیره گشته کوفته
و دندان خرد یا دلیر شده و یک شب از روز بر او را بسبب احتمال غایب از شیر
بیکه در روغن کچور برود با هم نیم غصه بچوت نماند تا که روغن جانده بسبب
شعبه بر او در کتب سیر مانند حوی دراز میکند در آب نمون داده
با هم سوره مشرب بر او در روغن بر سر مانند و باب بنویسد چون
متواتر چنین کند با آنکه در او از شوره جفت خوشی وقت زمان خوب
چون استحال غایب از (عصاره قی القین بوی خوش آمد با درون
نورسته که همز غنچه باشد از بلاش یعنی واک در غنچه با برگ بریده
در آب خشک کند و کوفته از باره بگذراند و اگر در کوه سحر سوز
ماند یک شب سوزنده یا نبات یا شکرت در هم غایب دیگر کل است
که آنرا مو بگویند کوفته پنجه دو سه از این سیاه آینه نماند
و صبح و شام بکف دست یا کم زیاده بخورند از زخمها و عرق زمان
بوی خوش کند اگر در وقت سرد است شکر از ح اثر را بود طلا غایب
سیاه بر آید که چون مو را بر کند در آنجا مانند حوی سیاه بر آید

باین آینه یا کند طلا بماند و در سحر و جادو

و نگاه بدارند و قد حاجت از آن بگیرند و بعد از آن در صدک کما یجای می نشیند
مردار سنگ استقال نایب رومی بول سنگ بول سیاه زنگار بپزند و خورسایین
موم سبید بر یکدیگر نماند و در وقت زدوسته دام و سینه مانده بپازد و ستر از خشتین
بپازد از برفه کند و درین روغن بریان سازند پس سوخته بپازد و در کاسه صدفین
بپاشند و موم در آن روغن بکشدند و او را در مسوقه در آن آغیزه جراحت تمام
در جرحان پاک کند و گوشت زائده بکوبد و موم بکشد و جراحت در وقت درنا صورت در در که
در وقت که در بول مردار سنگ شکر موم سازند چنانچه متعارف است در موم سبید
موم یک که سوخته است و جراحت را سواد بد موم کا فوری رال موم یک یک موم یک یک
نقد در وقت در موم سبید در موم قرص بر یک مقدار یک فوس موم سازند و بسیار در
موم سبید بابت سینه که فزنی سنگ صدف سبید که شغولی کل غنوم کل در مینی
مردار سنگ یک یک یک موم کا فوری نیم با در وقت کل نیم با، اجزا بسیار در
سازند موم در وقت که در وقت او در در آن گفت تا اندک در وقت در وقت در وقت
را عقید است یک یک تا در روز کافی است بر می که جراحت را فراهم آورد و در وقت
چهارم موم سبید در وقت موم سازند در نرزه بار آب موم سبید موم
در وقت که در وقت را فراهم آورد بار یک و نیم موم یک یک موم نیم نیم نیم موم موم
بابت قرص سازند در وقت بر بیان کاشید و در وقت در وقت کرده بپازد و موم
که فراهم آوردن موم آوی در این بابت موم سبید در وقت در وقت موم سبید در وقت
سایون رال با این موم در وقت موم سبید در وقت موم سبید در وقت موم سبید در وقت
موم سازند و جراحت را در وقت موم سبید در وقت موم سبید در وقت موم سبید در وقت

بسیار سفید و پوست از سر تا کتف یکم بکوبند و بسوزند و بسوزند و بسوزند و بسوزند و بسوزند
 نیتوتیه در او آغیزند و با یک شیشه و در وقت بپوشند و تقاضا کنند برود که در وقت
 بیاریم و تمام شود و بتندی که در بستان زدن شود و برای کل بدن کنی نفع تمام در وقت
 آنکه سکه بگیری بگویم سوزد و کوبد چنانکه است مراد آنست که با پودر
 در می آمیزند و بعد از آن که آرد و شستنی را بسوزند و سوزد با یک شیشه و در وقت
 آنکه با بدن آینه خوب نمونند سازند و بکار برند و اگر کسب در میانم میم
 سخت شود قدر بعضی دیگر آغیزند و در وقت روغن کز در وقت درم سوزد و
 و سر طاق در می که موونست و زدن زین است چو در وقت چندی است درم سوزد
 نیتولم از یک شیشه یکم قسم اول باید که زرد باشد با سفید تری که نیم سوزد
 در کلهای گرم کند و بگیری و شکیلا را جدا جدا با یک شیشه و در وقت قدر که بگیری
 بر آن یا شیشه انداخته است بچوب نم بگرداند و بعد از یک شیشه بگیری و در وقت شکیلا
 در میان زدن تا که سپری شوند و همان دستور درین لزوم میگردانند یا شیشه پس
 فرود آید و نیتوتیه مسوخته آغیزند و در کلهای در میان حل کنند و در شیشه اندازند
 و عند اطاعت از بر مریز طلا میزد دستورش است که در اول سوزش میکند
 در آنکه در دریم و سوم نوزن میزند یا نکتند زیاد از سه روز خانه و بتقدیر
 چو شش کردن است در شیشه داده باز استحال نماید عرض تا به شش کند
 ظهور نفع نیست و بعد چو شش کردن باز حاجت نبرد و درم نفع میگرد
 در کلهای در وقت شش شود داد و شش میماند در وقت که در وقت
 در آنکه در اول در وقت شش در اول در وقت شش در وقت شش

گفته و سه ماهه نیز بر میان گذرد و در آنجا که تشنگی نیز نصیب است و یک سه ماهه
 بر میان سازند و بر وقت آمیزند و بجا آورند و بدین آئین نزد بجا آورند و هر که در
 آن زمان ال حاجت بخیر است عموم کافری و ستمگر و بزدل و بی ادب و مردود است
 بر یک یک نام نالی رسید نام بقوتی که باشد یعنی نام رسیده نام روشن را و این که در نام
 در آن گذارند و مردود است خود در آن آمیزند و بجا خطه فرود آورند و بجا
 باز نام کند حوالی مسوق آمیزند و ستمگر و بزدل و بی ادب و بزدل و بزدل
 آرزو آید و در آن آمیزند تا به دست خود کند و حاجت بجا آورند و باید که طرفت آینه
 باشد بر آنی که بختی در هم سپردند و است این قول فلفل را را بر یک نمونم تریه
 چشم بر میان زده ستمگر و بزدل و بی ادب و بزدل و بزدل و بزدل و بزدل
 زده که گذارند باشد آمیزند و در ظرف گلاب نهاده تا یک گرم نشوید است
 و یکبار در هر مرتبه خوب کفالی کند و در روزی جامه حیض سوخته بزخم باشد و نام
 هر چه پنج خطه و نیزه کار و بر زخم بجان خنده بیرون آید و تیره و تیره
 و خار که در آن جوان شکسته مانده باشد بر آرد تلخی کار و در قدر برین کار و بخت
 بر زخم بجان خنده هر که بجان خنده بیرون آید و نامی که آید کرده بودین زخم
 میدید و بر آنند که در تلخی زخم و سگ خندی زخم کار و دشمنی خبری است
 از نشانه خوب آموختن است در هر چه زخم کند که خنده سوخته بکنند
 از این سوخته کلستر که گیدایوه بر آنی دادند به خراطله چرخ
 ستمگر و بزدل و بی ادب و بزدل و بزدل و بزدل و بزدل و بزدل
 از یک نهاده نهاد تا به دست خود کند و بزدل و بزدل و بزدل

با جگر ریشی بر ذم افشانند و پوندند و عده خون تو غیر از اول بیارند نشن از تو
 بر حیوانی که باشد خشک است بسوزند و خاکستر آن بر ذم بند خون مذکمه عده
 سبک که بر یا نژده بار یک یا دو بار عمل خواهد بود و این عده در خون جوی بار یک
 بر بند و دولت بران بنده دارند از مرد را که دست بر بند و در بند و در جوی
 بران باشد و گرفته دارند همچنان که تا که خون یا که در جوی است مذکمه عده
 قفسه عده یک بران که چنانچه معلوم میگردد است و ما نژده هم بنده و بگریه
 نژد در قفسه در آن خرابه سحقی مذکور است زنده از جاکم خون بر جوی بر بند
 و بر بند عده بر هر گاه جراحی بران رسد و خون مذکمه نژد تکلف بسیار
 جگر عده دو اسودند و داغ دهند شریان را که داغ درین عده می جگر است و داغ
 است و با پدید که بخیر جراحی شریان کرده شود و نشان خون شریان است
 که بر قفسه بر بند دست خالص بود و رقیق القوام باشد برین که خون خود و
 و بازگشته بگریه در سطح مجیدان لیسانه بر روی کج کرده نژد بر ذم عده
 حوائج جراحی از نوم بگریه و قطره سفال است حیدر در آتش گرم کشید
 و بالای این سفال بوغن اندازند قطرات که در سفال فرو جگر باید
 که درین ذم جگر زین غار خون بسته شود عده نمیدانند
 در جراحی بر کند و مژد خون که بر جوی نایسته حکم دارند
 با سفال کش خورند و خاکستر بار یک بر جراحی بنده

(91)

عده بار یک بنویسند
 عده بار یک

عقد آنگاه قطعاً روده را خون خورند که سر هم آید و در سازند و خون
میشود و عقد چون سر کن تازه کبک که با گرم بر زخم که خوشش بند نمیشود
درگاه خون زخم در شکم آید شد با یک که بر روز یکفقد خود آب به بریزد
و یکدم چوکی رود آن آید زخم و بوشند یک هفته بهی ساق و ساق در عرق
رودن با بونه تنها بر بدن مانند جبری پوشند عرق بسیار آید دیگر آب
نیکو بر بدن مانند جبری پوشند یا شویه کردن و بجز در آن بر بدن که می
در ترویج جرحیت در عرق شیره قند را طبخ نماید بر اطراف مابعد
از عرق است مخصوصاً در حمایت کثرت عرق حاصله که در دست و پای
میخورد با و تخمین را در اندک که کنار کوفته در آب بچوشاند و با کش دست
ترغیب در عرق شکر بر سفعال سبز بر بیان غایبه لبی با شکر کوفته
و صله ای کند و یا شکر نیم تولم بخورد تا صفت او در سینه آید که در وضع
عرق جرحیت کشنده جگر که سماق یا کهنه برنج بسید که شکر است
بر یک بنجایه شغال پوشنده از روی عرق صندل سبزه زعفران آید که بود
بالدیو حسن حبه یا کبک ساخته بر بدن مانند آینه صندل در نرم کند و
اق و بید در سازد و در عرق بوی آید عرق و در سازد و شکر
اصول سفید بریت نرم از دست بوی آید که در دست ساخته
بوی بکیت سرد در صندل بوی خنده بر مات آینه صندل سازد
یک گرم از شکر در بدن مواد سازد که سازند
آب گرم در دست سازد که سازند

شرف است که با لوب و باروغن کلی استعمال کردن که تنه از روغ مولد کجا غلب
 دارد و طرف چینی که بومی بود و کجالت فارس ز را می کند مردان سنگی را تو که غلب
 صندل بوده و نمایه یک ربع بود و نیمه پنجمه در این گروه طبع کند و بخی که از روغ
 است با لوب و باروغن و در این گروه طبع کند و بخی که از روغ
 اگر استخوان از جای رفت باشد بعد از این روغ نماید از کمال بود و صفت روغ در
 روغ و در نوشته می کند یک روز از شیر کت تمام تدریس در نیم دام جبهه و یکساک
 و سنگ است و یک کت یک حله هم آمیزند در لوب است است آمیزند در کت
 شیر که سوخته شود و در کت آمیزند و در روغ و در روغ که خرب سیده باشد
 زدن خوب یا از انفاق جانند و این را شمشیر نیز می گویند و در
 بک سبوی تر سیاه و در و با با بک میا طلا نماید در در افتادن سینه در وی
 خرب و سقطه تا سفید است و در روغ کت است و بیست اصبع یا زاید مؤثر است
 در زنده سیاه و یک چسب جدا می نماید در روغن که می آمیزند در وی در روغ که
 باد اوقیه باشد در کت یک سه لوب و یک سه سبوی در شیر کادو یا در
 آب کوه شانه در روغ و در کت جانند بعد از ترسیب سیاه و در کت کجایی کت سیاه
 سبوی خیمه باشد نیز می کنند و باید که پس از این چهاره او در روغ زردی
 بر آورده و در روغ با روغ در زنده در روغ زنده تا از زیادی می آمیزند در روغ
 روغ و کت استخوان را که کت است و در روغ
 در روغ کت در روغ است
 در روغ کت و با

و گوشت در سخنان و پی باشد و معنی که با در کوزه باشد آنرا نیز دفع کند
اگر چه کینه باشد ها بون بول با آب بنزد و گرم کرده بماندند ای زرد بود
و صابون با آب بنزد و در گرم کرده بپزد از نندوای که صبح را در کوزه بپزد
آرد آلت گرم و بپزد و در کوزه بپزد و کلایه یا سفید که نیمه نیمه بپزد
در آب شسته غنور گرم نمایند تا دو امدت شک نماید و روی که برای غیر از سفید
افتادن شخص را از زجایی یاد و یاد و مانند آن بر شخص بپوشد تا باشد
در کوزه یا سفیدی چسبیده یا خفیه بود و خون نند و سر تا باشد و با سخنان
بپزد تا آب و همچنین معنی کشته در بعد بپزد تا آید که آنرا گرم کند و
بجای آن نشت اند سود و در و نسته مبار و بلدی نیم یا بسیجی گوته علیام سفید
نیم با در و سخن گوید با در سیر اول و سخن گرم نمایند و در سفید در آن بریا
سازند پس از دو سه دیگر جدا جدا با یک ساخته و کوزه سفیدی بپزد و دیگری و
عقب آن بلدی انداخته آنرا اندازند و بپزند تا که در خود و سخن گوید گرم
گرم بپزد و در این را لوی گوید فایده بر آنند که بهتر از غذا بپزد و در
و مسقط شود با پی که در کوزه بپزد و مویهای و در سخن گوید خوردن
سود و دردی که در و درم که از گرم و سفید زنده و خون نیاید مثل
فزه بسته شود و در مغز یا جیب کند سه بار سفید و بپزد و بپزد
جدا و بپزد آن روز خوب با در کوزه سفید آینه
بپزد و در کوزه بپزد و در کوزه بپزد و در کوزه بپزد
بپزد و در کوزه بپزد و در کوزه بپزد و در کوزه بپزد

که فریب و مقصد کونست اعضا را از تجربات موزونه است بگردد باو کمان
 تمام کوفته یا کوفته سپاه آینه مقدر یک تواند خورد خورد تا مدت آن
 تا نیم یا دو است بهر روز که نخستین به بندگی استخوان شکسته است
 یا از بند ببردن آن در هر خوب نشد کجا نگاه داشت نشد انقدر در وقت ماند
 روز نخستین عصابه یعنی به بدن نژاده بر عصبی پیچند و زنده بود کدی
 از این است که مایل شدن باشد بر نهاده عصبی را مستقیم دارد و نسبت
 جانهاه جو بان بر نهاده چنانکه متعارف است و تا دوسه روز نکند
 روز سوم است است نکت میزد بگردد خوب سده بار یک است ایند
 در عصبی بر نهاده اصل کت و داری یارجه یافته طله نماید و بر عصبی پیچند باز
 همانسان بر نهاده آن عصابه را و کجاست بر نهاده کنگار روز سوم نکند
 و غیره از خبری میزند تا که نوزدهم است اول انگار کت در نهاده بر نهاده
 است و در نهاده بیاید زین کیفیت درم کوفته تا آب بیون کپل کند و در قد که
 بیست کپل کنند بهتر باشد برین مقدار که روشنی حرمت از نهاده یکم و
 کیت م در نهاده انان یک کت خود سازند و در بیون در ان فرج
 شود تا مدت موزونه است در نهاده ستم انوار لغت سنگید و کت در
 اولد و در بار یک است بهر یارجه که با بیان میور در محمد ام سده در بیون
 در واحد در نهاده تا سده در نهاده یک است تا آب بیون
 در اولد و در نهاده

کوزند باوی و نکست هرته واکر دو اچو من کند رتیه و باوی کوزند و کوزند
غذا سازند و ششتری از نهار بخورند که قی بسیار خواهد آورد و ازین دوا اولی
بسیل بریدم رتیه و بعضی زاده اعتدالاس بدید که کوزند و کوزند با نیت خوا
خواه دوا نمیکند که نایند خورد سیوم تریش بسیار با نیت خورد که مدد این دوا است
که اگر در کام سوزش شد با نیت در زاده و جوانان بخوردند که دوا سود است
بخت فانه در رتیه یا رسیه نیکه را بگویند زنده و رتیه نیشان تا برین دوا
که آرتیب تر کرده تا زدم شود صباغ در شیشه معمول الحاکت نمند چنانچه
خدا یا به نیت برقی همان خسته بجه چنانچه جمده میکانند یکجا نژد و در بر کام تحمل شود
یعنی سوزش زده دست با نیت زدی دوا بار دیگر بجه حکمت کتب شود و حجت
مال کنگته چو این خواستند اچو در کجا که کوزند و کوزند با نیت خورد
کوزند و کوزند و کوزند با نیت خورد که سوزش نیش با نیت خورد
موازنه بخورند این خالص دوا آب گل سازند و با نیت آب ادریه نیش و مقدار
کند و کوزند و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند
با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند
قی در نیش و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند
بر کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد
جانبه نیش و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند
نیش و کوزند با نیت خورد و کوزند با نیت خورد و کوزند

بکنند آن گویا بدین سبب خوردند و فرط بدین معنی جهت دفع سمیت
 مرد است با الحمد تا از تریب سانسایه کار بر اندازند و در جوانی هر که
 خصوصاً نازک طبعان و مستغنی تر اندکی شکر و سبب عرق حار و کرب
 و بر باد کسب کند و در شبها که سوره قلدر از نبرد او بر شبها گویند و با آن او بگرداند
 پس آتش تبارد کند روزی در پیغمبر است تا که یک هفته باید کشید و باید کرد
 که در روز سوم و چهارم بخت بسیار که هیچ در انتفع نشدند از این دوا
 زیرا که دوا حار است خوردن این دوا و قیحت که هیچ در انتفع نشدند
 و بدانند که لا علاج است نظام خوردن تو از خوردن او و خشک دهان و سرخ حور
 با الحمد بدین سبب باید خورد بعد از تناول یکماه و ده روز یا در ترش و خون
 آنچه نظر است بر این سوره در دوی با خوردن و فکند تر بیدار شود در این سوره
 یکماه هر که است زده بود که در سه روز و سه روز یکماه در یک است
 صفا که نشاند چون نیم با نان بخورد و در نیم روز در این سوره خوردن
 بدام نیمه سیاه یکماه تا خواه نیم یا در یکماه و نیم سیاه نیمه یکماه
 در است اول با جوانی هر اسامی و سیاه یکماه که در این سوره خوردن
 آفرین و ویلیس دیگر که در این سوره خوردن اولاد را بر این سوره خوردن
 بیداره آفرین سوره در این سوره خوردن و در این سوره خوردن
 و از جمله بزرگواران قطعه که در این سوره خوردن
 نمند و در این سوره خوردن

و ششتر می اندند و یکدیگر خوانند و ازین دو اعدایت روزی نیک گذرد که در دو
بانه که در کوزه در تنه آتش بر آید بپزد و پنج گنا و یکجا بپوشاند و غوغره فرمانند
یا بپوشانند بانه در یک جعبه غوغره کندین نو خوارند در وقت در خانه
ازین یاد در یک محبت پخته در سینه جویست و باید که از اول روز و یکبار در دست
سر آنرا در او سازد و در اوقات همه در دو اعدایت عمداً در یک گنبد در دست
تا پنج وقت بسیار در متعلق در دادن کند و یکبار در یک اسم الله سفید در آن انداخته
اند که این پزین در اعدایت صلا کیه می کند تا بسیار است شوه پس عقوبت
باید که در سخن گفته بپوشد باین قسم سازند در فضل حب نمند هر که از آن کس
رسانه نوی اورنگی گیرد از کزیت اینتر جن دست و پا و که در او از کار رفت
یا در کام و قضیب سوراخ افاده باشد و این پنج صفت در دست شام
و باید که اول فیمه شود بامی گوشت حیرت بر او چاره بپزند
او این دوا بخورد از ترش و نماند از سر جوان کرد در دو با یکبار بر طرف
نسخه بسیار در وقت بود که در دوا چو که گستران مالند بوزن یکده
و قد کتم دو دانه چو این خوب می آید در قد خطوط عظمه حله فرو بر
نسخه بپزد که در یک کوزه بپزد و اینها در اعدایت بسیار در دست
سه روز متواتر در خوردن می دهد که با دانه را می برد
در قد سیاه از زنده و حب خسته در زمانه
بسیار خوردن در وقت

بیت که بعدین بی ساخته بخورند بگوید در آن کلمه بسازد و اگر در شکر
 لعنه باداد در سینه نان مینماید ملک با بدی آن تامل کند و اگر سر سینه
 در آن نوسید و گاه باشد که در آن کیمی چون برینند در سلامت باید که بر او عاید
 سرفشته با دفع بر بندقی بند خواهد شد جز سست است از شک بلا از دست نخل
 که در آن است که گفته بفرست روز اول در آن بفرستند بپزد و بکشد تا فرازند
 است نوزد نوقت باشد خورده شود بس بگذراند و در نوزد بفرستد بکوزد
 بزهر مویز باشد خورده اول خورده در شام و آخر آخر تر است بر نوزد است با نوزد
 از این دور میشود در آن که ثابت باشد است به سه سال وقتی مع تمام بر
 در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 نالدهی از آن بفرستد و جوت که مان باشد ساخت بعد از طوبت ناک کلمه
 در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 نوزد که در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 کلمه کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 معده که نمیدانند تا سیاحت است بخورند بر روز و قاع و صبح یک روز در آن کلمه
 نوزد در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 از کار روزی که در آن کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است
 کلمه کلمه کیمی که در آن مع موقت در دنیا و بر یک در آن نوزد بوده است

(95)

و در باطل و در سود خیر و در سفر بلاد این شهر تا که شادمانی و سعادت
ایمن خلق و مردم قدس گشته اند بر سر راه طاعت انداخته است که نیت کثیر
حق کرده باشد و بگوید یکدم شکرت نس کرده و آن در حدیث صحیح گفته باشد
یک سوره که در آن است هر روز صبح و شام بخواند و خود را از بانی او برساند
بر نیز بفرستد به من حق که هر کس که کلمه ای بگوید که می دانم بوی بندگی
فی سبیل است ان شاء الله شش بوی تا سه روز یکی صبح و یکی شام باشد
و خود را روی آب بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
صل برده طلا نماید و حساب برای آنکه خدام و قروم زمین و آسمان حساب
نور بادم یک حسا ترازی یک سوره عقیق ضعیف عربی که بعد از آن در دست
ترید سوره بر یک خدام غار یقون بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
هر یک دو دام کا فود جدید و اسقویا مستوی هر یک یکدام با کلمه حساب
به لیون و صفا بکشد و آنرا بنام بپوشد به نام آمینه باب بپوشد و بپوشد
نار و بار و کوفی که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
سوزنده بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
از کوفی که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
مطعم یک یا دو صبح بخورد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد

از دست گرفته بیفته یکوزن کثیر نصف وزن شکر تازه مخلوط نموده
کلاف نالند روزی چند مرتبه مجرب است با این دستور که گز بر خورد یا بیو
ز بهار مغیباته مسوم کند و شکر و روغن حیوانات را سود دارد مجرب است
تطهرا که نهی بسیار که گوشت بریان کند بر روغن گاو و یا دیگر حیوانات اینفته
نور شده اندک آنک فی خواهد کند باز دهند تا یکماه سهماه که خورده شود
دردی که زهر بار را سفید است بمجرب کردن مار حایگاه نمیش خوردنی است
بندک و پنج نیمه باب سینه باز زنده را نمیشاند و این
از بهر قبول نهی او بهر صورت بایدی هیچ سفید نمیشاند و از سینه پاکسی
بست و یکبار سفید و بند بس که از درخت کنگد یا ناله
زیر بار در شوه و مارگزیده را که بهر شش نشانی است از وقت در درخت
کافه یکماه در آب جگر کشند و نمیشاند بر او در درخت کنگد یا ناله
کافه اس گشته در کافه نمیشاند که مردم نالند در و در شوه و این
نور آری چون بجای این سنج کافه
بندک یا که در دای پنج کنگد یا ناله
ممانده در دای جوفه شکر مسوم نمیشاند
دری جگانه فی شکر از صحت شوه
بندک یا که در دای

چرخ یا برکت خانیه ز نامیه مجید خانیته نشا نشو صاحب کج یاد آورده دین که حکایت
طوریست که در قوم گفته که هر چه دو قسم است یکی آنکه برتد و شایع لو بسرخ می آید است
در اینجا همین نفقد از خودن نوی سلسله عدل مترش آنت که در وقت شمس شکم که
در کار بر این بجزیر بول کند بر باره نشو میرد که صوان خادم باره باره خود قهر بکنار
بگذرد گفتند دو دم آسوده باب شیرام بقدر کلاسه بخورند تا می گند از این دینی
نشای بعد کج در صلی کرده قی نمایند تا سوبی را که صوان سپردن آید و بر کس نهی
گویند به او سر را یکام تارند نه نشوند سوبی آر کرد و یک پای چینی است چاره
خوردند سوبی آنچه که باند در صوره یا امعا یا چنگله جسیده روز دوم یا سوم در خانه
ببرون کشیدند و بر سرش دم برار و کتد تریاق فایق نیم رسد و در کله دو نیم جو
آب سیون بکجا اول تریاق خورد بعد باید نفع خورد بالذی آن آب همچون خوش
رنگ و بیخ جدا بجز که مزی از این گویند که با همک مده سوه خود نشسته در جوان
است زانکه اگر بیخ در موزه زده نشود ما بکر آن تا تخم آن یا کتان سهاقی
همان بیخ بنه با کران یا کلات باشد که در دست بنه نادر در دست و متوجه است
یغنی که از یادیده در غایت شود نفقد در دوزخ کباب بیخون بخورد و در
باوی تا خام خوردن شیر بود و در این دست بر دو جز کردن است باب بیخ در غلک
در این املاجه داشته دید قدر از کوبار خوردن نشو است خرد یا جلود کوانه
در نشو دایر تر نشو یا سر نیامی ه وطن مفید است دید موکب سر کاسه سر در دست
سه و ساته و فصل نور و کلات بدن در میشا بلادن در باره
رو به سر و غلک مزار بر نه نشو در دست

سمناست نمند تا غایت آنچه بسبب زلال است ترکیب کرد و توخیر در
 غذا باقی نماند و این دو معنی است حسب نوع مقننه یا شیر گاو و سبوق کند
 با آنکه سبوق مقدار صحیح مانند شکر با آن بزرگ بود مقدار وقتیه خوانند پس
 بشکر مسکه مغز بادام فندق و مغز فستق من گندم پاک است درم که سبوق درم
 سه شکر یکم و کوفته بنوع نیم شکر است درم تدریج کند معنی سبوق
 آنچه در زمان تلک میده خوانند معنی اسکندره گوی سپاه متغیر بود و او
 گرم گویند و شکر مرغ بر او می بود و آب شیرین و در بلاد ملکین یا کند و قدر
 کافی بکند هم فلوله کند و در یکی خوردن معنی است معنی بهر معنی که
 آن معنی را نیز بکند خراشین بکنند چو درخت الحبه چکوب بدی که بر یک
 زلفت سه سبوق نیز من جمله بکار آورده بخوشا نند تا کم میکنند بر آنده
 بیید سبوق بر اصل بلاد را با سبوق درم که در سبوقه در آن آمیزند
 بخوشا نند یا آب بود در وقت ماند بکند از آن بر آمد که خواهد ماند معنی
 مومیه اسکندره در سایه شکر کرده کوفته یا سبوقه بوزن آن شکر مرغ آینه
 سه کال درم یا شیر گاو خوردن با پسته فربه میشود مانند پسته از پنج و ترس
 در آن شکر مرغ یکم خوردن در رشت و جوی و صهارت کردن و یا سبوقه
 بر سبوقه و سبوقه حنفی و شبامه در آن بکوفت طعام خوردن پس در
 لاله کشه نیز سبوقه را زود و دیر کند زود اما به نیک است خوردن معنی
 ده درم یکم معنی و در خوش بود که

(99)

در درم پنجوا

بر وجه خوانند و رنگارنگ است که در بیدارند بیداره یا سمر که ترش نشسته در میوه می آید
 و اول سبید بیارد یا سبید ده بیرون کاغذی در کف لسان می کشند و بی میوه غیره
 نوشته اند در بر آتش گرم که سه نفس در هر آن بیدارند و سه نفس در آن میوه
 یا خود یا تخم معصوم در شیر گرم کنند یکشنبه روز دشمنان بیدارند که از آن
 میوه بیرون میوه صید از یک بار یک است و قد در آن نید یا در غیره کرده مان
 آن مان یا نیتزه نمره کرده اند از ترس میوه که در آن کور و در اندک زمان بیرون
 شود از بیرون یا زمانه بیرون گرم لپائی که در ساعات بیدارند و در وقت
 بیدارند خوانند بگردم که گندم بکار کرده در آنند زکی بدارند تا زمانه که صافی تمام
 نبردشوند چون دو سم کلک است در جز کاد آن گندم مذکور باشند بجز خود
 کلک است از کتاب پریدن نوار در حرفی و کلمه سه و بیست و نه خوب
 بوه چون بلیا تر بید نیم یا بویع در او او که بید نیم یا در بوش اند
 نیم یا در باریج و در طرف بر دهن خوب سازند و بویع را در آن باریج بکشدند
 و در طرف تو مو کرده در کسری او چون سوسه مرعده اند تا در اع میشتند
 در او در مدارک بسیار بویع تا از کوه و او بیدارند از این باریج از در بوه
 محتوی او چون در درین مصلحت از آن بویع تا از کوه تا باریج سیاه کرد در کوه
 حدیث این باریج را کوب بگردانند تا در بویع باریج باید زد و آوردن
 و کشت آن نشو بدارند و صفا باریج را آورده است بویع در کوه صاف کرد
 مانند و در آن زمانه که در آن

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Main body of handwritten text, appearing to be a list or series of entries, possibly in Arabic or Persian script.

